

اعتصاب

و اشغال کارخانه

(مجموعه مقالات)

فریده ثابتی

2013

فهرست مطالب

3.....	اعتصابات کارگری
3.....	مقدمه
4.....	ممنوع بودن اعتصاب سیاسی در آلمان؛
5.....	اولین اعتصاب توده ای سیاسی در آلمان*
12.....	دومین اعتصاب سیاسی توده ای
25.....	انواع اعتصابات کارگری
39.....	چشم اندازی تاریخی به اعتصابات کارگری
45.....	تصرف کارخانه و خودگردانی آن، مکان مصر، شهر صنعتی رمضان:
45.....	موضوع مقاله:
47.....	اعتصاب نشسته یا تصرف کارخانه از منظر تاریخی*
53.....	یک اعتصاب موفق!
53.....	اعتصاب در کشتی سازی TUZLA در ترکیه
56.....	کارگران و اعتصاب، دو نمونه:
56.....	اعتصاب های پی در پی کارگران نیشکر هفت تپه هنوز به نتیجه نرسیده است.
61.....	اجتماع کارگران کونتی در هانوفر
63.....	یک روز بیشتر از کنتیننتال!
68.....	اتحادیه اوزکادی
71.....	نقش زنان در اعتصاب
72.....	حمایت های مردمی
73.....	پیروزی در مبارزه
74.....	پایان اعتصاب
78.....	نتیجه گیری
85.....	یک هفته با کارگران اوزکادی مکزیک
97.....	بار دیگر با کارگران تعاونی ترادوک (TRADOC) (اوزکادی/کنتیننتال سابق)

- خوش آمدید به کارخانه ای که کارفرما ندارد! 97
- با ترادوک، روز دوم، 21 اکتبر 2011 108
- اجتماع اعتراضی کارگران فرانسوی و آلمانی کونتیننتال در هانوفر 115
- تاثیر بحران اقتصادی جاری در مکزیک 120
- فرانسیسکو رتامو: 121
- پرسش و پاسخ: 129
- یک تجربه از اشغال کارخانه و تاثیرات آن روی کارگران 132
- اشغال کارخانه و خود مدیریتی 136
- 116 روز اشغال کارخانه 137
- نقش اتحادیه ها 137
- تجربه ای دیگر از تصرف کارخانه توسط کارگران در اروپا 138
- جنگ تمام عیار بر علیه کارگران اشغال کننده 146
- این جا میدان جنگ سرمایه علیه کارگران است؛ پایان دردناک 77 روز مبارزه
کارگران 148
- تصرف ساختمان اداری پالایشگاه توسط کارگران اعتصابی توتال* 151
- تصرف خانه های خالی توسط مردم بی خانمان در برزیل 152
- با زنان در مکزیک: تجربه اشغال زمین توسط زنان بی خانه در مکزیکو سیتی
..... 153

اعتصابات کارگری

مقدمه

اعتصاب به عنوان یک شیوه اعتراضی، تاریخی قدیمی تر از جنبش کارگری دارد و در دوران های دیگر چه آغاز سرمایه داری و چه قبل آن نیز بکار گرفته شده است اما با انقلاب صنعتی و در نتیجه به کارگیری توده ای کارگران در کارخانه ها اهمیت پیدا کرد. این که از اعتصاب برای پیش برد مقاصد کارگری استفاده شود چیزی نبود که از بیرون به کارگران دیکته شود بلکه شیوه ای عملی از مبارزه بود و کارگران خود در حین عمل به آن به عنوان یک شیوه مبارزه اشراف پیدا کردند و در یافتند که برای دستیابی به مطالبات خود به آن هم می توانند دست بزنند. در ابتدای تجربه این شیوه توسط کارگران، اعتصاب غیر قانونی خوانده شد و ممنوع اعلام گردید. کارگران که به تاثیر آن در لطمه زدن به منافع سرمایه داران که رگ حیاتی بود پی برده بودند با مبارزات خود بالاخره آن را به عنوان حق خود به کارفرماها تحمیل کردند و در بسیاری از کشورها بصورت حق قانونی کارگران در آمده است. در مقابل اما کارفرماها و دولت و پارلمان خدمتگزار آن ها بیکار ننشستند و آن را با اما و اگر ها و به شیوه هایی قانون محدود کردند، به نحوی که **اعتصابات به دو دسته قانونی و غیر قانونی (وحشی)** تقسیم شدند و اعتصابات حقی شدند که مشروعیت آن توسط اتحادیه و اعلام قبل از وقوع آن توسط اتحادیه به مراجع ذی صلاح که منظور کارفرما و پلیس است، برسمیت شناخته می شود و در غیر این صورت مجاز نیست. این حق در کشورهای پیشرفته صنعتی غرب در اواخر قرن 19 و اوایل قرن بیستم قانونیت یافت. در بسیاری دیگر از کشورها هنوز غیرقانونی است گرچه کارگران بدون توجه به قانونی بودن یا نبودن آن به آن اقدام می کنند و این نشان می دهد که مجوز انجام آن را کارگران خود صادر می کنند و بدون تشریفات قانونی به آن برای مقاصد خود متوسل می شوند. اعتصابات کارگری تنها برای علایق شغلی کارگران انجام نمی گیرد بلکه هم چنین به عنوان فشار بر حاکمیت؛ جنبه ی سیاسی پیدا می کند و با اعلام اعتصاب عمومی کل جنبش اجتماعی را بزیر پرچم خود می گیرد و به حرکت در می آورد. نمونه:

ممنوع بودن اعتصاب سیاسی در آلمان؛

چرا؟ چگونه؟ چه وقت؟

برای پاسخ دادن به سؤال باید به تاریخ جنبش کارگری در آلمان رجوع کنیم تا متوجه شویم که چرا اعتصاب سیاسی با وجودی که حتی سازمان جهانی کار که آلمان نیز در آن عضویت دارد، آن را به عنوان اعتصاب در انتقاد به سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت مجاز می‌داند، در آلمان ممنوع شد: هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است (مانیفست کمونیست)، طبقه کارگر به عنوان طبقه‌ای در مقابل طبقه سرمایه دار که همه‌ی ابزارهای قدرت را در اختیار دارد، برای پیش برد اهداف خود در مبارزه و برای حفظ، تداوم و ارتقا دستاوردهای مبارزاتی خود مهم‌ترین ابزاری که در دست دارد اعتصاب است. چیزی که نه تنها شیره حیاتی طبقه سرمایه دار یعنی جریان سیال ارزش اضافی را موقتاً قطع می‌کند بلکه می‌تواند همبستگی طبقاتی را تجدید و تقویت کند و مسیر را برای مبارزات آتی باز نماید. اعتصابات کارگری به عنوان مهم‌ترین ابزار مبارزه طبقاتی وقتی جنبه عمومی پیدا کند و به اعتصاب توده‌ای تبدیل شود می‌تواند سبب تغییرات مهم اجتماعی شود؛ به تغیر دولت و در رادیکال‌ترین حالتش به انقلاب اجتماعی بینجامد. به عنوان نمونه وقتی در مارس 1920 ژنرال کپ به کمک گارد ارهارد دست به کودتا زد، 12 میلیون کارگر دست به اعتصاب زدند و اعتصاب در ادامه به اعتصاب عمومی تبدیل شد و دولت کودتا سقوط کرد. یا در اکتبر 1949 وقتی دولت به رهبری ادنایر قانون کار کارگاه‌ها را به مجلس برد، کارگران متال و معدن اعلام اعتصاب کردند. ادنایر در نامه‌ای به اتحادیه اخطار داد و این اعتصاب را امری سیاسی و درگیر شدن با حکومت خواند اما به هر حال مجبور شد که تا حدودی عقب‌نشینی نماید و تغییراتی در قانون ایجاد کند. در سال 1952 دوباره در اعتراض به طرح‌های دولت یک اعتصاب کوتاه چند صد هزار نفره ترتیب یافت که ادنایر آن را تبانی با کمونیست‌های شرق خواند. سپس مجلس قانونی را به تصویب رساند که طی آن اعتصابات کارگری به دو دسته اعتصابات مجاز و غیرمجاز تقسیم شد.

اعتصابات مجاز شامل اعتصاب در محدوده مسایل کار و مزد خوانده شد و اعتصابات دیگر از جمله اعتصاب در انتقاد به سیاست‌های دولت، اعتصاب حمایتی، اعتصاب اعلام نشده بدون مجوز، اعتصاب کارمندان دولت و

اشغال کارخانه ها ممنوع اعلام شد. با وجود این قانون اما اعتصابات ازین نوع هیچ گاه به طور مطلق کنار گذاشته نشد که به مهم ترین آن ها اشاره می‌کنم:

ماه مه 1952 اعتصاب 350 هزار کارگر در اعتراض به قانون اساسی کارگاه‌ها

ژانویه 1955 اعتصاب 850 هزار کارگر برای مساله حق تصمیم گیری در صنعت ذغال سنگ.

دسامبر 1956 و ژانویه 1957 اعتصاب 30 هزار نفره برای پرداخت دسمتزد به هنگام بیماری.

مارس تا مه 1958 اعتصاب به صورت توقف تولید بر علیه تسلیح اتمی ارتش آلمان.

مه 1968 تحریم کار و تظاهرات علیه قوانین زمان اضطرار.

آوریل 1972 اعتصاب 100 هزار نفره در حمایت از ویلی برانت.

مارس 1986 اعتصاب یک میلیونی علیه پارکراف شماره 116 ضد اعتصاب.

اولین اعتصاب توده ای سیاسی در آلمان*

تا سال 1918 آلمان پدیده ی اعتصاب سیاسی توده ای را تجربه نکرده بود. برای سوسیال دموکراسی و اتحادیه ها، اعتصاب سیاسی توده ای به صورت یک معضل باقی مانده بود. در سال های 1905 و 1906 بحث های زنده ای در این باره جریان داشت. چپ های حزب ** (سوسیال دموکرات.م) اعتصاب سیاسی توده ای را یک وسیله مبارزاتی لازم برای پرولتاریا می دیدند اما راست های حزب تحت رهبری معتبرین اتحادیه ای آن را در کل بی معنی برآورد می کردند. همه ی دعوای در باره اعتصاب سیاسی توده ای در روز حزب مانهایم در سال 1906 که در آن رئیس حزب و کمیسیون عمومی اتحادیه ها به تنهایی در باره به کارگیری این وسیله مبارزاتی تصمیم گیری کردند، به گور سپرده شد؛ گفتند تنها زمانی که هر دو وسیله (حزب و اتحادیه ها. م) به درستی عمل کردند، اجازه دارند توده ها را به کار بگیرند. بدین گونه معضل به شایستگی حل شد.

در آلمان برای هر اعتصابی قاعده ای وجود داشت که از طرف اتحادیه ها مقرر شده بود. هر عملی، هر قدمی و تقریباً هر کلمه ای "قانونمند" شده بود.

و در باره ی رعایت آن با هزاران چشم مراقبت می شد، اگر در گرماگرم مبارزات روزانه ذره ای از آن عدول می شد، دردناک بود. به طوری که در این صورت اگر مبارزه هرچند که برحق و هرچند که ضروری و لازم بود باز هم قاعده آسیب می دید. اگر مبارزه مورد تایید رهبر و هم چنین سازمان قرار نمی گرفت، مبارزه گران به دست تقدیر سپرده می شدند.

تحت این چنین "پرکسیسی" جنبش کارگری آلمان بزرگ و قوی شده بود. توده های کارگر به خوبی دارای دیسیپلین شده بودند و کارگران مسن نظر رهبران را تایید می کردند و به کار آن ها با دیده افتخار می نگریستند. آن ها چنان نبض توده ها را در دست داشتند که جایی برای نگرانی وجود نداشت. برای آن ها یک اعتصاب سیاسی توده ای چیزی بی معنا بود. تنها برداشتی که می توان کرد این است که آن ها اعتصاب را نمی خواستند. وگرنه آن ها در چنان وضعیت خوبی بودند که با شروع جنگ می توانستند از طریق فراخوان یک اعتصاب توده ای تعیین کننده، در مسیر تاریخ دخالت کنند. کسی که می خواست توده های کارگر را علیه جنگ آماده سازد، می بایستی روی این مساله {وضعیت در اتحادیه های کارگری} حساب کند. در هر صورت یک اعتصاب سیاسی توده ای که فقط به عنوان عملی علیه جنگ می توانست مطرح شود، به یک آماده سازی سیستماتیکی نیاز داشت و توده های کارگر می بایستی از ریل دیسیپلین اتحادیه ای کنده می شدند، هم چنین آن ها می بایستی بیک رهبری جدید اعتماد می کردند.

رهبران اتحادیه با پایان جنگ، صلح داخلی را اعلام کردند و اعتصاب ها و جنبش افزایش دستمزدها را ممنوع نمودند. آن ها با این کار خود، خود را کنارزدند. توده های کارگر به خاطر مناسبات اقتصادی مجبور شدند بدون و هم اغلب علیه رهبران اتحادیه ای مطالبات خود را دنبال کنند. دیسیپلین مستقر شده به گور سپرده شد و اعتماد از رهبران اتحادیه ای به سمت کسانی گرایش یافت که از جنبش توده ها حمایت و آن را رهبری می کردند. رهبران اتحادیه ای با سیاست 4 آگوست، حاصل 40 سال آموزش را از بین بردند.

سرعت این تکامل را هیچ کس نمی توانست پیش بینی کند. این امر نه تنها به کسانی که این تکامل را آگاهانه به پیش می بردند، بلکه به رفتار اولیای امور اتحادیه هم وابسته بود. اگر بعد از حدود دو سال این {تکامل} به اولین اعتصاب سیاسی توده ای منجر شد، بر این هم دلالت می کرد که رهبران

اتحادیه در طی این دو سال توانسته بودند آن چه را که طی 40 سال کار ساخته بودند تخریب کنند.

گروه لییکنشت سعی کرده بود در سال اول جنگ اعتصابات سیاسی را سازمان دهی کند اما نتیجه ی این کوشش خیلی ناچیز بود. در 18 مارس 1915 چند صد زن جلوی پارلمان رایش تظاهرات کردند و در 28 ماه مه حدود 1500 نفر به فراخوان این گروه پاسخ دادند. گروه اسپارتاکوس که در ژانویه 1916 تاسیس شده بود با اعلامیه ها و دست نوشته ها توده ها را بیک تظاهرات در اول ماه مه 1916 در میدان پوتسدام دعوت کرد. هزاران نفر به آن پاسخ دادند. اولین نتیجه آن، درگیری با پلیس و دستگیری لییکنشت بود. (1) این تظاهرات نسبتاً کوچک و دستگیری لییکنشت، در کارخانه ها بین کارگران باعث بحث بسیار سرزنده ای شد و لییکنشت در نظر کارگران به عنوان تعیین کننده ترین مبارز صلح اعتبار پیدا کرد. او هواداری بزرگی را از طرف کسانی بدست آورد که بخشی از رفتارهایش را مورد انتقاد قرار می دادند. مطبوعات سوسیال دموکرات و بورژوایی به این " خائن به میهن" حمله می کردند، اما حملات بی اندازه و رفتار با لییکنشت زندانی توسط اولیای امور نظامی، او را در دید توده ها به صورت شهید یک واقعه ی بزرگ در آورد.

مطبوعات روزانه ی بورژوایی توجه را به این مساله معطوف می کرد که چه مجازاتی باید برای " لییکنشت "خائن به میهن" تعیین شود. برایشان کاملاً مسلم بود اگر که لییکنشت اعدام نشود باید سال ها در زندان نگهداشته شود. حکومت این تهاجم را دنبال می کرد. در ملاء عام دروغ می گفت و اجازه می داد گزارش شود که لییکنشت بر اساس ماده 89 قانون مجازات عمومی متهم و دستگیر شده است. در واقعیت اتهام او بر مبنای ماده 57 قانون مجازات نظامی صورت گرفته بود که حداقل مجازات آن 10 سال و در بهترین حالت دو سال و نیم زندان بود.

بین کارگران تهییج شدیدی در این باره ایجاد شد. آن ها احساس می کردند که لییکنشت با مبارزه اش برای صلح، آرزوهای آن ها را هم می خواست بر آورد. آن ها خود را موظف می دیدند که باو که در خطر افتاده کمک کنند. تصمیمی که گرفتند این بود که رهبری جنبش مخالف در کارخانه ها به این مساله بپردازند که آیا یک اعتصاب توده ای سیاسی امکان پذیر است. آن ها

نظر موافق دادند و مخصوصاً این تصمیم در مجمع عمومی کارگران فلزکار برلین در ماه مارس، تأثیری عمیق روی توده ها گذاشت. همه چیز به طور مخفی آماده شد. فقط سه رفیق در جریان امر بودند. اولیای امور نظامی و پلیس به خاطر وجود رهبران اتحادیه ها نگرانی چندانی نداشتند. این که آیا این برنامه می توانست توده های عظیمی از کارگران کارخانه ها را به خیابان بیاورد، کاملاً نامعلوم بود. اگر چه توده ها علیه جنگ و سیاست جنگی حزب و اتحادیه ایستادند اما باز هم از قبل قابل رویت نبود که آیا دیسیپلین اتحادیه ای که در رگ و خون کارگران تنیده بود، باندازه کافی شل شده باشد.

تاریخ 28 یونی برای تصمیم گیری علیه لییکنشت تعیین شد. در عصر روز 27 یونی تظاهراتی توسط بوند اسپارتاکوس ترتیب داده شد. معتمدان کارگری کارگاه های بزرگ و متوسط توسط رهبری اتحادیه های اپوزیسیون به شرکت در تظاهرات فراخوانده شدند و سپس از تظاهرات به سمت یک کنفرانس مخفی در یک سالن موسیقی دعوت شدند.

این دعوت می بایستی در محدوده ی وسیعی شناخته شده باشد. شاید هم بعضی ازین معتمدین دعوت نشده تصمیم به شرکت گرفته بودند و بدون این که جلب توجه کنند کار را دنبال کرده بودند و به سالن موزیک آمده بودند. سالن پر شده بود. از چهره شرکت کنندگان می شد دید که کارگر چه حرفه ای هستند.

با احتیاط بسیار زیاد بالاخره گردهم آیی 30 نفر از معتمدین منطقه ای در خیابان سوفیا امکان پذیر شد. در بین آن ها گئورگ لده بور هم دیده می شد اما دیگر هیچ یک از رهبران احزاب مخالف حضور نداشتند. لده بور از صحبت در باره ی وظایف آتی خودداری کرد. ریچارد مولر در چند کلمه به ضرورت یک اکسیون تأکید کرد و خواست که صبح روز بعد سر ساعت 9 کارگران از کارخانه ها بیرون بیایند و در قطارهای معین به سمت خیابان لرته یعنی جایی که لییکنشت در آن محاکمه می شد، روانه شوند. هیچ کس کلمه ای نگفت. مولر چیزی را اعلام و علنی کرده بود که همه ی آن کارگران معتمد در سر داشتند و به آن فکر می کردند. جمع به سرعت پراکنده شد. هرکس وظیفه ی خود را خوب می شناخت و برای عمل آماده بود.

در ساعت 9 صبح روز 28 ژوئن ماشین جنگی شب و روز شدیداً در حال کار، ضربه ای کاری دریافت کرد. در بخش تراشکاری ناگهان ماشین ها ببحرکت نگهداشته شدند. این خبر مثل آتش سرایت کننده به همه ی بخش ها پرواز کرد: " تراشکاران به خاطر لیبکنشت اعتصاب می کنند!" . تنها چند دقیقه طول کشید تا از در کارخانه ها و کارگاه های بزرگ هزاران نفر بیرون آمدند. کارخانه های بزرگ لودویک لووه، آ.ا.گ، کارخانه های خیابان هوتن، سوارتسکف، بورزینگ و دیگر کارخانه ها چرخ های شان از حرکت بازایستاد. 55 هزار کارگر برای لیبکنشت اعتصاب می کنند. در روزهای بعد کارگاه های بیشتری به آن ها پیوستند و کارشان را دنبال کردند. غفلت شان بخاطر این بود که به موقع خبردار نشده بودند. اگر همه ی معتمدین کارگری می توانستند در کنفرانس عصر روز قبل حضور داشته باشند، دامنه ی اعتصاب می توانست گسترده تر شود. اعتصاب توده ای در شهر برانشوایک نیز رخ داد.

به این طریق آلمان اولین اعتصاب سیاسی توده ای اش را تجربه کرده بود. رهبران حزبی و اتحادیه ای حیران مانده بودند. آن ها دلایل عمقی این جنبش را نمی دیدند؛ و مانند بورژوازی، نظامیان و پلیس اعتصاب را به پای محرک کار کمتر گذاشتند. آن ها عقیده داشتند که باید وظیفه ی خود را انجام دهند چنان که در اعلامیه ای " اعتراض و اعتصاب عمومی را شلیک در تاریکی خواندند و به کارگران در مورد اثر آن موکدا اخطار دادند و اعتصاب را به عنوان خیانت به میهن تقبیح کردند." (2)

رهبران اتحادیه ای آن چه را که خود قبلاً در روز حزب سوسیال دموکرات در مانهایم در سال 1906 در گزارش تحلیلی شان در باره اعتصاب سیاسی گفته بودند و اعتصاب سیاسی را به عنوان حق توده ها به رسمیت شناخته بودند، فراموش کرده بودند. کارل لگین رهبری اتحادیه در گزارش تحلیلی خود راجع به اعتصاب سیاسی، به امکان یک دوره انقلابی برای آلمان اقرار کرده بود. " ساعاتی تعیین کننده خواهند بود که ما باید همه چیز را جایگزین کنیم تا حق و حقوق قدیمی مان را حفظ کنیم یا حقوقی نو را کسب نمایم... ساعاتی می آیند که باید سریع تصمیم گرفت. اگر افرادی محافظه کار در راس امور قرارداشته باشند، توده ها بسادگی از فراز سر رهبران خود تصمیم می گیرند، سپس دیگر هیچ رادعی برسر راه اعتصاب سیاسی توده ای وجود ندارد. بعد اعتصاب سیاسی توده ای است که حی و حاضر است."

البته در آن زمان لگین هیچ جنگی را در پیش رو نمی دید اما آن چه که جنگ جهانی برای پرولتاریا مهیا کرده بود چیزی فراتر از تضییع حقوق قدیمی بود. یک زوال فرهنگی بود که می خواست به طور کلی پرولتاریا و جنبش سوسیالیستی را نابود کند.

انتشار هرگونه مطالبی درمورد اعتصاب در مطبوعات توسط اولیای امور نظامی ممنوع شد. از کارفرمایان خواسته شد تا اسامی کسانی را که رانندگی می دانند ارائه دهند تا بتوان بدین وسیله به خدمات نظامی منتقل شوند. هزارها نفر معرفی شدند اما بخش مهمی از آن ها برای خدمات نظامی کاملاً نامناسب بودند و اکثرشان اصلاً راننده به حساب نیامدند. از بین راننده ها فقط تعداد کمی انتخاب شدند. اکثر آن ها کارگران بسیار ماهری بودند که توسط کارفرمایان به کار وداشته شدند. زمانی انتقال به خدمات نظامی از نظر امنیتی قابل اجرا بود، که رهبران اتحادیه ها هم داده های اولیای نظامی را انجام داده بودند.

همان گونه که انتظار می رفت اقدامات اولیای نظامی و کارفرمایان اثرات مایوس کننده ای روی توده ی کارگران برجا گذاشت. بقیه کارها را رهبران اتحادیه و حزب انجام دادند؛ انتقال کارگران به خدمات نظامی، کاهش دستمزدها و خرابتر شدن مناسبات کاری به عنوان نتیجه ی اعتصاب غیرقانونی معرفی شدند. رهبران اتحادیه در باره وضعیت اضطراری و فقر و فاقه ای که در اثر اعتصاب نصیب زنان و کودکان بی گناه شده بود ناله و فغان می کردند و قول می دادند که اگر دیگر چنین اعتصابات احمقانه ای انجام نگیرد به این قربانیان کمک خواهند کرد. این سخنان به معنی نفی تصمیم کارگران بود. اما کارگران چپلوسی های فلاکت آمیز این افراد یعنی کسانی را که در برابر قربانیان بیشمار در سال دوم جنگ، تحمل کردن جنگ را موعظه می کردند، می شناختند.

دادگاه جنگی برای لیبکنشت حکم 2 سال و نیم زندان صادر کرد. در حالی که مطبوعات بورژوایی ازین حکم بنظرشان ملایم جلزو ولز می کردند فریاد خواست آزادی لیبکنشت در کارخانه ها طنین انداخت. نماینده شاکي ها تقاضای استیناف داد. زمان انجام پروسه ی دوم نمی بایست اعلام عمومی شود تا از تظاهرات جلوگیری گردد. با وجود همه ی این تمهیدات کارگران با خبر شدند و بوند اسپارتاکوس فراخوان یک تظاهرات اعتراضی را داد. کسی به فراخوان پاسخ نداد. همین طور وقتی که در 23 آگوست لیبکنشت به 4 سال و یکماه زندان محکوم شد کارگران آرام مانده بودند.

اولین اعتصاب سیاسی توده ای برای کارگران هیچ نتیجه ی چشم گیری ببار نیاورد اما اثر کرد، از نظر روانی بسیار مهم بود، بیش از میلیون ها اعلامیه و سخنرانی ها. عمل بیک عمل دیگر جرقه زد اما نه فوریت. کارگر آلمانی دیگر بدون تفکر ازین اکسیون به آن اکسیون تنه نمی زد. او از یک شکست رنج برده است، پس به زمان نیاز دارد تا خود را جمع و جور کند. او می خواهد دوباره اما بهتر و قوی تر از قبل به جلو بتازد. کسی که کارگران آلمانی را با زور ازین اکسیون به آن اکسیون تحت فشار قرار دهد هم بخود و هم به جنبش آسیب می رساند. بوند اسپارتاکوس فاقد این آگاهی بود. بعد از اعتصاب، گروه لده بور و هم چنین گروه اسپارتاکوس کوشیدند تا با رهبری اپوزیسیون در کارخانه ها ارتباط برقرار کنند(آخرین کوشش ناموفق بود. 3) با این وجود، این سه گروه هرکدام به نوع خود در بسیج کردن توده ها تاثیر داشتند. اولین اعتصاب توده ای می بایستی به دومین تداوم می یافت. این به مبارزه اعتبار می داد و آن را برای رسیدن بیک صلح آماده می کرد.

زیرنویس ها:

- 1- لیبکنشت در میدان پوتسدام در جمع دوستان خود فریاد زد " مرگ برجنگ! مرگ بر حکومت!" او بلافاصله توسط پلیس مورد حمله قرار گرفت و به زندان برده شد.
- 2- رجوع به ضمیمه، " زنان و مردان کارگر!" این اعلامیه در پروسه ی خیانت به میهن Schwab und Genossen توسط وکلای رایش برای تنظیم شکایت در رابطه با خیانت به میهن مورد استفاده و استناد قرار گرفت. Schwab شامل دو سال حکم زندان بود.
- 3- نشست انجام شد که در آن لده بور، روزا لوکزامبورک و ریچارد مولر شرکت کردند. لده بور روزا لوکزامبورک را با شکایات و اتهامات مورد عتاب قرار داد، روزا لوکزامبورک در جواب معذور نماند. اظهارات بدون نتیجه بود. او نشان داد که خوب نیست که اختلافات درون اپوزیسیون به سطح کارخانه ها کشانده شود. روزا لوکزامبورک بلافاصله زندانی شد. ریچارد مولر به خدمات کمکی نظامی منتقل شد، او توانست سه ماه بعد خود را از آن خلاص کند.

*- این مطالب از کتاب " Vom Kaiserreich zur Republik " به قلم ریچارد مولر Richard Müller ترجمه می شود. مولر (1880-1994) در انقلاب نوامبر 1918 آلمان نقشی مرکزی را بازی کرد. او رهبر Revolutionäre Obleute یا معتمدین کارگری انقلابی {از آن با عنوان اتحادیه انقلابی نام می برم چون نمی شود آن را در یک اصطلاح یا کلمه آورد} بود. این افراد مستقل از جریان اتحادیه توسط کارگران به طور آزاد انتخاب شدند و در طول جنگ جهانی اول 1914-1918 علیه سیاست های جنگی دولت آلمان و حزب سوسیال دموکرات فعالیت می کردند. او در اتحادیه متال رهبری کارگران چپ را به عهده داشت و و اعتصاب های توده ای عظیم برلین در سال های 1916 تا 1918 را به طور غیرقانونی سازماندهی کرد. در حکومت انقلابی سال 1918 او نماینده شورای عالی کارگران و سربازان بود.

** - جناح چپ حزب سوسیال دموکرات مرکب از افراد مخالف سیاست های حزب بودند که در سال 1914 وقتی حزب به اعتبارات جنگی رایش آلمان رای مثبت داد و به حمایت از بورژوازی خودی پرداخت حول بوند اسپارتاکوس گرد آمدند. از معروف ترین نمایندگان این جناح کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ بودند. جملات در {} از من است.م.

دومین اعتصاب سیاسی توده ای

سال 1916 محصول به ویژه محصول سیب زمینی بسیار بد ببار آمد.1) در دسامبر تهیه سیب زمینی مشکل بود. در ژانویه 1917 می بایستی در شهرهای مختلف، سهمیه سیب زمینی از 10 پوند به 3 پوند تقلیل داده شوند. در عوض کلم قمری باندازه کافی وجود داشت چیزی که قبل از جنگ برای بسیاری از خانواده ها ناآشنا بود و کشاورزان به راحتی قرارداد حمل آن به شهرها را نادیده می گرفتند.

به طور متوسط محصول سالیانه سیب زمینی 47 میلیون تن بود. اما محصول در سال 1916 تنها 23 میلیون تن برآورد شد. روزنامه "راینیشه سایتونگ" در 27 ژانویه 1917 برای سهمیه سیب زمینی محاسبه ی

جالبی انجام داد و به این نتیجه رسید که ازین 23 میلیون تن محصول، مقدار 6 میلیون تن ناپدید شده بود. دهقانان خوک های خود را با سیب زمینی تغذیه می کردند زیرا با قیمت گوشت و پیه آن ها سود بیشتری بدست می آمد تا این که سیب زمینی ها را به شهرهای گرسنه حمل کنند و بفروشند. به هر حال و با وجود این حکومت، کشاورزان و در کنارشان صنف محترم تجار چاپلوس تقصیر کمبود را به گردن کمبود محصول سیب زمینی انداختند.

گوشت و پیه تنها در مقداری چنان ناچیز وجود داشت که اغلب قابل تقسیم نبود. گاودارها گاوهایشان را با تجار معامله می کردند زیرا در این معامله می توانستند سه تا پنج برابر قیمت دولتی درآمد کسب کنند. کلم قمری ها که به اندازه کافی قابل دستیابی بودند، بدون کاربرد روغن غذای نا مناسبی برای انسان بود. در زمینه پخت کلم نود نسخه دستور غذایی وجود داشت که در شهرداری شارلتون بورگر با 20 فینیک می شد آن را خرید، اما ندیده گرفته می شد. با چنین مواردی ادارات دولتی مردم گرسنه را تحریک می کردند.

کیفیت نان بد بود. 88% آرد غلات با آرد سیب زمینی، جو، جودوسرو گندم مخلوط می شد و خمیر آن کش می آمد. آخر ژانویه اجازه داده شد که کلم و سایر گیاهان خانواده چغندر را هم به آن اضافه کنند. بنحوی که در پایان ماه فوریه 94% نان از آرد غلات بود. نان بی مزه و کلم قمری غذای روزانه مردمی بود که مجبور بودند سخت کار کنند. خشونت در کارخانه ها حد و مرزی نداشت. گرسنگی کافی نبود کارفرماها به کارگران با اقدامات وحشیانه در رابطه با روند دستمزد و کار، قانون جدید خدمات کمکی و حمایتی از دولت را ارزانی داشت.

در 15 فوریه حکومت اقدام به ثبت موجودی غلات کرد. نتیجه وحشتناک بود. می بایستی از طریق روزنامه اعلام می کردند که از 16 آوریل سهمیه نان تا یک چهارم کاهش خواهد یافت. حکومت قول داد که کمبود نان را با حمل و تقسیم غلات و حبوبات، کنسرو سبزیجات، سیب زمینی، گوشت و پیه جایگزین خواهد کرد. گفتن این سخت است که آگاهی ازین اقدامات چه تاثیری روی مردم می گذاشت. توده های کارگر چنان عصبانی بودند که تنها تلنجر کوچکی لازم بود تا یک اکسیون را راه بیندازند. کارگران با هم به توافق رسیدند که در بخش کارگر نشین برلین نانوائی ها و قصابی ها را غارت کنند.

به چنین مناسبات اقتصادی، دلایل سیاسی نیز اضافه شد که تأثیر شدیدی بر توده های کارگر می گذاشتند. پارلمان رایش تصمیم به جنگ زیر دریائی ها را تصویب کرد. روزنامه ها در باره موفقیت های درخشان این اسلحه جدید گزارش می نوشتند- "هزارها تن غرق شدند"، "کشتی 200 هزار تنی انگلیس غرق شد"، "781500 تنی در فوریه غرق شد". اما در میان کارگران چیزی خوشایند قابل درک بود، بخصوص این که برخورد آمریکا همواره دشمنانه تر می شد. کارگران خواهان صلح بودند. آن ها عقیده داشتند که چنین جنگی، دشمنان بیشتری را برای آلمان فراهم می آورد و در نتیجه جنگ را طولانی تر می کرد.

هم زمان اخبار رسیده از روسیه به طور قابل توجهی مورد دقت قرار می گرفت. وقتی در ماه مارس اولین گزارش در باره مبارزات خیابانی در پیتربورگ، درست بعد از انقلاب و سقوط تزار روسیه اعلام و منتشر شد به کارگران امیدهای تازه ای دمیده شد، زیرا درمقیاس وسیعی این شناخت حاصل شد که در آلمان نیز انقلاب تنها راه نجات طبقه کارگر است.

رهبری انقلابی کارگری برلین (revolutionäre Obleute) جنبش را در کارخانه ها با هیجان زیادی زیر نظر گرفته بود. رهبری مجبور شد به اعتصاب علامت بدهد. برایشان کاملاً روشن بود؛ که اجازه نیست مبارزه تحت شرایط معینی تنها به یک اعتصاب اعتراضی یک روزه محدود شود. که مبارزه نباید با یک موفقیت پایان داده شود بلکه باید فقط یک مرحله بسوی مبارزات جدید و سخت تر در نظر گرفته شود و هم چنین تا از بین بردن کامل نیروهای مقابل ادامه یابد. آن ها می بایستی آمادگی ها را طوری ترتیب دهند که با صدمات کم نیروها، فواید بزرگی را برای مبارزات آتی تامین نمایند. اگر مبارزه بطور متعادل و در یک محدوده ی حتی المقدور بزرگ شروع می شد و در لحظه ای درست بطور متحد پایان می یافت، این امر امکان پذیر بود.

این که اکسیون ها را به هر قیمتی که می خواستند انجام دهند، مورد رضایت نبود. آن ها اعتقاد داشتند که با اکسیون های کوچک منفرد به اکسیون های همواره بزرگ شونده راه خواهند برد. این شیوه های مبارزه برای کارگران آلمانی نا آشنا بود. آن ها آموزش خود را در مبارزات روزانه ی سیستماتیک اتحادیه ای زمان قبل از جنگ کسب کرده بودند که اگر می باید مبارزه موفقیت آمیز می شد، باید مورد توجه قرار می گرفت. کارگر آلمانی از یک مبارزه شکست خورده، قوی بیرون می آمد و برای مبارزات جدید را زمانی

تصمیم می گرفت، که اگر اعتقادش را به رهبری و به رفقای هم‌رمز مش حفظ کرده بود. هم چنین با این مبارزه باید واکنش رهبران اتحادیه ها هم خنثی می شد؛ زیرا آن ها تاثیر عظیمی روی توده های کارگر و فعالان اتحادیه ای داشتند، اما تجربه دهها ساله مبارزه روزانه عملی توده ای سال های قبل از جنگ به او {رهبران اتحادیه} یاد داده است که هم چنین موقعیت های ناگوار را کنترل کند. در چنین فرصت هایی، آن ها اغلب بسیار رادیکال سخنرانی می کردند، چیزهای بی اهمیت و فرعی را به جلو می کشیدند و به مطالبات قابل تصور گسترده داخل می شدند، اما درها را پشت سرشان برای عقب نشینی از طریق نمایندگی های آماده ساخته رزرو، باز می گذاشتند. آن ها از کلمات استفاده می کردند تا تفکرشان را مخفی دارند و می گفتند: با زمان همه چی حل می شود. اگر این {تاکتیک} موفق می شد که هدفش از هم پاشاندن توده های متحد بود، بازی را برنده شده بودند و بخشی را به سمت خود کشیده بودند. آن ها سخنرانی ها را بعنوان آخرین وسیله مداوا که شنونده را به شک می انداخت و اتحاد را از هم می پاشاند، نگهداشتند. مطمئناً کسانی هستند که بگویند بله چنین چیزهای کوچکی، بله چنین اعمال خنده داری البته نمی تواند یک جنبش توده ای انقلابی را متوقف سازد. کاملاً درست است اما جنبش کارگری آلمان و مبارزات روزانه اش نشان دادند که همیشه حرکات آن ها دسته جمعی و در همه مسائل اساسی بود. اعتصاب ضربه زننده در مقیاس بزرگ اجازه نداشت این اعتقاد روانی توده ها را از نظر دور بدارد.

جنبش توده ها در کارگاه ها کاملاً یکدست نبود. مطبوعات روزانه و رهبران اتحادیه ها رفتاری توده را برسمیت می شناختند. روزنامه های سوسیالیستی و رهبران اتحادیه اقدامات حاکمیت را که منجر به وضعیت اضطراری شده بود مورد انتقاد قرار می دادند. آن ها در واقع شروع به دادن عریضه ها و پیشنهادات کردند. آن ها با همه وسایل ممکن سعی می کردند که " نیروی دشمن" و " محاصره گرسنگی" را بعنوان مقصر معرفی کنند. تنها یک راه نجات از آن وجود داشت و آن این بود که پیروزی دشمن و محاصره گرسنگی شکسته می شد. با توجه به این مساله، می بایست جنگ را با تقویت نیرو تا پیروزی رهنمون نمود؛ نه این که با تنظیم و خواباندن کار آن را فلج کرد. و نباید {می گذاشتند} بحث می شد که وسیله دیگری هم برای پایان جنگ وجود دارد. تا آن جا که با تبلیغات در کارگاه ها رخ داد، {این دید} فقط به یک محدوده نسبتاً کوچک محدود بود.

رهبران اتحادیه ها دیدند جلوگیری از جنبش دیگر غیرممکن و تحریک فوق العاده عظیم بود و می باید "یک سوپاپ باز می شد". برای این کار آن ها گردهمایی ها، اجتماعات و کنفرانس ها را اعلام کردند. در این جاها کارگران می توانستند ناراضیاتی های خود را اعلام کنند و سبک شوند. قبلا کارگران در چنین مواردی خوب شرکت می کردند اما اکنون باندازه کافی نمی آمدند. زیرا دیگر فعالیت اتحادیه انقلابی در کارخانه ها برای شان ناشناخته نمانده بود. آن ها می بایستی اکنون چهره های خوب را در یک بازی بد بکار گیرند.

رهبری اتحادیه انقلابی بخوبی مقاصد رهبران اتحادیه ها را می شناخت. می بایستی روی جنبش اثر سیاسی می گذاشت، می خواست که نقشه رهبران اتحادیه ها را بهم بریزد، پس می بایستی قبل از وقوع اعتصابات رهبران اتحادیه ها را به مبارزه نظری آزاد وادار می ساخت و با توده ها شفافیت کامل اهداف مبارزه را تامین می کرد.

یک فرصت مناسب در برنامه ریزی گردهمایی عمومی اتحادیه متال برلین که در 15 آوریل آغاز می شد، دست داد. در این گردهمایی کلیه کارخانه ها حضور داشتند. در برنامه روز، مسایل دیگری وجود داشت اما تعویض براحته قابل اعمال بود. این مساله در ترکیب وضعیت اقتصادی با پس زمینه سیاسی آن ممکن بود تا مطالبات سیاسی معینی را مطرح سازند و تصمیم گیری برای یک اعتصاب را پیش ببرند و حکم یک اعتصاب سیاسی توده ای را از بالاترین مرجع بزرگترین اتحادیه محلی بدست آورند. می بایستی محدوده وسیعی را مدنظر بگیرند و نه فقط روی حکومت و بورژوازی، بلکه هم چنین روی کل جنبش کارگری تاثیرات قابل توجهی به جا بگذارند.

دو روز قبل از گردهمایی ریچارد مولر (Richard Müller) دستگیر شد و به پایگاه نظامی یوتربورگ منتقل شد. رهبران اتحادیه اطلاع داشتند که مولر جنبش را رهبری می کرد. آن ها از تاثیر او در گردهمایی می ترسیدند. اکنون او خاموش بود و آدولف کوهن (Adolf Cohen) اختیار دار تام بخش اداری اتحادیه می توانست کل جنبش را به محدوده اقتصادی بکشاند. او نمی توانست از وقوع اعتصاب جلوگیری کند زیرا قبلا تصمیم آن را اتحادیه انقلابی گرفته بود. اما اعتصاب می توانست محتوای سیاسی اش را از دست بدهد و این بدترین حالت بود. اعتصاب کننده ها در رابطه با پس زمینه سیاسی اعتصاب کاملا روشن نبودند و در نتیجه هیچ خواسته سیاسی را مطرح نکردند. آن ها از پیشنهادهای کوهن مشغوف شدند که کمیسونی

را انتخاب کنند که آن ها با کارمندان اداری در باره رسیدگی بهتر به وضع کارگران از جهت مواد غذایی وارد مراد و مذاکره شوند.

در گردهمایی عمومی مشخص شد که مولر دستگیر شده است، کارگران خواهان آزادی او شدند و خواستند که تا وقتی به این خواست جواب داده نشود، اعتصاب ادامه داشته باشد. اما کوهن بیهوده می کوشید این خواست را از صدر مسائل دور کند. اما او می فهمید که خطر باز هم تهدید کننده را دور کند تا در پایان گردهمایی در لوای استفاده از تجربیات آزمایش شده روزانه اش، تصمیمی را پیش ببرد که از طریق آن، گردهمایی عمومی اختیار رهبری تداوم اعتصاب و حقوقش را به کنفرانس نمایندگان پیشنهادی کوهن تفویض کند. آدولف کوهن بازی اش را برده بود.

اعتصاب دامنه غیرقابل تصور وسیعی یافت. طبق گزارش انجمن کارگران فلزکار 300 کارگاه با بیش از 200.000 هزار اعتصابی در کنترل اتحادیه بودند. بنا بر تجربه، بخشی از اعتصاب کنندگان از کنترل اتحادیه خارج بودند. بدین ترتیب تعداد 300.000 کارگر اعتصابی را نباید تخمینی بالا دانست. در خیابان ها صف های طویل تظاهرات در حرکت بود. پلیس خویشتن داری کرده بود به نحوی که درگیری ای پیش نیامد.

در بعد از ظهر اولین روز اعتصاب، کمیسیون کنفرانس نمایندگان از تماس خود با کمیسر دولت در رابطه با تامین مواد غذایی مردم گزارش داد. کمیسر توضیح داد که مواد غذایی آماده است و در هفته آینده گوشت، نان و سیب زمینی بیشتری توزیع خواهد شد. او هم چنین موافق بود که کنفرانس نمایندگان یک کمیسیون دائمی انتخاب کند که شهردار برلین بتواند با آن ها مشاوری کند زیرا او هم می خواهد در جریان اوضاع جاری قرار بگیرد و بشنود چه در جریان است.

کنفرانس نمایندگان ابتدا از نتیجه ضعیف مذاکرات بسیار از کوره در رفتند. کوهن توانست مذاکره را آن گونه که با آن موافق بود دلپسند سازد. اعتصاب عمومی هم همان گونه که کوهن طلب می کرد کنار گذاشته شود، اما گردهمایی آزادی مولر را هم مطالبه کرده بود. در این باره کنفرانس نمایندگان نمی توانست چشم پوشی کند. با وجود این که کوهن همه چیز را علیه آن ترتیب داده بود مجبور به تصمیم گیری برای انجام اعتصاب شد.

در روز بعد گزارش کمیسیون به مذاکره با فرمانده نظامی اختصاص یافت. به کمیسیون توضیح داده شد که توقیف مولر مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت و اگر از نظر منافع نظامی آزادی او از "خدمات نظامی" امکان

داشته باشد، می تواند بعنوان تبلیغ و یک فعالیت مهم در خدمت جنگ واقع شود. فرمانده نظامی علاوه بر این توضیح داد که اگر اعتصاب بلافاصله خاتمه یابد، هیچ کس بخاطر اعتصاب به خدمات نظامی منتقل نخواهد شد. کمیسون در گزارش خود نتیجه مذاکره با فرمانده نظامی را بسیار مناسب تر از آن چه که در واقع بود، ارائه کرد. با وجود این در کنفرانس نمایندگان یک اپوزیسیون قوی تشکیل شد که خواهان ادامه اعتصاب بود. در کارخانه گزارش کمیسون مربوط به قول فرمانده نظامی در توزیع مواد غذایی، ناخشنودی و خشم زیادی را برانگیخت. علاوه بر آن نمایندگان متری حزب سوسیال دموکرات مستقل و بوند اسپارتاکوس در تعدادی از کارگاه ها مطالبات سیاسی کارگران لایبزیگ را به کارگران ارائه کردند. بالاخره کوهن تصمیم به قطع اعتصاب را، بایک اکثریت بسیار ناچیز بدست آورد. کار در اکثر کارخانه ها دوباره آغاز شد. اما بیشتر کارگاه های بزرگ از جمله کارخانه های اسلحه سازی و مهمات سازی اعتصاب را ادامه دادند. آن ها بنوبه خود می خواستند مطالبات سیاسی کارگران لایبزیگ را پیش ببرند. در این جا جنبش خصلت انقلابی پیدا کرد و گسترده شد و 50.000 کارگر را در برگرفت. در کارگاه هایی که تصمیم نمایندگان کنفرانس برای پایان اعتصاب را پیش بردند، همزمان تعداد کارگرانی که با خاتمه اعتصاب راضی نبودند بالا رفت. فقط به خاطر این که آدولف کوهن موفق شده بود در مجمع عمومی رهبری جنبش را در دست خود بگیرد، و بخاطر این که او فهمیده بود که باید این مجمع عمومی را تحمل کند، کل جنبش در نیمه راه برجا ماند. شجاعت کارگران سپس علیه رهبران اتحادیه جهت گرفته شد، چیزی که در مجمع عمومی و اعلامیه ها به درستی و بشدت نشانه گرفته شد. (2) بعد از چند روز کارگاه هایی که هنوز در اعتصاب بودند، می بایستی آغاز به کار می کردند. اداره کارخانه های اسلحه سازی و مهمات سازی آلمان به نیروهای نظامی سپرده شد. اعتصاب کارگران لایبزیگ توانست بسرعت به مطالبات سیاسی کشیده شود. (3) اعتصابیون کمیسونی برای ... درست کردند که شروع بکار نکرد. در شهرهای هاله، برانشوایک و مکدبورگ مثل برلین اعتصاب کنندگان خود را به مسائل اقتصادی محدود کردند. تنها مکدبورگی ها خواهان این شدند که به حکومت اطلاع داده شود که کارگران به طور کلی از جنگ خسته شده اند و آزادی ها و حقوق خود را می خواهند.

با وجودی که دومین اعتصاب سیاسی آن گونه که اتحادیه انقلابی آرزو داشت، اتفاق نیفتاده بود، موفقیت آن بازهم فوق العاده بزرگ بود. کارگران شکست خود را به رسمیت شناختند اما از آن تصفیه شده و قوی بیرون آمدند. آن ها خود را شکست خورده احساس نمی کردند، بلکه در این شکست پیروزی را می دیدند. آن ها به قدرت عظیم خود، به قدرتی که در اعتصاب سیاسی توده ای قرار داشت، پی بردند. یک چنین جنبش توده ای همواره تاثیر روانی بزرگی را روی آن هایی که در اعتصاب شرکت نکردند می گذارد که مراقبت و حمایت این مخالفان اعتصاب به اعتصاب معنایی درست می دهد. هیندنبورگ (Hindenburg) نامه ای به رئیس اداره جنگ جنرال گرونر (Gröner) نوشت و از او خواست که "روشنگری لازم را برای کارگران اسلحه سازی" انجام دهد. این کار را جنرال گرونر با فراخوان زیر انجام داد:

به کارگران اسلحه سازی!

در غرب ... و در آیزنه، در شامپاین برادران خاکستری پوش ما در سخت ترین، خونین ترین کشتار تاریخ جهان ایستاده اند. ارتش ما به اسلحه و مهمات نیاز دارد. آیا شما نامه هیندنبورگ را نخوانده اید. "هرکس که به جای این که کار کند، اعتصاب نماید، گناهی نابخشودنی را در حق میهن انجام می دهد. بخاطر تقصیر شما باید سربازان ما در خون بغلتند" چه کسی ریسک می کند که از فراخوان هیندنبورگ سرپیچی کند؟ یک نامرد، کسی که در زمانی اعتصاب می کند که سربازان ما در مقابل دشمن ایستاده اند! بدین وسیله من بدون درنگ دستور می دهم که در کارگاه های اسلحه سازی همه ی کارگران، مردان و زنان شجاع هرچه را که می توانند انجام دهند و برای رفقاییشان توضیح دهند که ضرورت زمان و آینده سرزمین پدری ما، چه چیزی را از ما توقع دارد: کار و بازهم کار تا پایان موفقیت آمیز جنگ. این کارگران شجاع باید بدون چشم پوشی علیه هرکسی باشند که تحریک و فتنه انگیزی می کند تا به ارتش اسلحه و مهمات را دریغ دارد.

همیشه و همواره نامه هیندنبورگ را بخوانید تا بر شما معلوم شود که بدترین دشمنان ما در کجاها هستند. نه در بیرون از کشور ... در آیزنه و در میدان جنگ – با این ها کار پسران و برادران دلاور ما تمام می شود. نه آن جا در لندن، با این ها آبی پوشان ما در زیردریائی ها تصفیه حساب می کنند. بدترین دشمنان ما بین خود ما هستند. این ها ترسوها و باز خیلی بدتر از آن ها کسانی اند که برای اعتصاب تحریک می کنند. این ها این خائنین به

سرزمین پدری و به کل ارتش، و این ترسوهایی بزدل، که به حرف آن ها گوش می دهند باید در مقابل همه مردم رسوا شوند. کتاب قانون مجازات رایش را مطالعه کنید. بخوانید که ماده 89 چه چیزی در باره خائنین به میهن می گوید. چه کسی جرات دارد که کار نکند، اگر هیندنبورگ دستور دهد؟ نامه هیندنبورگ و این فراخوان در همه ی کارخانه های اسلحه سازی نصب شوند که هر کارگری هر روز آن را بعنوان اخطاریه دائمی برای غلبه بر ترسوها جهت انجام وظیفه در مقابل سرزمین محبوبمان، پیش چشم داشته باشد. جندان راهی تا رسیدن به هدف مان نمانده، زنده باد خلق ما، شادی با کار!

بالاخره انسان نمی تواند از یک جنرال درک بالائی نسبت به روان کارگران انتظار داشته باشد، اما چنین حماقت عظیمی از او انتظار نمی رفت. اتحادیه انقلابی و همه آن هایی که علیه جنگ عمل کردند نتوانستند با تبلیغات خود آن قدر موثر باشند که فراخوان گرورنر برایشان فراهم آورد.

در این جا تصویر دو اعلامیه می آید که ترجمه آن آورده می شود.

کلمه رمز برای همه "Kohle" بود، که از دومین اعتصاب توده ای سیاسی توسط خدمات نظامی بکار گرفته شده بود(بعد از سومین اعتصاب توده ای سیاسی کلمه رمز "Prozent" بود). اگر در پرونده بیماران و معلولین این کلمه وجود داشت آن ها به جلوی جبهه برده می شدند یا به عملیات نابود سازی سپرده می شدند. این مساله در رونوشت داده شده برای مرخصی در پشت صفحه سمت راست در یادداشت پرسنلی کمپانی و هم در یادداشت با رنگ قرمز نوشته شده: "Kohle" را نشان می دهد. با این یادداشت مشخص می شود که متقاضی بخاطر اعتصاب یا توطئه سیاسی جلب شده بود و باید طبق مقررات ویژه مخفی مورد رفتار قرار گیرد.

گرورنر نامه هیندنبورگ را برای کمیسیون کل اتحادیه ها و سایر انجمن های اتحادیه ای ابلاغ کرد و خواست که آن ها بعنوان نمایندگان شغلی کارگران توضیحات مورد تقاضای هیندنبورگ را برای روشن کردن کارگران با شیوه های جامع سازماندهی کنند و به طور مداوم آن را در مدنظر داشته و به اجرا در آورند. رهبران اتحادیه ها ملزم شدند فوراً بیک آدرس معینی که برایشان تعیین شده بود به گرورنر اطلاع دهند که این مطالبه او را با علاقه دنبال خواهند کرد؛ که آن ها با نظرات ارائه شده ی جنرال مارشال کاملاً موافقت. {در نامه گرورنر} رهبران اتحادیه بعنوان خدمتگزاران مخلص

بالاترین مقام انتظامی که تأثیری بیش از حد روی پیروان خود دارند، نام برده شدند. (4)

چند هفته بعد از اعتصاب کارگران فلزکار برلین، می بایستی انتخابات جدید سالانه برای تعیین افراد مورد اعتماد بعنوان وکیل تام الاختیار انجام می شد. این انتخابات توسط فرمانده کل به این دلیل که "هیچ مناسبی ندارد که در این زمان تغییراتی در رهبری ایجاد شود" ممنوع اعلام گردید. فرمانده کل و رهبری اتحادیه بطور بسیار عالی وسایل تبلیغی را تضمین کردند. (5) بطور نمونه بعد از اعتصاب اتحادیه ها فعالیت های روزانه بسیار فعال و زنده ای را نشان دادند. آن ها عصبانی شده بودند. تأثیرشان روی اعضا با مشکل مواجه شده بود و خودشان مورد حملات شدید قرار گرفته بودند. در کل آن ها بر مبنای نظر سیاسی شان چنین اعتصابات را، خطر بزرگی برای پیشرفت آتی خود می دیدند. در حین کوشش برای غیرممکن ساختن چنین جنبش هایی در آینده، به وسایلی دست یازیدند تا با آن ها خود را بعنوان نماینده علایق کارگران جا بزنند. (6)

اعتصاب بدنبالش قربانیان زیادی طلبید. فرمانده کل می خواست همه سردسته های اعتصاب را به خدمات نظامی بکشاند. کارفرمایان با او در این کار مجدانه همکاری می کردند. در کنارش هم چنین آن ها بسیاری از کسانی را که تنها با اعتصاب "همراه" بودند تقبیح می کردند و بزیر سؤال کشیدند. در کارگاه ها چنان خشن پاکسازی کردند که برای بعد امکان اعتصابی وجود نداشت. حزب سوسیال دموکرات مستقل و بوند اسپارتاکوس برای اول ماه مه تظاهرات و اعتصابات جدیدی را آماده کردند اما بعد آن را لغو نمودند. رهبری اتحادیه انقلابی این پیشنهاد را رد کرد که کارگران را در سومین سالگرد جنگ به اعصاب فراخوانند.

اواسط ماه آگوست 1917 بوند اسپارتاکوس به این نتیجه رسید که اعتصاب بزرگی را در برانشوایک سامان دهد. مناسبت اعتصاب وضعیت بد اقتصادی کارگران اعلام شد. این اعتصاب به یک ضربه سیاسی تبدیل شد. در کنار مطالبات اقتصادی خواسته شد که یک کمیته غذائی تحت نظارت کارگران تشکیل شود....، لغو شرایط محاصره، تضمین آزادی اجتماعات، لغو قانون خدمات نظامی، آزاد ساختن همه دستگیر شده گان سیاسی، انجام انتخابات عمومی، یکسان و با رای مخفی در برانشوایک، صلح با چشم پوشی از غرامت و ضمیمه سازی سرزمین. بعد چهار روز این اعتصاب در هم شکسته شد. (6)

زیر نویس:

(1) تقصیر بگردن بخش قابل ملاحظه ای از حکومت افتاد. با سیاست قیمت گذاری خود در مقابل کشاورزی همه اشتباهاتی را که ممکن بود بعهدہ گرفت. در سال 1916 قیمت مشترک سیب زمینی ها را برای 50 کیلو 4 مارک تعیین کرد، و برای کلم قمری هر 50 کیلو 50، 2 مارک. {چون میزان برداشت محصول کلم نسبت به سیب زمینی بیش از 4 برابر بود کشاورزان ترجیح دادن به جای سیب زمینی کلم بکارند} در نتیجه میزان زمین زیر کشت سیب زمینی 30% کاهش یافت.

(2) یک اعلامیه

بما خیانت شده است!

همکاران زن و مرد!

رهبران اتحادیه با ما بازی گستاخانه ای کردند. کوهن (Cohen) و زیرینگ (Siering) در سکوت با حکومت توافق کردند که از ابتدا مسائل را به پیش ببرند/هل دهند که آن ها جنبش ما را در دست های خود بگیرند تا آن را به بیراهه ببرند. همکار ما مولر که از تاثیرش این هل دهندگان می ترسیدند، توسط اداره نظامی محکوم شده تا با آن بتوانند او را با بردن به خدمات نظامی بی اثر سازند. این گونه می شود فهمید که جنبش اعتصابی مهم ما را خفه کنند. آن ها چه چیزی را بما از مذاکرات که کمدی دوز و کلک بودند برگرداندند؟ هیچ جز قول های توخالی در رابطه با مساله مواد غذایی و بجای آزاد ساختن همکار مولر تعهدات بی ارزش مساله را مورد بررسی قرار دادن. به جای از قابل لمس کردن قدرت ما آغاز کنند، قدرت ما را شکستند! شرم و ننگ باد بر خائنان! همکاران، ما از آن می آموزیم! اجازه ندهیم دیگر کسانی بنام رهبر، مزاحم کار ما شوند، بی باکانه با ما و علائق ما بازی کنند، همکاران به ویژه بی باکانه با ما برخورد کنند. سپس ما مطالباتمان را به پیش خواهیم برد آن گونه که برادران کارگر ما در برانشوایک، کیل و دیگر مکان ها به اجرا در آورده اند. مطالبات ما را جدی بگیریم. ما نان، آزادی و صلح می خواهیم.

(3) مطالبات سیاسی کارگران لایبزیک

1. تامین کافی مواد غذایی و ذغال ارزان برای مردم
2. توضیحی از حکومت در باره آمادگی فوری اش برای صلح با چشم پوشی از هرگونه ضمیمه طلبی آشکار یا پنهان
3. لغو شرایط محاصره و سانسور
4. لغو فوری همه موانع در رابطه با حقوق ائتلاف، انجمن ها، و اجتماعات.
5. لغو فوری قوانین ننگین کار اجباری
6. آزادی فوری دستگیر شده گان سیاسی و محکومان ناشی از دادرسی سیاسی.
7. آزادی کامل شهروندی، حق انتخاب مستقیم عمومی، برابر و مخفی برای انتخاب در همه شرکت های عمومی در کشور، ایالات و شهرداری ها.

...

اجتماع کننده ها تقاضا دارند که همه کارگران به این مطالبات بپیوندند. برای نمایندگی موثر منافع کارگران، اجتماع کننده ها همه گروه های شغلی را دعوت می کنند که نماینده بفرستند و با نماینده گان کارگران فلزکار و حزب سوسیال دموکرات مستقل یک شورای کارگری ایجاد کنند. اجتماع کننده ها قول می دهند که تا زمانی که حکومت امتیازات مورد رضایت را ارائه ندهد، بسرکار بر نمی گردیم.

(4) نگاه کنید به ضمیمه، "نامه ها و احکام دومین اعتصاب سیاسی توده ای."

(5) در رابطه با وضعیت میان کارگران اطلاعاتی در باره یک راه حل وجود دارد که در 5 سپتامبر 1917 در همه کنفرانس های منطقه ای تصویب شده بود: "کنفران منطقه ای با تاکید شدید مقرر می دارد. که براساس اظهارات رهبری ما، پلیس ملاحظات، فرمانده کل نظامی را که با انگ زدن تکرار می کند، انجام برنامه ی روز مجمع عمومی ما را غیرممکن ساخته است. این بهانه ها مدلل می شود با توجه دادن/اخطار دادن روی ارزیابی++ اعضای انتخابات جدید با اختیارات تام و دیگر اعضای اداری. طبق توضیحات شفاهی در مخالفت با دومین عضو با اختیار تام،

اولیای امور تمایل دارد که اعضای اداری دیگری انتخاب نشود. بر مبنای این توضیحات و هم چنین بر مبنای ممنوع ساختن خود انتخابات جدید، بدگمانی وحشتناکی {در کارگران عضو اتحادیه} روی اعضای اداری ما با این ظن که این ها افراد مورد اعتماد پلیس و فرماندار نظامی باشند، ایجاد شده است. رهبری ما با احساس احترام پرولتری فوراً می بایستی با همه ابزار این بدگمانی وحشتناک را از خود رد می کرد. می بایستی این کار را انجام می داد نه فقط برای واقعیت دادن علایق سازمان بلکه هم چنین برای نشان دادن درستکاری شخصی خود. ...

او بر این عقیده است که بعد از همه ی این اتفاقاتی که برای اعضای اداری رخ داد، دیگر هیچ اعتمادی نمی تواند در میان باشد و درخواست رسمی داد که این افراد فوراً پست خود را ترک گویند. ...

6) شاید من در کتابش " شکست" در باره کوشش های حزب سوسیال دموکرات و اتحادیه برای تا حد امکان بی تاثیر ساختن اعتصاب آغاز شده، گزارش می دهد. انسان تصویر خوبی را در باره تاثیر مشترک این رهبران با حکومت و اولیای نظامی، و علاوه بر این از طریق نامه های رد و بدل شده بین آن ها، بدست می آورد.

کارفرمایان باید از رهبران اتحادیه قدردانی می کردند. " روزنامه کارفرمایان آلمان" اینطور نوشت: " ... خوشبختانه اعتصاب در صنایع مهمات سازی بعنوان یک دوره عمیقاً تاسف انگیز، اما هم چنین سریعاً گذرا آشکار شد. هم چنین اول ماه مه هم با وجود برخی از داد و فریادها، و این بار هم شایعات بلور به یک پیروزی تفکر انقلابی بین المللی، سپری شده است. بله کارگران آلمان به قدر کفایت عاقل هستند که ضرورت سنگین و سخت این روزهای سخت فعلی را ارزش بگذارند. این مساله نباید دوباره نه اشتباه گرفته شود و نه انکار گردد که در سیاست واقعی ویژه، رهبری اتحادیه های آلمان، وظایف شان و قصورشان چنان عمل کرده است، با همه ی توان شعارهایی را به نحوی داده است که در زمان جاری، جلوی اعتصاب را گرفته و حفاظت و امنیت رایش را تقدم داده است.

این نوشته که آن را کمیسیون کل اتحادیه ها به رئیس اداره جنگ جنرال گروئر تنظیم کرده است، برای این مناسبات چند جانبه، سند زمانی بسیار گرانبهائی است. صادقانه تر می شود با رضایت مشخص کرد که در این جا یک درک کامل برای ضرورت ملی چیرگی دارد و این که انسان

در این موقعیت کلماتی را یافته است تا اعمال جنایتکارانه "مردم غیرمسئول، سنگدل، بی وجدان، مردمی که خواباندن کار کارگران اسلحه سازی را با اهداف سیاسی می خواستند به انجام برسانند" در انظار عمومی رسوا کنند {با فلز داغ انگ بزنند}. این اجتماع اتحادیه ای مطمئناً بسیار به این کار کمک کرده است تا سریعاً در همه جا آرامش را باز گرداند و بدین جهت رهبری اتحادیه بدون شک قدردانی کل خلق را حاصل کرده است.

انواع اعتصابات کارگری

اعتصاب خطاری Warnstreik: اعتصاباتى که معمولاً نزدیک به پایان مدت تعرفه کارى توسط اتحادیه های کارگری به راه می افتد تا به رهبران اتحادیه سر میز مذاکره با کارفرما قدرت بیشتری بدهد. این اعتصابات می توانند به جای قبل بعد از اولین دور مذاکره ناموفق از طرف اتحادیه به عنوان اهرم فشار سازمان داده شود. اتحادیه ها معمولاً مدتی قبل از آغاز مذاکره برای تعرفه جدید برنامه خود را با اعلام درصد پیشنهادی افزایش دستمزدها ارائه می دهند و برای آن در سخنرانی های دوره ای که در نقاط مختلف توسط سران اتحادیه انجام می شود و یا در مصاحبه های رادیویی و تلویزیونی و مطبوعاتی روی آن تبلیغ می کنند اما همه کارگران می دانند که درصد پیشنهادی واقعی نیست و سرمیز مذاکره این کارفرما است که در توافق با تیم مذاکره کننده و طی مراحل معمولاً آن را به نصف یا اندکی بیشتر و به سطح پیشنهادی خود که آن هم با در نظر گرفتن این مساله ارائه می شود، تقلیل می دهد و تعرفه جدید بعد از چند دور ژست مبارزه طلبی به امضا می رسد که معمولاً برای دو سال کارى اعتبار دارد و حق کارگران را برای مطالبه دستمزد بیشتر با بالا رفتن بارآوری کار یا نرخ تورم برای این مدت محدود می کند و مانع می شود. به نمونه ای ازین قرار داد تعرفه ای و هم چنین اعتصاب خطاری توجه می کنیم.

تعرفه مزدی اتحادیه صنایع فلزی و الکتریکی برای سال 2013

این تعرفه برای بیش از 300.000.2 عضو اتحادیه متال و در مجموع برای بیش از 4 میلیون شاغل این دو صنعت است. مذاکره در 4 دور انجام گرفت. در دور اول اتحادیه متال با پیشنهاد 5.5 درصد افزایش دستمزد که

مدت ها برایش تبلیغ کرده بود وارد مذاکره شد و کارفرما با 3.2% افزایش برای 11 ماه و ندیده گرفتن 2 ماه فاصله بین تعرفه قدیم و جدید وارد عمل شد. در فاصله این دو ماه که طبق توافق حاصله بین انجمن کارفرمایان و اتحادیه که جنبه قانونی هم یافته است دوران صلح نام دارد، حق اعتصاب وجود ندارد. در پایان این مهلت که ساعت 24 روز 30 آپریل است معمولاً اعتصاب اختطاری آغاز می شود. در فاصله اول تا 14 ماه مه که مذاکرات جریان داشت در سراسر آلمان 750.00 نفر از کارگران عضو اتحادیه متال در اعتصاب اختطاری شرکت کردند. برای اعتصاب اختطاری به کارگران دستمزدی داده نمی شود و اتحادیه نیز مابازای آن را به آن ها نمی پردازد در حالی که اگر به اعتصاب کامل دست بزنند اتحادیه وظیفه دارد بخشی از دستمزد کارگران را بپردازد. اعتصاب اختطاری آیا واقعا خصلت مبارزه طلبی دارد؟ یک عضو اتحادیه می گوید این اعتصاب که در زمان مذاکرات تعرفه مزدی انجام می شود دیگر بصورت یک سنت در آمده و برای کارگران یک تفریح است و کاراکتر یک جشن خلقی را پیدا کرده است. یک پیتزای چند متری روی میز است و کارهای تفریحی دیگری هم مثل حرکت با مشعل روشن، رژه با موتورسیکلت و یا کاروان عروس و کنسرت با دمیدن در سوت انجام می شود. این ها همه خوب است و توجه عموم را جلب می کند و روی کارفرما فشار می آورد. کارگران مثل همیشه حرف دل خود را بر زبان نمی آورند و فقط در سوت می دمند زیرا آن ها نیستند که باید مطالبات خود را فریاد کنند و بزبان خود آن را بیان کنند و در تصمیم گیری برای زندگی شغلی خود نقش مستقیم داشته باشند. کارگر نه تنها با محصول کار خود بیگانه است بلکه از کنار نیازهای ضروری خود هم بیگانه وار می گذرد و تصمیم گیری در باره آن ها را به دیگران می سپارد و حتی آن ها را به زبان هم نمی آورد و فریاد نمی کند.

آفیش تبلیغاتی اتحادیه متال برای تعرفه جدید. اما آیا واقعا 5.5 درصد به دستمزدها افزوده خواهد شد؟ " درآمد بیشتر، مصرف بیشتر، برای وضعیت اقتصادی خوب است" یا " مزدهای بالاتر اقتصاد را محافظت می کند و کمک اقتصاد است" شعار اول ماه مه اتحادیه بیش از آن که به کارگران توجه داشته باشد به نیاز اقتصاد سرمایه داری به رشد و کمک به آن توجه دارد تا ازین طریق باریکه آبی بسمت کارگران جاری سازد



بعد از سه دوره مذاکرات طولانی که جزئیات آن معلوم نیست و با تبلیغات و مبارز طلبی بسیار همراه بود در 14 ماه مه به توافق منجر شد. برتولد هوبر مقام اول اتحادیه متال موفقیت در مذاکره را اعلام کرد و گفت ما مذاکره خوبی داشتیم. و به 5،6 % افزایش دستمزدها دست یافتیم. ما براساس محاسبه و با در نظر داشت نرخ تورم و بارآوری کار کل اقتصاد (نمودار ارائه شده از انستیتو مطالعات اقتصادی اتحادیه متال که طبق آن در فاصله سال 2000 تا 2013 ؛ تورم از 100 بعنوان پایه به 126،3 و رشد بارآوری از 100 به 116،5 و رشد دستمزدها از 100 به 147،5 رسیده است. این که در محاسبات از اطلاعات رسمی استفاده شده است شکی در آن نیست زیرا هر فردی در این جامعه بطور ساده از حجم کالای سبد خرید خود می تواند در یابد که نسبت در آمدش با گرانی ها چگونه است و آیا واقعا این نسبت برای کارگران عضو اتحادیه متال معکوس است). چنان که می بینیم گویی اتحادیه متال که افزایش دستمزد پیشنهادی اش طبق تبلیغاتشان 5،5 % بود یک دهم درصد از مذاکرات جایزه گرفت و طبق گفته هوبر 5،6 % را به کارفرماها قالب کرد. آیا واقعا دستمزدها 5،6 % افزایش یافت؟ مسلما که این طور نیست و کارفرما که با دو و سه درصد پیش آمده بود با این درصد رشد دستمزدها موافقت نمی کرد. وقتی به ریز توزیع این درصد رشد نگاه می کنیم واقعیت خود را نشان می دهد: دو ماه فاصله بقول

آن کارگر که هیچ بعد برای 10 ماه بعدی تا آوریل 2014 افزایشی به مقدار 4، 3% و سپس از آوریل بمدت 8 ماه تا 31 دسامبر 2014 افزایش برابر با 2، 2% که مجموع آن ها می شود 6، 5% که هوپر اعلام کرد در صورتی که اگر بخواهیم میانگین افزایش را برای 20 ماه آینده که زمان تعرفه است بدست آوریم به متوسطی بمقدار 8، 2% برای هرسال می رسیم و اگر 4 ماه به هیچ گرفته شده را هم منظور بکنیم می شود همان 3، 2% پیشنهادی انجمن کارفرمایان.

no strike agreement یا no strike clause

یعنی این که طی مدت قرار داد مورد توافق قرار گرفته و در این جا در این مدت 20 ماه کارگران حق اعتراض به کم بودن دستمزد خود را با اعتصاب ندارند زیرا قرار داد رسمیت دارد. در بسیاری از موارد اعتراضات کارگری زیادی علیه این قول اتحادیه انجام گرفت اما به نتیجه نرسید. بالاخره کوه موش زائید و سرو صداها خاتمه یافت.

اعتصاب کارگران به اشکال مختلف نشان داده می شود :

- کارگران از حضور در سرکار خودداری می کنند. مانع حضور دیگران در محل کار می شوند
یا دیگر کارگران را قانع می کنند که از حاضر شدن سر کار خودداری کنند.

- با خریداران تماس می گیرند تا آن ها را قانع کنند که با کارفرمای شان معامله نکنند. البته این بیشتر در رابطه با خریداران منفرد نه شرکت بزرگ می تواند کارساز باشد.

- یا محل کار را به تصرف خود در می آورند اما کار نمی کنند. یا حاضر به ترک محل کار نیستند که با عنوان **اعتصاب نشسته** (sit-down-strike) معروف شده است.

- یا کارگران در مواردی که مساله ورشکستگی توسط کارفرما به میان کشیده می شود، برای این که نشان دهند که هنوز امکان کار وجود دارد اغلب بدون دستمزد کار می کنند که به work-in و امروز در ایران بسیار رایج است.

- یا کارگران به منظور **خود مدیریتی** (worker self-management) کارخانه را اشغال می کنند که مهم ترین نمونه تاریخی آن "دو سال سرخ" ایتالیا یعنی 1920-1919 و فرانسه و ایالات متحده در سال 1936 و

اشغال کارخانه ها در آرژانتین و مکزیک و امریکای لاتین در اولین دهه قرن 21 است.

اشغال کارخانه ها در تورین ایتالیا در سال 1919 تحت تاثیر انقلاب روسیه آغاز شد. 30000 کارگر کارخانه ها از جمله فیات شوراهای کارگری کارخانه را شکل دادند. سپس تصمیم گرفتند کارخانه های شان را اشغال کنند. این حرکت سپس در کل ایتالیا گسترش یافت که انریکو مالاتستا و گرامشی از آن حمایت کردند. بنینوروس یا دو سال سرخ دوره ای بین سال های 1919-1920 در ایتالیا بود که درگیری های اجتماعی به درجه ی بالائی رسید بود. کارگران کارخانه ها را تصرف کردند و اداره آن ها را خود به عهده گرفتند. آن ها خواهان تبدیل مالکیت کارخانه ها از مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی بودند. آن ها متأثر از انقلاب در شوروی شوراهای کارگری را تشکیل دادند. شوراهای کارگری بعد از یک دوره تجربه فراموش نشدنی اما سرکوب شد.

فرانسه: رکود جهانی که در سال 1929 در ایالات متحده آغاز گردیده بود، ترجا به بحران اقتصادی جهانی تبدیل شد و اروپا را هم با اندکی تاخیر در نوردید. ابتدا به آلمان سپس به فرانسه و بریتانیا رسید و کوشش های سران اقتصاد جهانی که در سال 1933 برای یافتن راه حلی برای آن گرد آمدند، بی حاصل ماند. بیکاری گسترش یافت و در بسیاری از کشورها تا 25% نیروی کار را به ارتش بیکاران گسیل کرد و در ادامه خود سبب بروز ناآرامی های اجتماعی در کشورهای پیشرفته صنعتی آن زمان شد و کارگران را به میدان مبارزه کشاند. در فرانسه درگیری های اجتماعی تشدید شد. تاثیر تخریبی رکود به ویژه بعد از فوریه 34 عمده شد و یک رشته اعتراضات و تظاهرات و ناآرامی و خشونت توسط نیروهای راست بورژوازی انجام گرفت. اتحادیه کارگری ث. ج. ت. CGT برای دفاع از قانون اساسی جمهوری که به خطر افتاده بود فراخوان یک اعتصاب عمومی را داد! و حزب کمونیست فرانسه فراخوان ایجاد یک اتحاد ضد فاشیسم را داد. توقف موفقیت آمیز کار توسط کارگران در 12 فوریه به اتحاد چپ در فرانسه نیرو داد و تاثیر زیادی روی کارگران گذاشت. همکاری اتحادیه در اتحاد با نیروهای جمهوری خواه اما به سمت ایجاد مانع در برابر فاشیسم هدایت نشد بلکه به کوشش هایی برای یافتن مرهمی جهت التیام جراحات اقتصادی برای رفع رکود سیستم کارخانه ای منجر شد. در سال 1936

منجر به یک دوره اعتصابات عمومی پی در پی در فاصله ماه مه تا ژوئن شد و یک موج توده ای از اشغال کارخانه در صنایع فلزی، پاریس و فرانسه را فراگرفت و به استاندارد برای اعتصابات بعدی کارگری تبدیل شد. در نتیجه، اعتصابات عمومی حکومتی از ائتلاف جناح چپ به رهبری لئون بلوم را با انتخابات آوریل و مه بروی کار آورد. اندکی قبل از استقرار حکومت جدید در 11 ماه مه کارگران در ل. هاور به اولین اشغال کارخانه دست زدند. بعد از دو شبانه روز مبارزه آن ها موفق شدند کارفرما را به بازگرداندن چند کارگر اخراجی که فعال اتحادیه ای بودند و پرداخت دستمزد روزهای اعتصاب مجبور نمایند. حرکت با کارگران دیگر تداوم پیدا کرد هرچند که جبهه چپ خلقی به قدرت رسیده بود. 13 ماه مه در تولوز و 14 ماه مه در منطقه پاریس اعتراضات کارگری به اشغال کارخانه انجامید. در چند مورد سازماندهی توسط اتحادیه کمونیست فرانسه انجام شده بود. در 24 ماه مه یکی از بزرگترین تظاهرات تاریخی فرانسه در پاریس با شرکت 600 هزار نفر و به یاد کمونارها به سمت دیوار کمونارها انجام یافت و متعاقب آن 4000 کارگر متال 6 کارخانه را اشغال کردند که هدایت آن توسط ت. ج. ت. بود. اشغال سریعاً گسترش یافت و 28 ماه مه به کارخانه رنو رسید که بزرگ ترین کارخانه اتومبیل سازی فرانسه بود. کارگران کمیته اعتصاب درست کردند و لیستی از مطالبات کارگری را تنظیم کردند که در راس آن ها پذیرش اتحادیه بعنوان نماینده کارگران در مذاکرات تعرفه بود که بالاخره موفق شدند. در 2 ژوئن 150.000 نفر از کارگران متال به کمک کارگرانی شتافتند که کارخانه ها را اشغال کرده بودند. زمانی که دولت بلوم حکومت را تحویل گرفت نیم میلیون کارگر فرانسوی در اعتصاب بودند و با اشغال کارخانه ها تولید خوابیده بود. کارفرماهایی که به جبهه خلقی چپ نزدیک بودند و از تبدیل شرایط موجود به شرایط انقلابی می ترسیدند، مجبور به امضای موافقت نامه با ت. ج. ت. در هفتمین روز روی کار آمدن حکومت جدید و قبول مطالبات کارگران شدند تا اوضاع را به حالت عادی در بیاورند. طی این موافقت نامه ساعات کار هفتگی از 48 به 40 ساعت رسید، دستمزدها 12% افزایش یافت و دو هفته مرخصی با حقوق برای اولین بار مورد قبول قرار گرفت. با وجود این توافق ها اما کارگران به اعتصاب ادامه دادند. در 9 ژوئن 2 میلیون کارگر یعنی یک چهارم کارگران فرانسه در اعتصاب بودند. گذشته از صنایع متال و اتومبیل

سازی، کارگران هواپیمایی، مهندسی مکانیک هم در اعتصاب بودند. همه کوشش های ث. ج. ت. برای قانع کردن کارگران جهت بازگشت به کار و پذیرش موافقت نامه امضا شده شکست خورد و اعتصاب به سایر بخش ها گسترش پیدا کرد. بالاخره رهبر حزب کمونیست از نفوذ خود روی کارگران استفاده کرد و در 11 ژوئن فرمان توقف درگیری ها را داد. روز بعد کارگران متال به آن تن دادند و کارخانه های اشغالی را تخلیه کردند و به این طریق ث. ج. ت. به یک بازوی قدرت در محاسبات سیاسی فرانسه آن زمان تبدیل شد. بدین گونه روی کار آمدن جناح چپ، کوشش اتحادیه رسمیت یافته و حزب کمونیست، سبب سرد شدن و خوابیدن اعتراضات کارگری ای که می توانست در تداوم خود به حرکتی ضد سرمایه داری تبدیل شود و در جهت لغو کارمزدی، بساط سرمایه را برهم زند و طرحی نو برای اقتصاد بیمار و در حال سقوط بریزد، گردید.

ایالات متحده آمریکا: شش ماه بعد ازین اعتصابات، کارگران آمریکایی دست به عمل زدند. در تابستان 1936 تعداد 15 سازمان کارگری چند صد هزار کارگر صنعت اتومبیل باهم متحد شدند که اولین اتحادیه متحد در صنعت اتومبیل سازی ایالات متحده بود. قوی ترین این 15 سازمان به کارخانه جنرال موتورز تعلق داشت. باید گفت که عوارض رکود و بحران اقتصادی دهه 30 در آمریکا نسبت به اروپا و فرانسه شدید تر بود و زودتر گریبان اقتصاد را گرفته بود. 25000 بانک ورشکست و بسته شدند. بیکاری به طور بیسابقه ای گسترش یافت و به 12 تا 15 میلیون نفر رسید که بین 25 تا 30% نیروی کار آمریکا را شامل بود. سطح تولید در سال 1932 نسبت به 29 معادل 54% کاهش یافت. رکود و بحران اقتصادی در آمریکا بیش از همه برگرده کارگران سنگینی می کرد. شرایط سخت، استاندارد زندگی کارگران را درهم پیچیده بود. این شرایط ناگوار بالاخره کارگران آمریکائی را به عمل کشاند و حرکات اعتراضی تحت تاثیر حرکت کارگران فرانسوی اما شش ماه بعد از آن و به دنبال هم رخ داد. در اواخر نوامبر 36 به اشغال کارخانه راه برد و اولین اشغال در کارخانه متعلق به شرکت بندیکس رخ داد. سپس در میدلند، دیترویت، اتلانتا و کانزاس سیتی دنبال شد. رئیس اتحادیه کارگران متال شرکت جنرال موتورز را بیک کنفرانس برای بررسی یک قرارداد کار دعوت کرد که به آن پاسخ منفی داده شد. به دنبالش در 28 دسامبر 36 کارخانه ج.ام. در کلیولند و در 30

دسامبر در کارخانه شماره 1 و سپس شماره 2 فلینت، کارگران اقدام به اعتصاب نشستند در کارخانه کردند. چون این سه کارخانه، کارخانه های مادر بودند و قطعات برای سه چهارم 69 کارخانه دیگر در سایر مناطق تهیه می کردند، اعتصاب تعداد کمی از کارگران توانست تاثیر عظیمی به جا بگذارد و کل یک صنعت را بخواباند. بدین طریق 150000 کارگر در سایر کارخانه های ج.ام. بدلیل نداشتن قطعات بدون اقدام به اعتصاب دست از کار کشیدند. اعتصاب نشسته در کارگاه های شماره یک و دو فلینت که در حقیقت نوعی اشغال بود 44 روز طول کشید و به مهم ترین و موثرترین حادثه کارگری تاریخ تا به امروز ایالات متحده تبدیل شد. بالاخره نیروهای سرکوب به کار گرفته شدند و علیه کارگران خشونت اعمال شد. تعداد زیادی از کارگران به کار بازگشتند در حالی که در فرانسه این طور نشده بود. در فرانسه اعتصاب به رهبری کمیته اعتصاب بود که از کارگران ماهر و مبارزینی از پایه کارگری تشکیل شده بود. آن ها علیه شرایط استثماری مبارزه می کردند. در آمریکا اما مبارزه فقط به کشمکش بین اتحادیه و جنرال موتورز برای حقوق اتحادیه ای تبدیل شد و نتوانست همه گیر شود و بالاخره حاکمیت به راه حل پلیسی و جستجوی راه حلی برای مورد ج. ام. پرداخت. 11 فوریه 1937 بالاخره اتحادیه به امضای اولین قرارداد با کارفرما دست یافت. این راه حل اما تنها 17 کارخانه از 69 کارخانه جنرال موتورز را شامل شد. چیزی هم به دستمزدها اضافه نشد. به دنبال آن بسیاری از کارخانه های دیگر که در کار تولید انبوه بودند، بدون اعتصاب موفق به امضای قرارداد با کارفرما شدند. در حقیقت اعتصاب در فلینت راه گشای اتحادیه شد. اما هردو این اعتصابات چه در فرانسه و چه در آمریکا برخلاف اعتصاب در ایتالیا خواهان اجتماعی کردن مالکیت کارخانه ها نبودند بلکه مطالباتشان مناسب با اقتصاد بازار بود. در فرانسه کمونیست ها و نیروهای چپ با اعتصابات همراه بودند ولی همان ها بودند که در پایان بدلیل رفرمیسم کارگران را به سازش کشاندند. بحران اما فرو ننشست. سرمایه بالاخره راه حل را در ظهور فاشیسم برای سرکوب عریان یافت زیرا جنبش های توده ای کارگری بنیاد سرمایه را در خطر قرار داده بود. رژیم های نظامی فاشیستی در آلمان و ایتالیا روی کار آمدند و قول ترمیم و تجدید حیات اقتصاد را دادند. مانند خود ایالات متحده پروژه های عمومی داخلی مثل راه سازی و غیره را برای کاهش بیکاری و بکار گیری سرمایه

های بیکار انباشت شده بکار گرفتند و تا حدی در آغاز موفقیت کسب کردند به همین دلیل حضور آن ها در صحنه سیاسی مورد چشم پوشی قرار گرفت و تحمل شدند. این امر به آن ها شهامت داد و در ادامه ژاپن به چین و آلمان به چکسلواکی حمله بردند و به اشغال آن ها اقدام کردند. باز هم اعتراضی علیه آن ها صورت نگرفت و آن ها کارزار نظامی خود را گسترش دادند که حاصل آن جنگ جهانی دوم برای فائق شدن به بحران بود (1939). ورود آمریکا به جنگ هم آبی بر آتش شرایط بحرانی در جامعه ریخت. بیکاران به جنگ اعزام شدند و سرمایه های انباشت شده برای کنترل شدن، در خدمت جنگ در اروپا به کار گرفته شد، اشتغال کامل مصنوعی ایجاد شد و ایالات متحده پله های صعود تبدیل به قدرت اقتصاد جهانی شدن را پیمود.

بحران اجتماعی در دهه 1960 به ویژه در فرانسه درگیری های اجتماعی را بعد از دوران رخوت بعد از جنگ تشدید کرد. دوباره اعتصابات عمومی توده ای، اشغال کارخانه ها و دانشگاه ها سراسر فرانسه را به لرزه در آورد. اعتصابات در کارخانه های دارای صنعت پیشرفته که معمولاً زیر پوشش اتحادیه ها قرار داشتند، بدون دخالت اتحادیه و به طور غیر مجاز رخ می داد که در رسانه های وابسته به عنوان اعتصاب وحشی نام برده می شدند. مثل آلمان در این جا نیز جنبش اشغال با دانشجویان آغاز شد و با کارگران دنبال گردید و 11 میلیون کارگر را به حرکت درآورد و دو هفته تمام ادامه داشت. بالاخره نیروهای سرکوب پلیسی به مداخله پرداختند این مداخله اما جنبش را تشدید کرد و ترس حکومت از جنگ داخلی یا انقلاب بالا گرفت و اجباراً دست به اصلاحات زد تا جلوی رشد جنبش گرفته شود. حرکت کارگری در 14 ماه مه با اعتصاب نشسته در نانتس آغاز شد. در 16 ماه مه 200.000 کارگر در اعتصاب نشسته یعنی اشغال کارخانه ها بودند. به زودی تعداد به 2 میلیون و سپس به 10 میلیون کارگر رسید یعنی دو سوم کل کارگران فرانسه در گیر اعتصاب شدند. همان طور که نوشتیم رهبری اعتصابات با اتحادیه نبود. (ث. ج. ت.) سعی کرد این حرکت را به خواست افزایش دستمزد و مطالبات اقتصادی تقلیل دهد اما کارگران خواسته های رادیکال و سیاسی داشتند. (ث. ج. ت.) با حکومت برای افزایش 35% به حداقل دستمزد و 7% افزایش دستمزدها و پرداخت نصف دستمزد ایام اعتصاب به توافق رسید اما کارگران در اعتراض به همکاری اتحادیه با حکومت کارخانه ها را اشغال کردند و از برگشت به کار امتناع کردند.

احزاب چپ و سوسیالیست به دنبال مذاکره با دولت دوگل، برای مشارکت بیشتر در قدرت سیاسی بودند. اتحادیه های اصلی یعنی CGT و FO و CFDT به دنبال مذاکرات بیشتر و شناساندن خود به عنوان نماینده کارگران و حق حقوق مذاکره و چانه زنی بودند. کارگران می گفتند: ما نمی خواهیم سنگ های پاسبان یا خدمتکاران سرمایه داری باشیم؛ پاسبان در درون هریک از ماها می خوابد، باید او را بکشیم، پاسبان را از کله های تان بیرون کنید؛ علت همه جنگ ها، اعتشاشات و بی عدالتی ها وجود مالکیت خصوصی است؛ آینده تنها شامل آن چیزهایی خواهد بود که ما امروز کسب می کنیم، حرکت کن رفیق، جهان کهنه را پشت سر بگذار.

با وجود همه ی این ها جنبش کارگری و جنبش عمومی از بالا و با اندک دستاوردهای اجتماعی از جمله ممنوع شدن سازمان های دست راستی، دولتی شدن بانک مرکزی فرانسه و کارخانه های اسلحه سازی بدون تغییرات رادیکال مورد نظر کارگران به سازش کشانده شد و سرد و خاموش شد. به این طریق سرمایه داری دوباره موفق شد به یکی از بحران های مهم دیگر فائق آید و فرصتی دوباره برای بازسازی و به سازی خود و استحکاماتش بدست آورد. می بینیم از یک بحران به بحران دیگر کارگران دوباره جان می گیرند و به حمله دست می زنند می دانند که بحران سرمایه چرا و چه موقع پیش می آید. می دانند که در این زمان سرمایه در وضعیتی بسیار ضعیف و شکننده ظاهر می شود اما واقعیت یافتن آن تنها به ضعف سرمایه بستگی ندارد یعنی امری مقدر نیست بلکه به توان و قدرت نیروی دیگری بستگی دارد که در مقابل سرمایه قرار دارد و این طبقه کارگر است. اما طبقه کارگر در همه این دوران ها با همه کارهای بزرگی که انجام داده، با همه کوشش هایی که به انجام رسانده موفق نبوده زیرا نتوانسته مهر خود را بر امور بزند. در لحظات تصمیم گیری نهایی خود نبوده بلکه کسانی به نیابت از آن ها - اتحادیه ها و احزاب چپ - با دشمنان طبقاتی او به سازش رسیدند و آن ها را در پای منافع سرمایه قربانی کردند.

آرژانتین: آرژانتین یک تاریخ طولانی از دیکتاتوری، کودتای نظامی، استبداد و کشتار را با خود دارد. همراه با آن هم چنین یک تاریخ طولانی از مبارزه طبقاتی توفنده کارگری که با آن با تمام توان جنگیدند و خواستند در برابر آن تسلیم شوند. تنها در کودتای 1943 و بعد در دوره پرون بود که سعی شد کارگران را زیر پرچم بورژوازی و اتحادیه های بورکراتیک ببرند که اثرش تا دو دهه جنبش کارگری را در ایده های ناسیونالیستی زمین گیر

کرد و پرون را به صورت قهرمان طبقه کارگر در آورد. در دهه 1960 کارگران علیه اتحادیه های بوروکراتیک شوریدند. البته باید متذکر شد که اتحادیه بعد از استحاله در سیستم سرمایه داری در همان سال های آغازین فعالیت خود خصلت اولیه خود را از دست داد و به سازمانی بوروکراتیک و هرمی تبدیل شد که و جایگاه ویژه خود را به عنوان بخشی از سیستم پیدا کرد. مثل اروپا و آمریکا در دهه 1960 آرژانتین هم شاهد خیزش دانشجویی علیه دیکتاتوری بود. به دنبال آن کارگران دست به اعتصاب های غیر مجاز و تصرف کارخانه ها زدند، مجامع عمومی تشکیل دادند و دموکراسی کارگری را به تجربه گذاشتند. چون که کارخانه های بزرگ در دوران پرون ملی شده و دولتی بود مبارزه کارگران به سرعت جنبه سیاسی پیدا کرد. در فاصله سال های 1976 تا 1983 سی هزار نفر ناپدید شدند که اکثریت آن ها را کارگران و فعالان کارگری و سیاسی تشکیل می دادند. بحران مزمن سرمایه داری که از پایان دهه 60 با فروکش رونق بعد از جنگ شروع شده بود و بعد در پایان دهه 80 با دوشنبه سیاه سراسر جهان سرمایه داری را به لرزه در آورد، خصوصی سازی های اموال عمومی و کارخانه های دولتی را از جمله در آرژانتین شدت داد و در ادامه به بیکارسازی های توده ای منجر شد بنحوی که نرخ بیکاری به 20% رسید و بدنبال آن شاید برای اولین بار جنبش قوی کارگران بیکار شکل گرفت که دست به اقدامات چشم گیری زدند. بزرگ راه ها را بلوکه کردند و به حمایت از کارگران اعتصابی پرداختند و باز هم برای اولین بار اتحاد بین کارگران بیکار یا جنبش بیکاران با کارگران اعتصابی به وجود آمد که بعد با هم اقدامات مهمی را سازمان دهی کردند از جمله بلوکه کردن 4 روزه راه ها در 96 شهر در اعتراض به وضعیت کارگران اعتصابی نفت که سبب شد تدریجا ترسی که سال ها بود در مردم ریشه دوانده بود، مغلوب شد و در دسامبر 2001 به بار نشست و خیزش عمومی، مردم را به خیابان کشاند. معترضان مراکز دولتی را تصرف کردند. شروع به خود سازمان دهی زندگی شان نمودند اما نتوانستند موفق شوند زیرا طبقه کارگر در کارخانه های بزرگ که وضع مالی و شرایط کاری بهتری داشت هنوز به حرکت در نیامده بود و با کارگران بیکار و اعتصابی و مردم معترض اعلام همبستگی نکرده بود چیزی شبیه آن چه که در ایران امروز هم با استثناهائی با کارگران بخش های با درآمد بهتر مثل نفت یا ماشین سازی ها و غیره شاهد

هستیم. در آغاز قرن 21 در آرژانتین بیش از 150 کارخانه و حتی یک هتل 4 ستاره توسط کارگران به اشغال در آمدند. اکثر این کارخانه ها اعلام ورشکستگی کرده بودند یا در حال ورشکستگی بودند. کارگران با عمل مستقم خود شیوه های خود سازمان دهی را آزمودند و دموکراسی مستقیم را تجربه کردند و به تفاوت آن با دموکراسی بورژوائی در عمل پی بردند. از بین آن ها کارخانه بروکمن و زنون نمونه شدند. کارخانه زنون یک کارخانه مدرن سرامیک سازی بود که به خوبی با شیوه رایج سلسله مراتبی و نظم بورژوائی کار می کرد. هر بخش با لباسی مخصوص از سایر بخش ها متمایز می شد و بخش ها با دیوار از هم جدا می شدند تا امکان ارتباط کارگران باهم مسدود شود. در اکتبر 2001 کارفرما که می خواست سرمایه را به بخشی با بازده بیشتر منتقل کند ورشکستگی و بسته شدن کارخانه را اعلام کرد. متعاقب آن کارگران کارخانه را به اشغال در آوردند. ابتدا دیوارهای حائل بین بخش ها را خراب کردند و فضای کارخانه دوستانه شد و کارگران بخش های مختلف همدیگر را شناختند. بعد چند ماه اشغال در مارس 2002 کارگران تصمیم به بازگشائی کارخانه و اقدام مجدد به تولید گرفتند. سرمایه نیز بیکار نشست و در آپریل 2003 دادگاه حکم تخلیه کارگران از کارخانه صادر و برای اجرا به پلیس داد تا به زور اسلحه کارگران را از محل کارشان بیرون کنند. کارگران کمپینی عمومی را برای حمایت اعلام کردند و به اطلاع همگان رساندند. زمانی که پلیس به کارخانه رسید با 3000 نفر از اهالی شهرک مواجه شد که دور کارخانه برای حمایت از کارگران زنجیر بسته بودند. بدین طریق پلیس ناموفق بازگشت. کارگران زنون نشان دادند که برخلاف تبلیغات بورژوائی که می گوید کارگران فقط برای کارکردن خویند و باید مدیریت و کنترل شوند تا خوب کار کنند، کارگران خود بهترین مدیران خود هستند. کارگران نشان دادند که می توانند بدون وجود مدیران بالای سر تولید کنند. مدیریت کنند و تصمیم بگیرند که چه چیزی را تولید کنند. چه مقدار تولید کنند و چگونه آن را توزیع نمایند. کارگری می گفت حالا می دانیم که ما قادریم کشور را هم اداره کنیم و احتیاجی به سیاستمداران و مدیران نداریم. کارگرانی که قبلا بندرت از سیاست حرف می زدند فضائی ایجاد کردند که در آن صحبت از مبارزه طبقاتی، انقلاب، دموکراسی مستقیم، مسئولیت پذیری، حمایت از دیگر کارگران، همبستگی کارگری و ... به امر عادی هرروزه تبدیل شده

است. آن‌ها به 2 اتحادیه بزرگ موجود که عضو سازمان جهانی کارگری هستند، پناه نبردند بلکه سازمان کارگری خود را ایجاد کردند که می‌گویند نه راست است نه چپ بلکه انقلابی است و در آن مسائل کارگری از طریق خود کارگران و از طریق بحث در مجامع عمومی در هر زمان که نیاز باشد یا مجامع بخش یا شیف‌ت که محدودیتی برای تشکیل شان وجود ندارد به پیش برده می‌شود و تصمیم‌گیری می‌شود. کارخانه کماکان و تا امروز هم بخوبی توسط کارگران اداره می‌شود و توانسته کمک‌های با ارزشی به مردم شهرک، کارگران بیکار و کارگران اعتصابی ارائه دهد. مسلماً این عمل به مثابه غلبه بر شیوه تولید سرمایه‌داری و رهایی خود و جامعه از شر آن نیست. متأسفانه این شورا و شوراهای دیگر نتوانستند یک رویکرد رادیکال ضد سرمایه‌داری را اتخاذ و دنبال نمایند. آن‌ها نتوانستند فعالیت خود در شوراها و تسخیر کارخانه‌ها را بعنوان لحظه‌ای در مبارزه طبقاتی علیه سرمایه‌داری برآورد کنند و آن را گسترش دهند به نحوی که بتواند به شیوه سازماندهی کل طبقه کارگر در همه بخش‌ها و صنایع تبدیل شود. آن‌ها نتوانستند میان مبارزه خود برای غلبه بر بیکاری و ادامه زندگی، پیوندی ارگانیک بین آن و مبارزه سراسری ضد سرمایه‌داری ایجاد کنند و یا سبب گسترش این مبارزه شوند. اما با وجود همه این نارسائی‌ها باز هم همین تجربه کوچک کارگری که بعنوان یکی از مهم‌ترین دستاوردهای کارگری دهه اول قرن 21 ثبت گردیده است، بیانگر توان طبقه کارگر در اداره خود و جامعه‌ی آتی است و بارقه‌ی امید می‌پراکند.

- نوع دیگری از اعتصاب که باز هم در ایتالیا رخ داد **اعتصاب (work-to-rule)** است. طی این نوع اعتصاب کار با بخشی است یا با کم‌کاری انجام می‌شود؛ بدین معنی که کارگران سرکار حاضر می‌شوند، کار می‌کنند اما حداقل کاری را طبق قرارداد موظف به انجام آن هستند انجام می‌دهد. اضافه کاری انجام نمی‌دهند، اگر روزی تعطیل باشد در آن روز کار نمی‌کنند تا به خواسته‌های شان توجه شود و جواب مثبت به آن‌ها داده شود. به طور نمونه می‌شود از اعتصاب کارگران بخش بهداشت نام برد که در این اعتصاب تنها موارد اورژانسی را می‌پذیرند.

- **slow-down-strike** یا **go-slow** این نوع اعتصاب زمانی انجام می‌گیرد که کارگران شرایط را برای اعتصاب اصلی مناسب نمی‌بینند. در این نوع مثل مورد قبل کارگران کار می‌کنند اما با کم‌کاری همراه

است یعنی کارگران تمام بهره‌وری و توان کار خود را به کار نمی‌گیرند. در حقیقت این کار جانشین اعتصاب می‌شود که عوارض بعدی و ریسک آن از اعتصاب اصلی کم‌تر است و برای اعمال فشار بر مدیریت انجام می‌شود. با وجود این باز هم سبب جریمه کردن کارگران و یا اخراج آن‌ها می‌شود. مهم‌ترین مورد این نوع اعتصاب در دهه 1970 در کارخانه اتومبیل سازی فورد در شرق لندن رخ داد. بدین ترتیب که وقتی مدیریت سرعت خط تولید در دقیقه را بدون مابازا دستمزدی برای کارگران بالا برد، کارگران به عنوان اعتراض به مساله شروع به کم کاری کردند تا بالاخره مدیریت مجبور به برگرداندن سرعت خط تولید به مقدار قبلی شد.

- اعتصاب می‌تواند مخصوص یک محل کار، یا بخشی از کارمندان یا واحدی در یک کارگاه باشد، یا کل کارخانه یا کل کارگران یک شهر یا یک کشور را شامل شود. که حالت آخری اعتصاب عمومی است.

- اعتصاب حمایتی (**sympathy-strike**) یا اعتصاب برای اعلام همدردی و همبستگی کارگری (**solid-strike**) باشد. که یک در مقایسه با اعتصاب عمومی یک اعتصاب در مقیاس کوچک است که یا یک گروه از کارگران که کارشان ممکن است به بی اثر کردن اعتصاب بخشی دیگر از کارگران بینجامد، از ادامه کار نه به دلیل این که خود در اعتصاب شرکت دارند بلکه به حمایت از کارگرانی که در اعتصابند، خودداری می‌کنند که به آن (**secondary-strike**) یا (**boycott-action**) هم می‌گویند. این نوع هم بستگی می‌تواند هم چنین نه در یک کارگاه بلکه در یک بخش صنعتی یا در کل کارگران یک ایالت یا یک کشور و یا به صورت حمایت جهانی باشد. بسیاری از کشورها برای انجام اعتصاب حمایتی محدودیت‌های قانونی و قراردادی وجود دارد. این نوع اعتصاب امروزه که همبستگی طبقاتی کارگری بسیار سست است به ندرت انجام می‌گیرد.

- اعتصاب قضایی (**jurisdictional-strike**) که در ایالات متحده آمریکا وجود دارد و در آن یک اتحادیه به اعضای خود حق می‌دهد که از انجام یک شغل یا فعالیت خاص کاری به عنوان وظیفه خود داری کنند، به به انجام آن به عنوان وظیفه برای اعضای اتحادیه‌های دیگر یا کارگران غیر سازمان یافته اعتراض کنند. این نوع اعتصاب نه بین کارگران و کارفرمایان که بین اعضای دو اتحادیه مختلف در رابطه با وظیفه شغلی

است. کار حتی به دادگاه ملی کشانده می شود و تصمیم نهائی آن جا گرفته می شود. وقتی به کنه مساله توجه شود، مساله دردناک است. کارگران به جای این که در برابر کارفرما متحد باشند به دلیل وجود اتحادیه های مختلف که با هم اغلب سر سازگاری ندارند به رقابت با هم و مقابله با هم توسط اتحادیه های شان کشیده می شوند.

چشم اندازی تاریخی به اعتصابات کارگری

مارکس از اعتصابات کارگری در انگلیس گزارشاتی نوشته است* که توجه و برداشت و چشمداشت او را به و از مساله اعتصابات کارگری نشان می دهد. وی می گوید بشردوستان و حتی سوسیالیست هایی وجود دارند که اعتصابات را بدجنسی کارگران نسبت به علایق خودشان می بینند که بزرگترین هدف آن ها دستیابی به یک روش برای تضمین یک دستمزد متوسط دائم است. من با این دید مخالفم، بعلاوه این حقیقت که سیکل صنعتی با فازهای مختلف اش، طرح یک چنین دستمزد متوسطی را از مساله خارج می کند. من برعکس آن ها متقاعد شده ام که آلترناتیو صعود و سقوط دستمزدها و تضاد و جنگ مداوم بین کارگران و کارفرمایان منتج از آن، در سازمان صنعتی امروزی، ابزارهای ضروری بالا نگهداشتن روحیه طبقات کارگر و ارتباط دادن آن ها با هم در یک سازمان بزرگ علیه تجاوزات طبقه حاکم و جلوگیری کردن از بی تفاوت شدن، بی فکر شدن، و کم و بیش یک ابزار خوب تولید، تبدیل شدن آن ها هستند. به این طریق در جامعه تضاد طبقاتی پیدا می شود، به نحوی که اگر ما بخواهیم تا از بردگی جلوگیری کنیم باید جنگ را پذیرا شویم. برای این که به درستی ارزش اعتصاب را درک کنیم نباید به خودمان اجازه بدهیم که نتایج اقتصادی آن چشمان ما را کور کند. و بالاتر از همه عواقب اخلاقی و سیاسی آن مدنظر باشد. بدون آلترناتیو بزرگ، فازهای رکود، موفقیت، بحران، هیجان و پریشانی که در صنعت مدرن به طور دوره ای رخ می دهد و با صعود و سقوط دستمزدهای ناشی از آن ها و همین طور جنگ دائم بین کارگران و کارفرمایان و منتظر با آن تغییرات در دستمزدها و سودها، طبقه کارگر بریتانیا و تمام اروپا دل شکسته، بی روحیه، فرسوده و یک توده ی ضعیف بی مقاومت می شود که رهائی خود را مثل بردگان یونان و روم قدیم غیرممکن می بیند. حال برخی ازین گزارشات را مرور می کنیم.

8 فوریه 1853 اولین اعتصاب کارگران کشاورزی (شاغل در مزارع) رخ داد و کارگران خواستار 2 شلینگ اضافه دستمزد شدند. در آن زمان دستمزد هفتگی آن ها 7 شلینگ بود. اولین اعتصاب عمومی در 17 ژوئیه 1853 در انگلیس به ویژه در مناطق صنعتی شمال رخ داد. 5000 نفر در لیورپول، 35000 نفر در استوکپورت که در این جا نیروهای پلیس بطور گسترده برای مقابله با اعتصاب به حالت آماده باش در آمدند. اعتصاب با نام های مختلف شروع شد و به سرعت همه کارخانه ها را در بر گرفت.

1 جولای 1853، اعتصابات به سرعت رشد کرد و همه گیر شد و همه کارخانه ها و مراکز صنعتی را در لیورپول، منچستر، استوک، بریستول، بولتون، برانسلی، ناتینگهام، بیرمنگام و مناطق دیگر را شامل شد. اعتصاب حالت یک اپیدمی را بخود گرفت؛ اعتصاب حمایتی از اعتصاب کارگران اعتصابی، پیوستن به اعتصاب و این در هر منطقه بصورت افتخار در آمد که نگذارند همکاران اعتصابی شان ایزوله شوند و در انزوا قرار بگیرند. هم این طور است اعتصاب حمایتی کارگران مناطق دیگر از مناطق اعتصابی. به این طریق همه مناطق و صنایع و کارگاه ها به اعتصاب پیوست. خواست این اعتصاب ها افزایش عمومی دستمزدها بود زیرا در سال 1848 کارفرماها به طور عمومی دستمزدها را به یکباره 10% پایین کشیده بودند و کارگران اکنون می خواستند به تلافی آن زمان که در ضعف و متفرق بودند، دستمزدهای امروزی را 10% بالا ببرند تا به یاد کارفرما بیاورند که با آن ها چه کرده بود. به این طریق اعتصاب های منفرد اولیه به اعتصاب عمومی در سراسر انگلیس منجر شد و بالاخره در مارس همین سال کارگران موفق به دستیابی به خواست خود شدند. آن ها هم چنین خواستار مشارکت در سود حاصله در کارخانه شدند. ویژگی این اعتصابات این بود که اعتصاب ابتدا از طرف کارگران ساده که کارگرانی با سطح پایین دستمزد و اغلب مهاجر بودند، شروع شد نه کارگران کارخانه و سپس به مراکز بزرگ صنعتی کشیده شد.

27 سپتامبر 1853، **مبارزه بین کار و سرمایه، بین مزد و سود ادامه دارد.** اعتصابات جدیدی در لندن در بخش های ذغال سنگ، زنان خیاط، آرایشگران، چترسازان، دوزندگان لباس زیر، کفاشان و سایر کارگران صورت گرفته است. گویی همین امروز است. مارکس ادامه می دهد زمانی که کارگران خواهان سهم بردن در سودی می شوند که خودشان در کارخانه

تولید کرده اند، خواهند گفت این اعتصاب برای نوعی از سهم بری کمونیستی سود واقعی یا فرضی سرمایه داران است. زمانی که کارگران خواهان داشتن چیزهایی بیشتر از حداقل ضروریات زندگی شوند، زمانی که آن ها خواهان سهم بردن از سود حاصله در کارخانه های شان شوند؛ می گویند که این خواست ها از گرایشات کمونیستی می آید.

اول نوامبر 1853، اعتصاب کارگران معدن ذغال سنگ ویگان. بین کارگران و سربازانی که برای سرکوب فرستاده شده اند درگیری رخ می دهد، پلیس بروی کارگران آتش می گشاید و یک کارگر کشته می شود. مارکس می نویسد: **اکنون در جنگ مناطق صنعتی توسط سرمایه علیه کار اولین خون ریخته می شود.**

اول آگوست 1854، چشمان کارگران اکنون کاملاً باز است. آن ها آغاز به فریاد کشیدن کرده اند. 14000 مرد و زن سازمان یافته توسط اتحادیه و محل های کار در سراسر بریتانیا در یک مبارزه بزرگ اجتماعی با سرمایه داران می جنگند. مبارزه در این حد تا کنون در تاریخ دیده نشده است.

در همین چند گزارش کوتاه که من از میان بسیار گزارش دیگر برگزیده ام می بینم که مارکس این اعتصابات را جنگ بین سرمایه و کار می نامد و می گوید "اگر ما بخواهیم از بردگی جلوگیری کنیم باید جنگ را پذیرا شویم؛ یعنی رهایی از بردگی مزدی به جنگ نیاز دارد؛ جنگی علیه سرمایه داری توسط کارگران؛ پیکار طبقاتی ضد سرمایه داری و ضد کارمزدی. طبقه کارگر در این مبارزه نیاز به سازمان دادن خود در سازمانی بزرگ و سراسری دارد که بتواند پیکار ضد سرمایه داری را به پیش ببرد تا در "یک مبارزه بزرگ اجتماعی" به رهایی منجر شود. او اعتصابات را لحظه ای ازین پیکار ضد سرمایه داری می بیند که نباید به موفقیت های اقتصادی آن بیش از حد بها داد بلکه مهم تر تاثیر آن در همبستگی کارگری و بالا بردن روحیه جنگندگی طبقه کارگر برای رهایی نهائی است. او نشان می دهد که سرمایه این پیکار را جدی می گیرد و راحت از کنار آن ها نمی گذرد. ضمن ترساندن مردم از شبح کمونیسم، همه ابزار سرکوب را علیه آن ها بکار می گیرد و برای دفاع از منافعش یعنی حق استثمار هرچه بیشتر کارگران از ریختن خون کارگران نیز ابائی ندارد. این برداشت درست در خلاف جهت نظرات رفرمیستی احزاب و گروه های شیفته اتحادیه های کارگری موجود و فعالیت های مزدی تعرفه ای آن ها است. (اعتصابات مهم کارگری دو دهه اخیر جهان در جلد جداگانه ای منتشر خواهد شد.)

*: Marx and Engels on the Trade Unions. Edited with an introduction and notes by Kenneth Lapidès, Published by Praeger 1987;
Transcribed: Andy Blunden;

تجربه خود مدیریتی توسط کارگران

قبل از پرداختن به این تجربه کارگری، تاملی می کنیم در مساله مدیریت و ضرورت آن و تفاوت مدیریت کارگری و مدیریتی که توسط سرمایه داران یا نمایندگان آن ها انجام می گیرد. مارکس در جلد سوم کاپیتال در فصل 23 که بحث مربوط به بهره و نفع تصدی را مطرح می کند، به مساله مدیریت و شکل آن می پردازد و از آن با عنوان وظیفه مراقبتی و مدیریت صحبت می کند. وظایفی که در روند بازتولید سرمایه انجام می گیرد و در ازای آن سرمایه دار بخشی از سود حاصله در معیار خود را به عنوان دستمزد خود در مراقبت و مدیریت برمی دارد و این حاصل استثمار کارگر به نظر نمی آید بلکه سرمایه دار خود کارمند یا حتی کارگر به نظر می آید و مزد بگیر می شود و پولی که ازین بابت دریافت می کند خارج از رابطه سرمایه و کار و تضاد آن قرار می گیرد. این اجرت سرمایه دار در برابر مراقبت از کار است. وظایف ویژه ای که سرمایه دار در مقابل کارگران به عنوان سرمایه دار باید انجام دهد یعنی وظایف ساده کاری که بخشی از کل کار در واحد تولیدی است بنابراین بخشی از ارزش اضافی تولیدی که در ازای این کار به او می رسد دیگر ارزش اضافی و محصول استثمار به حساب نمی آید بلکه معادلی است برای کاری که انجام می دهد. پس سرمایه دار هم مانند کارگر کار می کند و خارج از روند بهره کشی هردو این کارها کار ساده جلوه می کند اما با هم متفاوتند. به این ترتیب بخشی از سود که بعنوان نفع تصدی دیده می شود در شکل حقوق مدیران تجلی می کند که بنا بر شرایط تقسیماتی در وظایف، نحوه اجرا و شکل آن ایجاد می شود. یک تقسیم کار گسترده که هر عاملی در جایگاه خود و بصورت سلسله مراتبی دستمزد ویژه ای دریافت می دارد.

مارکس در رابطه با ضرورت و لزوم کار مدیریت می نویسد که در همه کارهایی که برای انجام آن تعدادی از افراد با هم همکاری می کنند یا روند تولید بصورت یک روند اجتماعا پیوسته است و متشکل از کارهای مستقل افراد نیست، ایجاد هماهنگی، وحدت و پیوستگی ضروری است و به صورت وظیفه در می آید که با اجرای آن در کارها هارمونی ایجاد می شود و اجزا بصورت یک کل منسجم در می آیند. این امر حتی در کارگاه های کوچک چند نفره هم وجود دارد. این وظیفه از یک جهت وظیفه ای مولد است و سبب پیشرفت کار و هماهنگی و نظم و انسجام در آن می شود پس ضروری هم هست.

در هر شیوه تولیدی مبتنی بر تضاد میان تولید کننده مستقیم و مالک وسایل تولید و در نتیجه مالک محصول تولید شده، کار مراقبت و مدیریت متفاوت می شود. هرچه این تضاد بیشتر باشد نقش مدیریتی و مراقبتی هم بزرگتر می شود. در تولید سرمایه داری که کارگر بعنوان انسان آزاد در برابر سرمایه دار نیروی کار خود را به او می فروشد و روند و نوع استفاده این نیرو به سرمایه دار تعلق می گیرد، مدیریت برای بکارگیری بهینه این نیرو ضروری می شود. معمولاً سرمایه داران تا وقتی باندازه کافی قدرت نگرفته باشند این کار را خود انجام می دهند اما بعد از احراز قدرت کافی، کسانی را به عنوان ناظر و مدیر مسئول این کار می کنند. با توجه به درجه رشد و اندازه، مدیریت تخصصی و سلسله مراتبی می شود. این جا وظیفه مراقبت و مدیریت از طبیعت کار اجتماعا بهم پیوسته و ایجاد هارمونی ناشی نمی شود بلکه از تضاد بین کار و سرمایه و مناسبات استثمار منشاء می گیرد. در اینجا بخشی از تصاحب کار غیر یا دستمزد پرداخت نشده کارگر به صورت دستمزدهای مدیران بیان می شود که باید به طور عادلانه زحمات و استعدادهایی را که مدیر برای انجام این وظیفه متحمل شده جبران کند. این جبران باید توسط کارگران انجام گیرد زیرا که مراقبت روی کارگران انجام می شود. هرچه این زحمات و کوشش ها بیشتر باشد نیاز به اقدامات جبرانی سنگین تر می شود چنان که باید زحمات خبرچین ها، سرکارگران، سرگروه ها، بازرسان، مدیرگروه ها، مدیریت داخلی، مدیریت تولیدی، مدیریت اجرایی و مدیران تشکیل دهنده هیات مدیره و بالاخره مدیر عامل همه و همه توسط کارگران جبران شود. چنان که می بینیم رشد تولید سرمایه داری سبب جدایی مدیریت از مالکیت می شود. دیگر لازم نیست خود سرمایه دار این کار را انجام دهد بلکه اداره امور را به دست افرادی بنام مدیر می سپارد و

دیگر نیازی نمی بیند که خود در همه امور و مناسبات داخلی دخالت کند. به این طریق روند بهره کشی از کارگران بیک کار هماهنگ جمعی، گروهی از افراد تبدیل می شود؛ بنابراین حقوق نظارت این جمع نیز باید از طرف کارگران جبران شود.

وقتی کارگران خود این وظیفه را انجام دهند چه به صورت جمعی و چه بصورت فردی تمامی این روند جبرانی که بار بزرگی بردوش کارگران است و شدت کار را بالا می برد بدون این که ما به ازایی برای کارگران داشته باشد حذف می شود. در این حالت کار مدیریتی بصورت بخشی از کار در می آید که برای هارمونی در کار جمعی باید انجام شود و هیچ موقعیت ویژه ای چه مالی، چه اجتماعی برای جمع یا مسئولین یا مسئول ایجاد نمی کند. نمونه این شکل را در کارخانه هایی که به مالکیت کارگران در آمده و بصورت تعاونی اداره می شود می بینیم. اما در این جا هم در بهترین شکل، مساله سود و تقسیم آن از بین نمی رود. به عنوان نمونه در کارخانه لاستیک سازی اوزکادی مکزیک بعد از چند سال کار سخت بدون سود اکنون که به سود دهی رسیده اند یعنی توانسته اند بخشی از دستمزد خود را نپردازند و آن را به شکل سود جدا کنند، این سود یعنی ارزش اضافی حاصل شده بین کارگران عضو تعاونی تقسیم می شود و کارگرانی که بعدا به آن پیوسته اند گرچه به اندازه دیگر کارگران دستمزد دریافت می کنند اما بدلیل نداشتن سهم در مالکیت اولیه سهمی از سود حاصل نمی برند یعنی مورد بهره کشی قرار می گیرند. خود گردانی محل کار یا خود مدیریتی در نمونه ای که در پایین خواهد آمد از این هم متفاوت است. در این جا مهم ترین حسنش این است که کارگران کارشان را از دست نمی دهند و مهم تر از آن دستمزدهایشان هم نسبت به قبل اضافه می شود اما مشکل این است که معمولاً کارگران بار قروض سرمایه دار سابق چه فراری چه ورشکسته یا خود را ورشکسته اعلام کرده یعنی بار وام های بانکی ای را که سرمایه دار آن را برای بهبود کار در واحد تولیدی بکار نبسته یا آن را در جای دیگر سرمایه گذاری کرده یا به حساب های دیگری واریز شده است نیز تقبل می کنند. در این جا هرچه کارگر جان می کند نه به عنوان سود در پایان سال بین خودشان تقسیم می شود بلکه برای بازپرداخت وام های سابق به حساب بانک ها سرازیر می شود و بالاخره نیز در بسیاری از موارد از کارگران توسط بانک ها خلع ید می شود و ماشین آلات و زمین به حراج گذاشته می شود و کارگران به سنگفرش خیابان ها پرتاب می شوند و ارتش بیکاران عظیم تر می شود. اما

به هرحال در شرایطی شبیه ایران که دائما کارگران با اعلام ورشکستگی کارفرمایان و تعطیل کار مواجه می شوند و در بسیاری از موارد زیان ده بودن نیز واقعا مطرح نیست، ازین کار گریزی نیست و باید کارگران به تصرف کارخانه و ادامه کار با خود گردانی اقدام کنند اما از پذیرش قروض یا وام های بالا کشیده شده توسط کارفرما خودداری نمایند. دولت را وادار به حمایت مالی برای ادامه کار تولیدی کنند و کارخانه یا محل کار را بصورت تعاونی کارگران در آورند و شورای کارگران را برای اداره، هدایت و ادامه کار تشکیل دهند. ولی به هرحال در نظام سرمایه داری هرآن این امکان وجود دارد که از کارگران خلع ید شود.

تصرف کارخانه و خودگردانی آن، مکان مصر، شهر صنعتی
رمضان:

مقاله در سال 2009 نوشته شده است.
قبل از این تجربه، کارگران مصری تجربیاتی دیگری نیز داشتند اولین تجربه مربوط به کارخانه تولید لامپ برق در سال 2001 بود. مالک کارخانه از کشور گریخت و کارگران برای ادامه کار دست به تصرف کارخانه و خودگردانی آن زدند آن ها از اکتبر 2001 تا ژوئیه 2006 کارخانه را بخوبی اداره کردند و بکار ادامه دادند اما در سال 2006 مالکیت کارخانه بیک کمپانی دیگر فروخته شد و به همین سادگی به دوران خودگرانی کارگری پایان داده شد.
موضوع مقاله:

کمپانی آمونستو یک کمپانی چند منظوره با 5000 کارگراست که یکی از شرکت های زیر مجموعه آن به نام کمپانی اقتصادی برای توسعه صنعتی، زنجیره ای شامل ده کارخانه نساجی، ریسندگی و بافندگی با 2000 کارگر است. عادل آقا مالک کمپانی آمونستو در سال 2002 بخاطر فساد مالی و رشوه دهی و فرار از پرداخت مالیات به سه سال زندان محکوم شد. اندکی بعد وارد یک دعوای قانونی بانکی شد و در سال 2008 قبل از این که به

15 سال زندان محکوم شود از کشور فرار کرد و مسلماً در این امر نیز پای رشوه دهی به مقامات قضایی و آگاهی قبلی از حکم زندان در میان بود. کارگران سه کارخانه از این ده کارخانه برای جلوگیری از بیکار شدن دست به تجربه تصرف کارخانه رها شده و ادامه کار زدند. حدود یکسال بکار خود ادامه دادند و دادخواستی را به دادگاه برای اجازه کار فرستادند. در سپتامبر 2008 دادگاه با خواست کارگران موافقت کرد. کارگران کار می کردند. دستمزدهای خود را می پرداختند. بدنبال مشتری می گشتند و سفارشات را انجام می دادند اما متأسفانه قروض سرمایه دار را نیز تقبل کرده بودند و می بایست میلیون ها لیره بدهی بانک ها را بپردازند بدون این که مالکیت کارخانه حداقل به مالکیت جمعی آنها تبدیل شده باشد. به هر حال کارگران احساس خوبی از درک قدرت خود در اداره امور داشتند.

محمد یوسف کارگری که 12 سال سابقه کار در خط قلاب دوزی کارخانه نساجی را دارد می گوید: امروز کارکردن در این جا مثل غسل شیرین است. ما نسبت به کارگران دیگر حق و حقوق بیشتر و بازنشستگی بیشتری داریم. دستمزد ماهانه یوسف از 450 لیره دو سال قبل به 650 لیره در ماه در سیستم جدید افزایش یافته است. انتظام امور کارخانه مشکلات خود را دارد. کارخانه کمیته ی کارگری خود را تأسیس کرد و دستمزد کارگران را 50% افزایش داد.

سعید اوتمان صندوقدار کمیته اتحادیه ای کارگران می گوید: از یکطرف ما دنبال مشتری هستیم و بر مبنای سفارشات دریافتی از مشتری ها تولید می کنیم. این نوع قطعه کاری برای ما یک درآمد غیر ثابت و غیر مطمئن ایجاد می کند. بازارهای فروش، فروشگاه ها و نمایشگاه های آقا جایی بود که تولیدات ما فروخته می شد، همه این امکانات بسته شده است. قبلاً کالاهای تولیدی ما به ایالات متحده و استرالیا توسط خود کمپانی صادر می شد اما الان این کار را مشتری هایمان انجام می دهند. بعلاوه اکنون ما میلیون ها پوند برای بیمه و تسهیلات می پردازیم. دهها میلیون پوند بدهکاری آقا بخاطر وام های بانکی و بهره های متراکم شده آن را باید بپردازیم. اگر این بدهکاری های هنگفت را فیصله بدهیم دستمزدها و استاندارد زندگی ما بعد از آن بسیار رشد خواهد کرد.

یوسف در ادامه صحبت های همکارش می گوید: تنها مشکل ما این است که بانک ها و کمپانی های تسهیلاتی (برق، گاز، ...) همیشه با صورت حساب

های خود بدنبال ما هستند. آن ها قدرت دارند که در همه این کمپانی را تخته کنند، سرنوشت ما در دست آنهاست. واقعیت این است که کماکان این سه کارخانه متعلق به کمپانی آمونستو هستند و در راس سلسله مراتب جدید ابراهیم هفنی قرار دارد که در سال 2006 توسط آقا بعنوان رئیس اداری کمپانی گمارده شده بود. وی می گوید کمپانی آمونستو توانایی کار در کل کارش را دارد که کالاهای با کیفیت بالا تولید کند و کمپانی موفق باشد. صنعت بافندگی و ریسندگی و نساجی یک صنعت فوق العاده پول بر است و ساده بگویم ما پول انجام این کار را نداریم و این دلیل چرایی بسته شدن 6 تا از کارخانه های ماست. وزارت نیروی انسانی از یک حساب ویژه به 1500 کارگری که بیکار شدند در 7 ماه گذشته دستمزد پرداخته است. برای جلوگیری از بسته شدن 6 کارخانه و انجامد دارایی ها ما تقاضای 5 میلیون وام کردیم که با آن موافقت نشد. اتحادیه عمومی ریسندگی و بافندگی هم از کارگران حمایت نکرد و ما نتوانستیم برای توضیح، ملاقاتی با رئیس اتحادیه داشته باشیم. قروض بانگی آقا 52 میلیون لیره است. به این طریق آینده هردو کمپانی به بانک ها و کمپانی های تسهیلاتی وابسته است. آن ها ممکن است تصمیم بگیرند مشکل خود را با فروش ماشین آلات تولیدی و زمین کارخانه فیصله دهند اما این کار بمعنی از دست رفتن سرمایه ها و فرصت های شغلی است.

اعتصاب نشسته یا تصرف کارخانه از منظر تاریخی*

این مقاله مسئله تصرف کارخانه ها توسط کارگران را به عنوان نوعی از مبارزه کاری ارزیابی می کند که در زمانی که کارفرما به هیچ وجه به خواسته های کارگران پاسخ نمی دهد معمولاً به عنوان آخرین راه حل در دستورکار کارگران قرار می گیرد و سیر این پدیده را در مجموع تا سال 1937 را دربرمی گیرد. از این نوع مبارزه با نام اعتصاب نشسته (sit down strike) یاد می شود، گرچه در مقاله گاه خود کلمه تصرف نیز به کار برده می شود. هدف از تصرف، پیشبرد کار به صورت جمعی و یا شورایی نیست بلکه در جریان آن کار تعطیل می شود اما کارگران ماشین ها و محیط کار را برای شروع کار بعد از اعتصاب آماده و تمیز نگه می

دارند. در حقیقت تصرف نوعی از اعتراض و اعتصاب است که برای دستیابی به مطالبات کارگری انجام می گیرد. از نظر تاریخی، چنین اتفاقی در ایالات متحده آمریکا برای اولین بار در سال 1906 در کارخانه جنرال الکتریک رخ داد. در سال 1910 کارگران زن در صنایع نساجی و پوشاک نیز به آن اقدام می کردند، اما شب را در کارخانه نمی ماندند بلکه معمولاً تصرف برای چند ساعت سازمان دهی می شد. نقطه اوج حرکت کارگری تصرف محل کار سال های 1936 و 1937 بود که 485 هزار کارگر در آن شرکت کردند. این کارگران تصرف کننده از طرف دادگاه ها متهم به تجاوز به دارایی های خصوصی شدند.

کارگران معادن به ویژه در معادن ذغال سنگ در مواقع نارضایتی این کار را به طور مکرر انجام می دادند. آن ها کار را متوقف می کردند، اما معدن را ترک نمی کردند تا به خواسته های شان رسیدگی شود. در سال 1933 تعداد 2500 کارگر کارخانه بسته بندی "هورمل" در آستین مینه سوتا سه روز کارخانه را در تصرف خود نگه داشتند. آن ها علیه سرعت بالای کار که بدون افزایش دستمزد میزان تولید را بالا می برد و با افزایش شدت کار از کارگر کار بیشتری بیرون می کشید، دست به اعتراض زدند. در کشورهای اروپایی نیز کارگران معادن در زمان رکود در اعتراض به دستمزدهای پایین از تصرف معدن همراه با اعتصاب غذا استفاده می کردند. در سوم ژوئیه سال 1934 در یوگسلاوی، 5000 کارگر وارد معدن شدند و اعلام کردند تا زمانی که مزدهایشان بالا نرود به اعتصاب غذا و تصرف معدن ادامه خواهند داد. کار آن ها عصر همان روز با موفقیت به نتیجه رسید. کارگران معادن در ویلز، هند و لهستان نیز از این شیوه استفاده می کردند.

در صنایع لاستیک سازی "گودیر تایر" ایالات متحده که دستمزدها بسیار پایین و ساعات کار بسیار بالا بود کارگران در ماه های فوریه-مارس سال 1936 دست به اعتصاب نشسته زدند. در این سال، کارفرما کار روی باند را از 6 ساعت به 8 ساعت تبدیل کرد. بدین ترتیب دو ساعت اضافه کاری بدون مزد کارگران امکان اخراج 70 کارگر را فراهم کرد. 137 کارگر مرد در مخالفت با تصمیم کارفرما اقدام به اعتصاب نشسته کردند و دیگر کارگران را به اجتماعی توده ای فراخواندند. فشار وارده از طرف کارگران

کارفرما را مجبور به عقب نشینی و پذیرش خواسته های کارگران کرد. در سال 1936 در آمریکا هفته ای نبود که در آن یک اعتصاب نشسته رخ ندهد. به طور مثال، در یک مرکز صنعتی در مدتی کمتر از یک سال 58 اعتصاب نشسته از چند ساعت تا سه روز رخ داد. اما وقتی کارگران تدریجا به صورت اتحادیه ای سازمان یافتند اعتصابات نشسته در جنبش کارگری آمریکا ناپدید شد!!!

در مقابل اعتصابات کوچک در آمریکا، در سال 1936 در فرانسه موجی از اعتصابات به راه افتاد که خودبه خودی و غیرسازمان یافته بود. در ماه مه کارگران در منطقه پاریس اقدام به تصرف محل کار و اعتصاب غذا کردند. دولت پلیس را به مقابله با کارگران فرستاد. درگیری های خونی روی داد. اعتصاب از یک شاخه به همه شاخه های صنعت و همه کارخانه های منطقه گسترش یافت. این اعتصابات امکان رشد اتحادیه ها را فراهم کرد به نحوی که یکباره اعضای فدراسیون ملی کار از 18 هزار نفر به 220 هزار نفر و اعضای فدراسیون فرانسوی کار به 5 میلیون نفر رسید. در این زمان، یک میلیون کارگر از صنایع خودروسازی، نساجی و پوشاک، کشتی سازی و غیره به اعتصاب دست زدند. اعتصابیون فرانسوی بسیار با نظم حرکت می کردند و مطالبات شان عبارت بود از 40 ساعت کارهفتگی، حق قرارداد جمعی کار، حقوق کار، مرخصی و تعطیلات بامزد. دولت اعلام کرد که تصرف کارخانه ها را تحمل نخواهد کرد. اما کارگران بدون توجه به تهدید های دولت کار خود را انجام می دادند.

در اوایل بهار در صنایع خودروسازی در کالیفرنیا یک اعتصاب کوتاه رخ داد که با چند ساعت تصرف کارخانه همراه بود. در 17 نوامبر کارگران لاستیک سازی آکرون کار را متوقف و کارخانه را تصرف کردند. کمپانی به آن ها پیشنهاد داد که از کارخانه بیرون بیاوند تا در مورد ادامه یا توقف کار تصمیم بگیرند. اما کارگران آن را نپذیرفتند. یک هفته بعد از تصرف کارخانه اعتصاب با موفقیت پایان یافت و کارگران به خواسته هایشان رسیدند.

یک نمونه شاخص

در نوامبر و دسامبر 1936 کارزار کارگران " یونایتد اتومبیل " آمریکا برای سازمان دادن کارگران در جنرال موتورز به اوج خود رسید. کارگران از پیشرفت کار کمیته سازمان دهی صنعتی کارگران راضی و شاد بودند.

در ستیز بین تولید انبوه صنعتی و خواسته های کارگران، اولین مبارزه بزرگ در جنرال موتورز جریان یافت. در ادامه، تولید هفتگی از 53 هزار اتومبیل به 11500 خودرو رسید. در 11 ژانویه کارفرما از نیروی پلیس مستقر در کارخانه تقاضای کمک کرد. پلیس کارخانه برای درهم شکستن اعتصاب سعی کرد از رسیدن مواد غذایی از بیرون برای کارگران جلوگیری کند. کارگران در مقابل اتاق محل استقرار پلیس را نیز به تصرف خود در آوردند. پلیس شهری که در بیرون کارخانه و در خیابان مستقر بود برای بازپس گیری مرکز پلیس به کارگران حمله کرد و از بمب های گاز اشک آور علیه کارگران و نیروهایی که برای همبستگی با کارگران از نقاط دیگر به در کارخانه آمده بودند استفاده کرد. کارگران با استفاده از دستگاه بخار کارخانه پلیس را مورد حمله متقابل قرار دادند. در جریان درگیری دو طرفه پلیس اقدام به تیراندازی کرد و در اثر تیراندازی 14 کارگر زخمی شدند و ده ها نفر از استشمام گاز اشک آور آسیب دیدند. دادستان عمومی شهر دستور دستگیری کارگران زخمی به هنگام ترک بیمارستان داد. در این درگیری ها 1200 نفر دستگیر شدند که شامل کارگران و شرکت کنندگان در کارزار بودند. در بین دستگیر شدگان 7 تن از رهبران کارگری نیز بودند.

بالاخره جنرال موتورز با مذاکره موافقت کرد. یکی از خواسته های کارگران این بود که می باید کارگران یونایتد اتومبیل به عنوان تنها طرف مذاکره کارگران مورد پذیرش قرار گیرند. قرار شد که کارگران پیروز با رژه کارخانه تصرف شده را بعد از چند ماه ترک کنند. 30 دقیقه قبل ازین واقعه اطلاع حاصل شد که شرکت با یک اتحادیه وابسته به کارفرما یک قرارداد جمعی کار به امضا رسانده است. در نتیجه، از تخلیه کارخانه انصراف به عمل آمد. چند روز بعد کارفرما اعلام کرد که 110 هزار کارگر امضا داده و خواهان بازگشت فوری به کار هستند که معلوم شد بسیاری ازین امضاها را با تهدید و ارباب از کارگران گرفته اند.

در اول فوریه در بخش تولید موتور شورلت، کارگران در کارگاه شماره 9 که از بقیه دورتر بود وارد اعتصاب نشسته شدند. پلیس شرکت با مقاومت کارگران مجبور به فرار شد. کارگران کارگاه شماره 6 به کمک همکاران خود آمدند. عملیات از کارگاه شماره 4، که با استفاده از کامیون های شرکت امکان استفاده از بلندگو برای همه کارگاه ها فراهم آورده شده بود، هدایت

می شد. کارگران واتحادیه کنترل این بخش را نیز به دست گرفتند و به این طریق جریان تولید به طور کلی قطع شد. باریگاد اورژانس زنان که از همسران، مادران و خواهران کارگران اعتصابی متشکل شده بود نقش مهمی را در مبارزه بازی می کرد. آن ها در کارگاه های شماره 4 و 9 برای جلوگیری از انداختن بمب های گاز اشک آور به درون سالن پنجره ها را مسدود کردند. در مقابل دروازه اصلی ورود به کارگاه شماره 4 برای جلوگیری از حمله پلیس ایستادند و زنجیره انسانی درست کردند.

دادگاه روسای اتحادیه و کارگران اعتصابی را به خاطر چهارمین ماه اعتصاب و تصرف کارخانه به 15 میلیون دلار جریمه محکوم کرد و برای تخلیه کارخانه به آن ها 14 ساعت وقت داد. اعتصاب کنندگان از پذیرش و اجرای حکم دادگاه خودداری کردند. در مقابل، دادگاه حکم به دستگیری کلیه اعتصابیون داد. حکومت وارد عمل شد و برای تخلیه کارخانه از کارگران به گارد ملی آمریکا ماموریت داد. صف بندی طبقاتی بی واسطه تکمیل شد. کارگران در جریان عمل مبارزاتی خود به هستی طبقاتی خود و به چگونگی صف بندی نیروهای طبقاتی در جامعه ی طبقاتی آگاهی پیدا کردند. به دروغ هایی که دولت را حامی جامعه به طور کلی و پلیس را حافظ نظم زندگی معرفی می کرد تف کردند. فهمیدند هیچ چیز فراطبقاتی وجود ندارد. دولت در سیستم طبقاتی کارگزار و حامی طبقه حاکم است و پلیس حافظ نظم مناسبات حاکم است تا مبدا به این مناسبات آسیب برسد. فهمیدند طبقه کارگر در مبارزه علیه مناسبات حاکم تنها و تنها می تواند به خود و به همبستگی طبقاتی طبقه خود اتکا کند. فهمیدند که در مبارزه علیه سرمایه چیزی ندارند که از دست بدهند جز زنجیرهایی که دست و پایشان را به مناسبات حاکم بسته است. به همین سبب، به حکم 15 میلیون دلاری دادگاه به عنوان ارزش اضافی ای که طی این مدت کارفرما از فقدان استثمار نیروی کار آن ها از دست داده بود نگاه کردند.

اعتصاب بالاخره در 11 فوریه 1937 پایان یافت و در 16 فوریه یک قرارداد جمعی کار به امضا رسید و ساعتی 5 سنت به دستمزد کارگران افزوده شد. بعد از 44 روز تصرف کارخانه کارگران در صفی دراز و دو نفره با گردنی افراشته در حالی که سرود "جاودان باد همبستگی" را می خواندند و 2000 نفر از شرکت کنندگان در کارزار از آن ها استقبال می کردند سالن های تصرف شده کارخانه را ترک کردند.

در طی اعتصاب، کارگران بخش های دیگر به انحای مختلف به حمایت از رفقای کارگر خود پرداختند. اتحادیه آشپزها برای کارگران اعتصابی غذا فراهم کرد. یک آشپزخانه تعاونی برای تهیه غذای 800 کارگر اعتصابی ساخته شد. کمیته رانندگان کامیون تشکیل شد تا غذا را به محل اعتصاب حمل کند. اتحادیه کارگران حمل شیر رساندن شیر روزانه به اعتصابیون را تقبل کرد. می بایستی ماشین ها همواره تمیز شوند و آماده کار باشند. بنا براین، نظافت محل تصرف شده امر مهمی بود. به همین سبب یک کمیته نظافت تشکیل شد. نظم و ترتیب کارگری، نحوه ی گذران اوقات شبانه روز و ایجاد سرگرمی می بایست برنامه ریزی می شد، زیرا نمی شد ماه ها بدون برنامه زندگی کرد. گروه های مختلف کار و فعالیت تشکیل شد. گروه رقص، گروه آواز و ارکستر کر، گروه تولید شعر و موزیک، گروه های ورزشی؛ بسکتبال، هاکی، بوکس و پینگ پنگ، سالن آرایش، گروه اجرای شو، ایجاد کلاس های درسی و آموزشی، تشکیل پارلمان کارگری، بحث، سخنگویی عمومی، تبلیغات اتحادیه ای، اداره محل و حل مشکلات موجود، ایجاد امکانات صوتی به نحوی که طی روز سخنرانی ها و رهنمود ها بتواند در همه کارگاه های تصرف شده شنیده شوند.

در مراکزی که زنان و مردان به صورت مختلط کار می کردند باید جلوی کارهای غیراخلاقی گرفته می شد. اغلب زنان شب ها به خانه فرستاده می شدند یا مقرراتی برای آن ها در شب وضع می شد. مرخصی های روزانه و ساعتی ترتیب داده شد. برای بازدید کنندگان پاسپورت درست می شد و ورود و خروج کنترل می شد. اسامی کسانی که ملاقاتی داشتند از بلندگوی دروازه خوانده می شد. یک اداره پست ویژه برای رساندن نامه های ورودی و خروجی درست شد. باریگادی برای جلوگیری از حمله های احتمالی و کشیک های 6 ساعته ترتیب یافت. جلوی پنجره ها و درهای ورودی برای محافظت میله نصب شد. مسئله نژادی که ممکن بود مسئله ساز شود به فراموشی سپرده شده بود. محلی برای استقرار فیلم برداران و گزارشگران درست شد. هر مشکلی به طور جمعی به بحث گذاشته و حل می شد. برای راه پیمایی به بیرون از محل تصرف شده بعد از پیروزی نیز برنامه ریزی شده و روی آن تمرین می شد. به این طریق مبارزه ای آغاز شد، سازمان یافت و راهکار خود را پیدا کرد و پیروز شد. مبارزه ای که شیوه های عمل آن جدا از اهدافش می تواند به مبارزات جاری کارگران کمک کند.

* این مطلب، ترجمه خلاصه مقاله ای است که در سال 1937 توسط ژوئل سایدمن در نیویورک برای "اتحاد برای دموکراسی صنعتی" به تحریر در آمده است. متن انگلیسی از سایت LabourNet Germany گرفته شده است.

یک اعتصاب موفق!

اعتصاب در کشتی سازی Tuzla در ترکیه

در هشت ماه گذشته در این کارخانه 18 کارگر در اثر حوادث ضمن کار کشته شدند. برای سرمایه داران تنها موضوع مهمی که وجود دارد تضمین ارزش افزایی سرمایه است و این کار حاصل نمی شود مگر با استثمار بیشتر نیروی کار. و به حساب خود واریز کردن ارزش کار اضافی کارگران. برای سرمایه مهم نیست که نیروی کار تحت چه شرایطی کار می کند. یا سلامت جسمی و روانی اش تضمین است؟ یا شرایط ایمنی کار برایش فراهم است؟ یا کارگر در محیط کار احساس امنیت و اطمینان می کند؟ یا دستمزدش کفاف تامین زندگی و خانواده اش را می دهد؟ و هزاران آیی دیگر که لحظه یا شادی زندگی شان را برهم نمی زند. تنه استثمار بیشتر و

باز هم بیشتر. به همین سبب است که کارفرم از تخصیص بخشی از کار اضافی کارگر برای تامین و تضمین ایمنی ضمن کار طفره می رود و ما هر روز می شنویم که کارگری عضوی از اعضای بدنش یا تمام زندگی اش را در راه ارزش افزایی سرمایه سرمایه داران از دست داده است. همین دیروز بود که کارگر ایران خودرو دنده هایش لای چرخ دنده های ماشین سرمایه نرم شد. هنوز عکس های کارگران یک دست و یک پای چینی، غول جدید سرمایه جهانی در مقابل چشمان مان رژه می رود ما این حوادث هر روز تکرار می شود.

کارگران کشتی سازی توزل که قلب صنایع کشتی سازی ترکیه است یک اعتصاب دو روزه موفق را در اعتراض به شرایط ن امن کار پیش بردند. اعتصاب توسط اتحادیه Limter-IS که بخشی از فدراسیون اتحادیه های کارگری انقلابی (DISK) است رهبری می شد. شعار اعتصاب این بود که " ما نمی خواهیم بمیریم، ما کارگریم، ما حق داریم".

اعتصاب را کارگران بخش کشتی سازی آغاز کردند و این اولین اعتصاب در این منطقه صنعتی بود و در آن کارگران دائم و کارگران قرار دار موقت با هم و دست در دست هم شرکت کردند. و این آن جایی است که باید کارگرانی که شرایط بهتر کار و مزد دارند به نفع کارگران سطوح پایین تر همبستگی نشان دهند تا هم شرایط خود و هم شرایط کار و زندگی سایر کارگران را بهتر کنند. زیر حرکات و مطالبات کارگری در یک جا ساکن نمی ماند بلکه از جایی به جای دیگر، از کارخانه یا به کارخانه دیگر و از بخشی به بخش دیگر می رود و در خدمت کل طبقه قرار می گیرد.

اتحادیه لمتر یا اس سال ها همزمان همراه با کارگران در دو جبهه می جنگید: از طرفی با کارفرم و از طرف دیگر با اتحادیه سنتی که رفیق دزد و شریک قافله بود. با اعلام اعتصاب کارفرم دستپاچه شده شیفت اول کار را برای ساعت 6:30 دقیقه اعلام کرد. کارگران ساعت 6 در کارخانه حضور یافتند و راه های ورود به مراکز تولید را سد کردند و سپس جلوی دفتر توزل جمع شدند. بر روی یک پلاکارد بزرگ پارچه یا مطالبات خود را نوشتند که عبارت بود از " محکوم کردن حوادث مرگرای کار و پاسخگویی به آن ها، انجام اقدامات امنیتی و تامین سلامت کارکنان، لغو قراردادهای موقت کار، تامین تغذیه سالم تر برای کارگران خارجی، ایجاد اتاق رخت کن برای کارگران و به رسمیت شناختن حق اتحادیه لیمر یا اس در کارخانه. کارگران خیابان های اطراف را مسدود کردند. با حمله پلیس به

اجتماع کارگران 75 نفر دستگیر شدند و سپس خواست آزادی فوری دستگیر شده گان نیز به خواست های قبلی اضافه شد. 60٪ کل کارگران کشتی سازی در اعتصاب شرکت کردند بن براین 40٪ بقیه نیز قادر به کار نبودند در نتیجه تولید متوقف ماند.

موج همبستگی از جانب کارگران دیگر اعتصاب را در پشتیبانی خود گرفت. در آغاز کارگران شاغل در دانشگاه کوکائلی و کارگران آرسلیک اعلام پشتیبانی کردند و با پلاکات ها و پرچم خود در محل اجتماع حاضر شدند. سازمان های متعددی اعلام همبستگی کردند از جمله DISK، کنفدراسیون اتحادیه های کارگران بخش عمومی، مهندسین، پزشکان، بهداشت، حمل و نقل، نساجی، چرم، شیشه و پتروشیمی و بسیاری از سازمان های دیگر به اضافه احزاب چپ ترکیه. حتی مغازه داران خیابان غازی به عنوان همبستگی مغازه های خود را تعطیل کردند.

از ساعت 11 برای احتراز از درگیری یک اعتصاب نشسته 24 ساعته آغاز شد. 75 کارگر دستگیر شده در طی روز آزاد شدند و مستقیم به اعتصاب پیوستند. همه دست اندرکاران از کارفرم گرفته تا وزیر کار از اعتصاب و پشتیبانی کارگران دیگر از اعتصاب عصبانی بودند. وزیر کار گفت این اعتصاب دارای اهداف ایدئولوژیک است. همه کوشش ها برای شکست اعتصاب عقیم ماند.

روز دوم در 28 فوریه کارگران دوباره از صبح زود در محل اعتصاب با شعار " اعتصاب اعتصاب اعتصاب ، کارگران برده نیستند، زنده باد مقاومت ما در توزلا" اجتماع کردند. بالاخره اتحادیه کارفرمایان پذیرفت که با DISK نشستی در رابطه با مطالبات مطروحه داشته باشد. خواسته هایی که مطرح شد عبارت بود از تشکیل یک شور در کارخانه مرکب از نمایندگان کارگران، کارفرما، مهندسین و پزشکان. این شور باید شرایط بهداشتی و ایمنی کار در کارخانه را به سطح استاندارد بین المللی برساند، قبول حق سازمان یابی برای کارگران و برسمیت شناخته شدن اتحادیه آنها یعنی لیتر و مقرراتی برای کارگاهای سخت. کارفرم مطالبات را پذیرفت و یک هفته وقت خواست. بعد از مهلت یک هفته یا نشست دیگری انجام یافت و نتیجه به اطلاع کارگران رسید و کارگران با توافق با همدیگر به اقدام خود پایان دادند و برای ختم اعتصاب تظاهراتی را در محله کادیکوی استانبول با

خواست ایجاد قوانین بیمه های اجتماعی و بیمه بهداشتی عمومی برای همه آحاد مردم جامعه سازمان دادند. زنده باد همبستگی و اتحاد کارگری

اگر کارگران به حقوق خود آگاه باشند، اگر همبستگی کارگری بین آحاد طبقه کارگر وجود داشته باشد، اگر کارگران خود را عضو تنی واحد ببینند که رنج یک عضو سایر اعضا را نیز می رنجاند؛ آنگاه سرمایه عقب می نشیند ما عقب نشینی چاره کار نیست زیر وقتی کفه ترازوی قدرت دوباره به نفع سرمایه شود نه تنه تهاجم می کند بلکه ستانده ه را بازپس می گیرد. تنه راهی که این راه مسدود می شود و سرمایه دیگر سرمایه ز نمی شود خلع ید سرمایه داران از سرمایه و اجتماعی کردن آن است. برای این منظور باید از دل همین اعتصابات و حرکت ها و مقاومت ها در برابر ددمنشی سرمایه عزم خود را برای مبارزه یا ضد سرمایه داری و علیه کارمزدی جزم کنیم. زیر تنه و تنه در این صورت است که به این شرایط وحشتناک خاتمه داده می شود.

منبع: سایت MLKP

کارگران و اعتصاب، دو نمونه:

اعتصاب های پی در پی کارگران نیشکر هفت تپه هنوز به نتیجه نرسیده است.

کارگران نیشکر هفت تپه که در سال جاری ایران به دلیل عدم دریافت دستمزد بارها به اعتصاب و تظاهرات و اعتراض دست یازیده بودند باردیگر در سوم مهرماه اعلام کردند که دوباره دست به اعتصاب خواهند زد. اعتصاب در روز شنبه هفتم مهر آغاز شد و امروز چهارشنبه کماکان ادامه دارد و کارگران اعلام کرده اند که تا دستیابی کامل به خواسته هایشان به اعتراض ادامه خواهند داد. اعتراضات ماه قبل با دادن ضرب العجل کارگران به مدیریت و وزارت کشاورزی و اعلام آمادگی آن ها برای رسیدگی و جواب گویی به خواسته ها پایان یافت اما همان طور که می شد انتظار داشت این اعلام آمادگی تنها وقت کشی و از سر باز کردن کارگران بود که متاسفانه کارگران از شدت استیصال و سختی گذران زندگی به آن باور کردند. اما گذر زمان به آن ها نشان داد که در ضمنی که برای خواسته

های شان مبارزه می کنند نباید از کسانی که خود در ایجاد این وضعیت اسفبار دست داشته اند انتظار یکرنگی و صداقت داشته باشند. باید با دیگر کارگران در سراسر کشور چه آن ها که در اعتصابند و چه آن ها که مشغول کارند تماس بگیرند و حمایت آن ها را جلب کنند. در این جا وظیفه کارگران نفت و پتروشیمی که در همین استان هستند و به نسبت از سایر کارگران ایران وضع بهتری دارند سنگین تر است زیرا از طرفی به دلیل وابستگی رگ حیاتی رژیم به پول نفت این بخش دارای اهمیت ویژه است و از طرف دیگر پولی که از فروش نفت حاصل می شود توسط رژیم در اختیار وابستگان خود برای واردات قرار می گیرد و در نتیجه کارگران بخش های مختلف اقتصادی یکی بعد از دیگری امکان کار و زندگی را از دست می دهند. دیروز نوبت کارگران نساجی ها بود، پریروز نوبت دیگری و امروز نوبت کارگران قند و فردا نوبت چه کسانی خواهد بود معلوم نیست. نگاهی می اندازیم به واردات شکر:

نیاز سالیانه ایران به واردات شکر تنها 600 هزار تن می باشد. باقیمانده مصرف توسط تولید داخلی تامین می شود. در سال گذشته جمهوری اسلامی ایران امتیاز واردات بی حد و مرز شکر را به وابستگان خود داد که در راس آن ها آخوندهای معروف قرار دارند. رژیم در صاف کردن جاده برای اینان و ایجاد تسهیلات جهت سود بری ویژه، ابتدا حقوق گمرکی واردات شکر را از 150٪ به 10٪ تقلیل داد. وارد کننده گان انحصاری شکر عبارتند از شرکت دولتی B.D.A و 10 نفر از بخش خصوصی یا همان وابستگان فوق الذکر. شکر وارداتی از کشورهای مختلف تولید کننده یا واسطه خریده می شود. از جمله برزیل، آفریقای جنوبی، انگلیس، آلمان، بلژیک، سوئیس، اطریش، ترکیه، امارات و ...

در سال 2006 مقدار 2.488.000 تن شکر به قیمت بیش از یک میلیارد دلار آمریکا ازین کشورها خریداری و به ایران وارد شد که 5 صادر کننده و فروشنده مهم شکر به ایران عبارت بودند از: امارات!!، انگلیس، سوئیس و آفریقای جنوبی. واردات بیش از حد شکر که با قیمت ارزان بازار جهانی به نسبت قیمت تولید در ایران انجام گرفته سبب شده که شکر تولید داخلی به علت گران تر بودن به فروش نرسد، چنان که بیش از 607 هزار تن در انبارها باقی ماند و در نتیجه کارگران با مشکل مواجه شدند. به طور ویژه این مساله در استان خوزستان 16 هزار کارگر را از

هستی ساقط کرده است. 7000 کارگر مزد و حقوق بگیر در هفت تپه و 8000 نفر در شرکت کارون. این تازه آغاز راه برای تولیدات کشاورزی در ایران است چرا که در صورت پذیرش ایران به عضویت گات و توافقنامه تعرفه و تجارت آزاد، ابتدا تولید کننده های کوچک خصوصی و سپس متوسط ها ورشکست و یا در شرکت های بزرگ تحلیل خواهند رفت تا خصوصی کردن های همراه با تمرکز سرمایه و پیوستن به کنسرن های انحصاری راحت شود.

اعتصابات پی در پی در کنسرن Otto و شرکت دختر HWS، از اعتصاب بیاموزیم!!

کارگران کنسرن Otto و شرکت دختر HWS برای بهبود دستمزد و شرایط کار دست به یک اعتصاب با مدت نامعین زده اند. اعتصاب از 30 و 31 یولی آغاز شد. دلیل اعتصاب کارگران عبارت است از دستمزدهای پایین و کاهش دریافت درصد اضافی برای شب کاری و کار آخر هفته و اعتراض به مدیریت که به خواسته های شان اصلاً توجهی نمی کرد. کارگران خود را سازمان دهی کرده اند و می گویند باید اعتصاب در جنبش اجتماعی هم منعکس شود و از طرف آن مورد حمایت قرار گیرد تا بتواند اهمیت اجتماعی پیدا کند، تلالو یابد و علامت بدهد. اگر چنین شود، اعتصاب موفق خواهد شد. می گویند ما می توانیم مدل های حمایتی را تکامل دهیم تا کنسرن را در فشار بگذاریم. این اعتصاب می تواند آزمایشی برای ما باشد تا استراتژی ها و اشکال عمل را مورد تجربه قرار دهیم. سپس کارگران راه های حمایت از خود را توسط دیگر کارگران و مردم به صورت سؤال و جواب مطرح می کنند:

چگونه می توان از اعتصاب حمایت کرد؟

یکی با اقدام به اکسیون در نقاط مختلف شهر و کشور. اکسیون می تواند به صورت تصویر، ویدئو و نوشته مستند شود و در سایت اعتصابیون منتشر

گردد. هم چنین می تواند در سایت حمایت کنندگان بیاید. سپس آن ها چگونگی پیشبرد اعتصاب را شرح می دهند: در سه روز اول خواسته های مان را اعلام می کنیم. اگر جوابی نیامد به مراکز فروش که 100٪ متعلق به خود کنسرن است مراجعه می کنیم و در جلوی در فروشگاه ها اعلامیه های مان را به مشتری ها می دهیم. اعلامیه هایی که در آن ها اعتصاب را توضیح می دهیم و آن ها را برای حمایت از خود فرا می خوانیم. سپس اعلامیه هایی را بین خریداران توزیع می کنیم. برای فروشندگان نیز اعلامیه می آوریم. اگر امکان باشد با شورا تماس می گیریم و کارمان و بازدید از فروشگاه ها را توضیح می دهیم. کارگران اتو می گویند ما می خواهیم با همکاران مان در HWS اعلامیه ای تهیه کنیم و در آن به همکاران مان توضیح دهیم که چرا اعتصاب می کنیم و چرا آن ها هم در بین ما جای دارند و این که آن ها هم از اعتصاب ما سود خواهند برد - توضیح این که بخشی از کارگران در اعتصاب شرکت نکردند - پس آن ها نیز باید خود را سازمان دهی کنند تا در مجموع شرایط کارمان بهتر شود. در مرحله بعدی به مدیران فروشگاه ها مراجعه می کنیم و به آن ها اطلاع می دهیم که چرا دست به این اکسیون زده ایم و اعلامیه پخش می کنیم تا آن ها کارمان را به کنسرن گزارش بدهند.

کنسرن otto در همه شهرهای آلمان دارای شعب متعدد است که شامل شعب فروش کالا، ورزشی، مسافرتی، اوقات فراغت و توریستی و اسباب بازی می باشد. بنا به اظهارات دکتر میسائیل اتو در 21 یونی 2007 کنسرن اتو در سال 2006-2007 بهترین نتایج را کسب کرده است و با 15 میلیارد یورو فروش بالغ بر 850 میلیون سود بدست آورده است. کارگران از 28 سپتامبر دوباره در HWS هامبورگ- برامفلد، بیلروک- نورداشتات و هالنسلین اعتصاب را از سر گرفته اند. آن ها خواهان بهبود مزد و حقوق برای همه کارکنان کنسرن هستند. آن ها خواهان قرار داد در مورد عیدی و پول ایام مرخصی و مرخصی رسمی بیشتر برای کارکنان مسن تر از 50 سال می باشند.

کارگران اعتصابی می گویند اگر شرایط خوب نبود می توانیم گام به گام پیش برویم و به صورت بخشی روی خواسته ها تکیه کنیم و در مرحله بعدی خواست دیگری را پیش ببریم. باید به طور آهسته برای خود قدرت ایجاد کنیم و نفس عمیق بکشیم. می گویند ما قادر به این کار هستیم. بعد همکاران

خود را مورد خطاب قرار می دهند: همکار عزیز فکر کن اگر تو در اعتصاب شرکت نکنی تا برای خواسته خود مبارزه کنی، در سمت کارفرما قرار می گیری، به این طریق تو علیه منافع خود عمل می کنی. کسی که مبارزه می کند می تواند ببازد اما کسی که مبارزه نمی کند از همین اکنون باختة است! سپس خواسته های شان را فرموله می کنند و اعلام می دارند: افزایش دستمزد و حقوق برای همه کارکنان، ساعات کار قابل قبول، درصد اضافی برای شب کاری و کار آخر هفته، تعطیل روزهای 24 دسامبر و سیلوستر بدون نیاز به مرخصی، 2 روز مرخصی اضافی برای کارکنان بالای 50 سال. خطاب به همکاران می گویند که ما مجبور هستیم هر ماه مساعده بگیریم تا چرخ زندگی ما بگردد. آیا این عادلانه است. خواسته های ما در مجموع 1.5 میلیون یورو برای کارفرما خرج دارد که تنها 15 صدم درصد سود سالانه کنسرن است. در گرافیکی که در سایت خود منتشر کرده اند خود را به صورت ماهی سیاه کوچولویی نشان می دهند که کنسرن به صورت یک کوسه عظیم او را دنبال می کند تا ببلعد اما کوسه نمی بیند که در پشت سرش دسته ای بزرگ از ماهی های سیاه کوچولو همین راه را دنبال می کنند و در تعقیب کوسه هستند! آن ها می گویند اعتصابشان تاثیر مثبتی روی سایر خرده فروشی ها داشته است و موجی از اعتصاب را در کافلند، آلدی، لیدل و غیره برانگیخته است. به آن ها جرات عمل داده است به نحوی که در کافلند 100٪ کارکنان با اعتصاب موافقت داشته اند. البته چون این کارگران عضو اتحادیه خدمات نیز هستند برای اتحادیه نیز تبلیغ می کنند و از همکاران خود برای ورود دعوت به عمل می آورند.

اجتماع کارگران کونتی در هانوفر

در هفته آخر آوریل نمایندگان کارگران کونتی از آمریکا، مکزیک، آرژانتین، برزیل و اکوادور در هانوفر آلمان اجتماع کردند و در جلسات متعدد به توضیح شرایط کار در کارخانه های شان و وضعیت کارگران پرداختند.

کارخانه لاستیک سازی کونتی ننتال Continental یک شرکت آلمانی است که مرکز آن در شهر هانوفر در شمال آلمان قرار دارد این شرکت در سال 1987 جنرال تایر آمریکا را خرید و اکنون علاوه بر آلمان و آمریکا دارای شعباتی در مکزیک، آرژانتین، اکوادور، رومانی، مالزی و برزیل است. شعبات آمریکایی کونتی در کارولینای شمالی (شارلوت)، کنتاکی (مایفیلد)، اوهایو (اکرون) و تکزاس (واکو) قرار دارد که بعد شعبه اوهایو به شرکت تیتان تایر فروخته شد. در سال 1998 کارگران کونتی برای برخورداری از بیمه بهداشتی و بیماری با توجه به این که کار با مواد شیمیایی لاستیک و سنگین بودن تایر ها بیماری های متعدد تنفسی و ستون مهره ای ایجاد می کند به مدت یک سال در اعتصاب بودند. سود ناخالص کونتی در سال مالی 2005 در اروپا 1، 570 میلیون یورو بود. کونتی ادعا می کند که تولید و درآمد سالانه اش در شعبات آمریکایی هرسال کاهش می یابد به نحوی که در فاصله سال های 2001 تا 2005، سالانه برابر با 250 میلیون دلار آمریکا بوده است. کارگران برای جلوگیری از از دست دادن کارشان به ویژه در کارولینا و کنتاکی روزانه ساعتی بدون مزد کار می کنند!! تا این ضرر سالانه را به 150 میلیون دلار رسانند یعنی علاوه بر این که مزد ناچیزی دریافت می دارند سالانه نیز 100 میلیون دلار به طور رسمی با بیگاری مضاعف داوطلبانه به این کنسرن کمک مالی می دهند! در حالی که کونتی 19٪ بازار تایر یدگی آمریکا و 5٪ بازار لاستیک آمریکا را در کنترل خود دارد و 375 تاجر محصولات کونتی را در آمریکا توزیع می کنند. کونتی بعد از گود مایر، بریجستون و میشلین چهارمین تولید کننده و کنترل کننده مهم بازار تایر آمریکاست.

مقدار تولید در چهار شعبه آمریکای شمالی از 1، 28 میلیون تایلر در سال 2001 به 8، 22 میلیون در زمان کنونی رسیده است زیرا کونتی تولید را به کشورهایی که دستمزد کارگران و در نتیجه مخارج تولید بسیار پایین است منتقل می کند. از جمله می خواهند با گسترش تولید در برزیل که کارگرانش هیچ تشکل کارگری ندارند شعبات آمریکا را تعطیل کنند. این مساله اول دامن کارخانه هایی را می گیرد که در آن ها کارگران خود را در اتحادیه متشکل کرده اند، اتحادیه هایی که چاره کار جلوگیری از ضرر را توافق با کارفرما در کار بدون مزد فراهم می کنند! به همین سبب کارگاه کنتاکی و اوهایو بسته شد گویی کونتی انتظار دارد کارگران بدون این که مزدی دریافت دارند، باید کار کنند. اکنون کسانی که بعد از 30 تا 35 سال کار بازتثسته شده اند درآمد سالانه ای برابر با 18000 دلار آمریکا دارند و شرکت برای بیمه بیماری تنها حاضر شده که سالانه برای فرد و خانواده اش 3000 دلار بپردازد. این برای کشوری که در آن هیچ گونه بیمه دولتی برای مردم و به ویژه مردم فقیر وجود ندارد یک مصیبت بزرگ است زیرا این مخارج حداقل سالانه بین 10 تا 12 هزار دلار خواهد بود که با کسر 3000 دلار سهم شرکت کارگران باید نصف در آمد سالانه شان را برای برخورداری از بیمه بیماری بپردازند و خود آن گاه باید بعد از 35 سال کار طاقت فرسا و در دوران پیری و افتادگی و بیماری تنها با 9000 دلار در سال یا 700 دلار در ماه زندگی کنند، به همین دلیل است که روزانه بیش از 20 میلیون آمریکایی توسط کلیساها و مراکز خیریه تغذیه می شوند. مساله اخراج و از دست دادن کار تنها مختص به شعبات در آمریکا نیست. در سال 2007 بسیاری از کارگران کونتی در شعبه اصلی یعنی هانوفر نیز بدون دریافتی هیچ حق و حقوقی به سنگفرش خیابان پرتاب شدند. حمایتی از طرف همکاران کارگر خود حتی تنها با تهدید به مثلا یک ساعت خواباندن تولید دریافت نکردند. تنها اتحادیه شیمی و متال که این کارگران عضو آن هستند به طور فرمالیته شکایتی را تنظیم کردند که بی فایده بود و مبلغ مختصری از همان حق عضویت هایی را که خودشان طی این سال ها پرداخته بودند به عنوان کمک به آن ها پرداختند و مساله به خیر و خوشی برای اتحادیه به پایان رسید و کارگران نیز به خیل میلیونی کارگران بیکار پیوستند.

یک روز بیشتر از کنتیننتال !

تقدیم به کارگران نیشکر هفت تپه و لاستیک البرز
 این عبارت بخشی از سخنانی است که یکی از کارگران کارخانه لاستیک
 سازی اوزکادی در مکزیک در باره صحبت های یکی از دهقانان خرد
 روستای آتکو بر زبان راند که به حمایت از کارگران آمده بود و از آنان می
 خواست به مبارزه ادامه دهند. " انریکو گومز دلگادو " Enrique
 Gomez Delgado، کارگر کارخانه و نویسنده مکزیکی، مبارزات سه
 ساله کارگران اوزکادی را مبنای نوشتن کتابی به زبان اسپانیایی به نام "
 پیروزی کارگران اوزکادی مکزیک بر یک کنسرن بین المللی" قرار داد. "

مجموعه مقالات

مشتهیلد دورتموند" Mechthild Dortmund کتاب دلگادو را با عنوان " یک روز بیشتر از کنتیننتال" به آلمانی ترجمه کرد که در آوریل 2008 به بازار آمد. فیلم مستندی نیز بر مبنای این مبارزات ساخته شده است. من در اینجا سعی می کنم بر مبنای مطالب کتاب، فیلم و حضورم طی چند سال اخیر در فعالیت های حمایتی از این کارگران گزارشی ازین تجربه موفق ارائه دهم، باشد که به مبارزه کارگران ایران در موارد مشابه کمکی کرده باشم.

کارخانه لاستیک سازی اوزکادی در شهرک ال سالتوی مکزیک قرار دارد. اوایل قرن بیستم در این شهر آبشار کوچکی وجود داشت که امروزه فقط در تصاویر وجود خارجی دارد. اما در آن زمان انگیزه احداث و نصب اولین ژنراتور تولید برق را به میان کشید. سپس در آن جا کارخانه نساجی ریوگرانده تاسیس شد که مهم ترین کارخانه در مکزیک بود. زمانی که در سال 1970 کارخانه لاستیک سازی اوزکادی تاسیس شد سال ها بود که دیگر هیچ کدام ازین دو وجود نداشتند. کارخانه جدید در فضایی به مساحت 64 هکتار ایجاد شد و 2000 کارگر داشت و منطقه را از نظر اقتصادی تحت پوشش گرفت. در فاصله سه ساله بین 1995 تا 1997 کارخانه با پیشرفته ترین ماشین آلات تجهیز شد و در همین سال شرکت کنتیننتال کارخانه اوزکادی را خرید، زیرا برای رقابت با سایر کنسرن های لاستیک سازی در بازار آمریکا نمی توانست به تولید در اروپا و سپس حمل تولیدات به آمریکا بسنده کند، چرا که این امر گران تمام می شد و رقابت را دشوار می کرد. بنابراین، تصمیم گرفت در قاره آمریکا تولید کند. اولین کارخانه را در کارولینای شمالی دایر کرد. اما سطح بالای دستمزد و شرایط کار و سابقه سازمان یابی کارگران در آمریکا سبب شد که به دنبال بدیل دیگری بگردد. مکزیک را جای مناسبی یافت که قابل مقایسه با آلمان و آمریکا نبود. برای درک تفاوت این دو وضعیت به مقایسه دستمزدها می پردازم. مزد روزانه یک کارگر مکزیکی کارخانه لاستیک سازی که تازه نسبت به مزد سایر کارگران مکزیکی نسبتاً بیشتر است 20 دلار است، در صورتی که یک کارگر رده دوم کارخانه لاستیک سازی در کانادا ساعتی 17 دلار مزد می گیرد. یا، به طور مثال، یک کارگر شاغل در کانتین آشپزخانه کنتیننتال هانوفر ماهانه حداقل 1600 دلار، کارگر شاغل روی تسمه ماهانه حداقل 1900 دلار و کارگران ماهر که اکثریت کارگران را تشکیل می دهند نسبت به کارگران غیرماهر بین 500 تا 1000 دلار بیشتر دریافت می

کنند. با وجود این اختلاف عظیم در سطح دستمزدها، بازهم کارفرما برای تعطیل کارخانه به دروغ ضرر و زیان را بهانه قرار می دهد تا دستمزدها را بیش از پیش کاهش دهد. کنتیننتال بعد از خرید کارخانه ابتدا 200 کارگر را اخراج کرد و دو کارگاه شماره دو و سه (1997) و سپس کارگاه شماره یک را در سال بعد (1998) تعطیل کرد و تنها کارگاه شماره چهار در آل سالتو را باقی گذاشت. در دسامبر 1998 فروش تولیدات کارخانه به 18/9 میلیون دلار رسید. کارخانه با بارآوری سطح بالا مشغول به کار بود و رکورد تولید را با 4/5 میلیون حلقه لاستیک شکست. کنتیننتال یک کارفرمای فراملیتی قدرتمند، موفق و قدیمی است که مرکز اصلی آن در شهر هانوفر آلمان در سال 1871 تاسیس شد. در دوران جنگ جهانی دوم با تمام توان در خدمت جنگ و فاشیسم هیتلری بود و هزاران کارگر را به اجبار به جبهه جنگ فرستاد و به جایشان از کار اجباری کارگران خارجی موجود در اردوگاه ها استفاده کرد و همزمان سودهای نجومی این تجارت کثیف را پشتوانه گسترش آتی خود کرد. در دوسال اول جنگ، سود سهام کنتیننتال از 8٪ به 14٪ افزایش یافت. و امروز چهارمین کنسرن بزرگ لاستیک سازی جهان است و در هانوفر به "کنتی" معروف است. "کنتی" که نان کودکان کارگران خود را می بُرد در سال 2006 یکی از پانزده حامی جام جهانی فوتبال در آلمان بود. در سال 2004 ، تعداد 80586 نفر در مجموعه کارخانه های "کنتی" در جهان کار می کردند، 32 هزار نفر در آلمان، 24 هزار نفر در اروپا و بقیه در سایر نقاط جهان : مکزیک، آرژانتین، برزیل و آمریکا. "کنتی" در مجموع 140 کارگاه تولیدی دارد. در همین سال، با 9/22٪ رشد نسبت به سال قبل، میزان فروش آن به بیش از 12 میلیارد یورو رسید. انتظار رشد بیش و بیش تر همراه با افزایش شدت استثمار، "کنتی" را به تعطیل مراکز کار در آلمان و سایر نقاط برخوردار از دستمزد بالا و تشکیلات فعال کارگری و انتقال ماشین آلات و تجهیزات خود به کشورهای اروپای شرقی، چین و برزیل واداشت که در آن ها نیروی کار ارزان تر است. مرکز مکزیک آن 14/5٪ فروش لاستیک اتومبیل و 12/5٪ فروش لاستیک کامیون را در اختیار دارد. با وجود این، کارفرما به بهانه ضرر و زیان خواهان 12 ساعت کار روزانه و 35٪ اضافه تولید بدون پرداخت دستمزد بیشتر است. هم چنین خواستار کاهش

تعداد کارکنان، حذف تعطیل روز یک شنبه و ایجاد نظم جدید کاری نیز هست و به نماینده اتحادیه توضیح می دهد که در صورت عدم قبول شرایط اعلام شده، برای جلوگیری از ضرر و زیان کارخانه چاره ای جز اخراج کارگران نخواهد داشت!!!

همه کارخانه های لاستیک سازی مکزیک در این تصمیم گیری نظر یکسانی داشتند. در سال 2000، شرکت یونی تروپال 650 کارگر مکزیکی را اخراج کرد و سپس کارخانه را با نام دیگری بازگشایی کرد و کارگران جدیدی را با دستمزدهای پایین استخدام کرد. شرکت آمریکایی فایرستون کارخانه را تعطیل نکرد، اما تهدیدش سبب شد که اتحادیه کارخانه که وابسته به اتحادیه سراسری CTM بود از کارفرما تقاضا کند که دستمزدها را 25 تا 30٪ کاهش دهد تا شرکت بتواند به کار خود ادامه دهد!!! شرکت گودیر خوکسو در آوریل 2001 کارخانه را تعطیل کرد و 1350 کارگر را به خیابان ریخت. تحقیقی در باره کارگران کارخانه های لاستیک سازی مکزیک نشان می دهد که تعداد شاغلان در سال 1989 مجموعاً 32745 نفر بود که 23000 نفر در بخش تولید و 9000 نفر در بخش خدمات کار می کردند. از این تعداد حدود یک سوم یعنی 11768 نفر در اتحادیه ها سازمان یافته بودند. یازده سال بعد یعنی در سال 2000 تعداد شاغلان در کارخانه های لاستیک سازی به 6275 و در 2001 به 3696 نفر کاهش یافت. یک عامل مهم در ایجاد این وضعیت انعقاد موافقت نامه تجارت آزاد در سال 1993 بین مکزیک و کانادا و آمریکا (نفقا) بود که در اثر آن سیل کالاهای ارزان قیمت و با کیفیت پایین آمریکایی و آسیایی به کشور وارد شد. بعد از انعقاد قرارداد، خصوصی سازی دارایی های دولتی آغاز شد.

شرایط ایجاد شده در مکزیک برای کارگران و به طور کلی مردم این گونه بود. از طرفی، اتحادیه های کارگری مکزیک طبق روال اتحادیه های سنتی* 80 سال است که زیر سلطه یک مافیای قرار دارد که توسط تجار و با فساد مالی کنترل می شود و دولت و کارفرما نیز آن را تقویت کرده اند و می کنند. بدین ترتیب، یک مثلث قوی سه جانبه گرایی علیه توده کارگران شکل گرفته است. بعضی از روسای اتحادیه ها امروز نمایندگان مجلس یا سناتور هستند و در قدرت شریکند و مانع هرگونه مقاومت کارگران در برابر کنسرن ها می شوند. وقتی کارگران با تعطیل کارخانه مواجه می شدند و

برای چاره جویی به اتحادیه رجوع می کردند به آن ها گفته می شد که تقاضای دریافت خسارت کنند. این امر برای کارگران گودیر، فایرستون و غیره پیش آمد. اتحادیه CTM با تمام توان خود در خدمت دولت قرار گرفت. در نتیجه کارگران معدن و مثال از اتحادیه بیرون رفتند. سپس 23 سازمان اتحادیه ای دیگر نیز CTM را ترک گفتند که از جمله آن ها کارگران برق و رانندگان قطار بودند. بعد، اتحادیه متحد زیر نفوذ حزب کمونیست استالینیست مکزیک قرار گرفت تا بالاخره در سال 1957 دوباره اتحادیه اوزکادی همراه با یافتن استقلال وارد مرحله ای هفتمند شد. در سال 1958 مبارزه معلمان را برای حقوق بیشتر با موفقیت پیش برد. در سال 1959 مبارزه کارگران راه آهن برای دستمزد بیشتر، مسکن بهتر و دموکراتیزه کردن اتحادیه شان پیش آمد. در این اعتصاب، 20000 کارگر راه آهن را اخراج کردند. 10000 کارگر راه آهن به اضافه حامیان اعتصاب آن ها که از کارگران نفت و کشاورزی، معلمان و دانشجویان بودند دستگیر شدند و سربازان راه آهن را اشغال کردند. رئیس اتحادیه به زندان افتاد و دولت دو تن از سران CTM را در راس اتحادیه اوزکادی گذاشت. اما در همان سال کارگران در مجمع عمومی اتحادیه آن ها را از اتحادیه خود بیرون انداختند. در سال 1968 جنبش دانشجویی در مکزیک هم چون اروپا و آمریکا فعال بود و آن ها همراه با کارگران در تظاهرات متعدد شرکت کردند. به دنبال آن در دهه 1970 جنبش اتحادیه ای تقویت شد. در همین سال بود که کارگاه شماره 4 لاستیک سازی در ال سالتو تاسیس شد و آن ها اتحادیه خود را به نام "اتحادیه ملی انقلابی کارگران لاستیک سازی اوزکادی" تاسیس کردند (SNRTE). در دهه 1980، چون سایر کشورها، سرمایه داری مکزیک مرحله جدیدی از خودگستری را آغاز کرد و موج نئولیبرالیسم مکزیک را نیز درنوردید و به همراهش شدت استثمار به گونه ای سیستماتیک رو به افزایش گذاشت. به دنبال آن، با بسته شدن قرار داد تجارت آزاد با کانادا و آمریکا در 1994، بسیاری از کارخانه ها که قدرت رقابت نداشتند تعطیل شدند. بخش بزرگی از اقتصاد کشاورزی نابود شد. دارایی های دولتی به بخش خصوصی واگذار شد و کارگران بسیاری دوباره بیکار شدند.

اتحادیه اوزکادی

اتحادیه اوزکادی در سال 1935 تشکیل شد و با ایده همبستگی کارگری از آغاز همراه با کارگران مناطق مکزیکوسیتی با کارفرمایان مبارزه می کرد. این اتحادیه از سال 1936 تا 1939 با تمام توان خود از جنگ داخلی اسپانیا علیه فاشیسم فرانکو حمایت کرد. اما با غلبه جناح راست بر آن، خصلت رزمندگی اش کمرنگ شد. در نتیجه، کارگران اوزکادی همراه با کارگران سایر اتحادیه های این بخش صنعتی، سندیکای متحد کارگران اوزکادی (SURTE) را تأسیس کردند و این پیروزی بزرگی بود که تمام کارگران لاستیک سازی را با هم متحد کرد. به دنبال این اتحاد، کارگران یک اعتصاب سه روزه موفق را سازمان دادند.

16 دسامبر 2001 ساعت 22 وقتی کارگران شیفت شب به کارخانه وارد شدند اطلاعیه کارفرما را مبنی بر تعطیل کارخانه بردیوار دیدند. اما نوشته نشده بود که کارخانه در چه زمانی تعطیل خواهد شد. لحظات اول، ناباوری حاکم بود. کارگران غمگین و افسرده شده بودند. بعضی ها در این کارخانه بیش از 20 سال کارکرده بودند و آن قدر جوان نبودند که بتوانند در جای دیگر کاری پیدا کنند. سال نو در پیش بود و نمی دانستند چه جوابی به کودکان خود بدهند. همه می پرسیدند چرا تعطیل کارخانه؟ همه چیز روال عادی داشت و صحبتی از تعطیل نبود. ماشین ها با حداکثر توان و در سه شیفت کار می کردند تا تولید را 35٪ دیگر افزایش دهند. در کارخانه یک اتحادیه انقلابی وجود داشت که مورد اعتماد کارگران بود. در سال 1997 گروه سرخ رهبری اتحادیه را از دست داد. رهبری جدید 18 کارگر را به خاطر مقاومت در برابر اقتدار روسا از اتحادیه اخراج کرد که یکی از آن های یسوس تورز بود که به عنوان نماینده کارگران در پیشبرد و رهبری اعتصاب نقشی موثر داشت. به تعطیل کارخانه برگردیم. خبر بسته شدن کارخانه در اندک زمانی توسط تلفن همراه به اطلاع همه کارگران رسید. اتحادیه بلافاصله کارگران را به نشستی عمومی برای چاره جویی دعوت کرد که نتیجه اش اعتصاب با خواست بازگشایی کارخانه بود. از طرف دیگر کارفرما از قبل حدود 100 نفر از کارگران را با قول استخدام مجدد بعد از پایان کار و دادن رشوه خرید و به عنوان اعتصاب شکن آماده کرد و به ازای هر کارگری که آن ها راضی به قبول خسارت می کردند مزایایی برایشان در نظر گرفت. از قبل به همه ی روزنامه ها رشوه داد تا اخبار

اعتصاب را منتشر نکنند یا آن چه را که آن ها می خواهند بنویسند. رئیس اتحادیه CTM، آوارو رامیرز، را با خود همراه کرد تا کارگران را به گرفتن خسارت در ازای تعطیل کارخانه راضی کند.

اشکال مقاومت و مبارزه کارگران

در 17 دسامبر 2001، کارگران تصمیم می گیرند که اعلام اعتصاب کنند و اولین تظاهرات را با حضور خانواده و دوستان خود ترتیب دهند. کارناوال بزرگی را تا مکزیکوسیتی ترتیب دهند و در طی مسیر به همه کارخانه های بین راه سربزنند و آن ها را به مبارزه و حمایت از مبارزه خود دعوت کنند و یک مبارزه و حمایت بین المللی را دامن بزنند. بدین سان، مرحله هدفمند دیگری از مبارزه طبقاتی آغاز می شود که در یک طرف آن کارگران یک کارخانه در مکزیک قرار دارند - کارگران و اتحادیه انقلابی شان که مورد حمایت کارگران دیگر، اتحادیه های کارخانه های دیگر و احزاب چپ و سوسیالیستی قرار دارند - و در طرف دیگر خدایان سرمایه که اکثرا خارجی هستند و دولت حامی آن هاست. برای اعلام اعتصاب در 13 ژانویه 2002 یک راه پیمایی را از جلوی شهرداری به سمت کارخانه ترتیب می دهند. 4000 نفر در آن شرکت می کنند. وقتی جمعیت به جلو کارخانه می رسد، کارگران اعلام می کنند: "تهدید بس است! حالا دیگر اعتصاب می کنیم! ما مبارزه می کنیم!" در بدو امر برای جلوگیری از خروج ماشین آلات و کالاهای و مواد اولیه موجود نگهداری 24 ساعته از کارخانه را سازمان می دهند. در هر شیفت 30 کارگر آماده دفاع از حق کار و زندگی خود بودند و در هر سه شیفت و به ویژه شیفت شب شبکه خبررسانی از طریق تلفن همراه برای اقدام فوری کمک رسانی تشکیل می شود. اتوبوس هایی که کارگران کارخانه های دیگر را جا به جا می کردند یا کامیون هایی که مواد را حمل می کردند آن ها را از محل نگهداری به ده محل سکونتشان می بردند یا از آنجا به محل نگهداری می آوردند. روزها خانواده های کارگران و هم چنین سایر مردم و گروه هایی که از آن ها حمایت می کردند به جلو کارخانه می آمدند و مورد استقبال و خوشامدگویی نگهبانان اعتصاب قرار می گرفتند. ملاقات کنندگان با خود صبحانه می آوردند و همگی با هم صبحانه می خوردند.

دهقانان خرد دهکده های اطراف کارخانه با شن و خاک وسایل سنگربندی را آماده کردند. و می گفتند هر وقت لازم باشد آن را با دوچرخه هایشان به در

کارخانه خواهند آورد. گروهی از آنان برای خرید کیسه پول دادند و سپس دسته جمعی کیسه ها را با شن و خاک پر کردند و با پلاستیک برایشان روکش درست کردند. یکی از دهقانان نقاش بود و دیوار ساختمان اتحادیه را نقاشی کرد که بیانگر روح مبارزه جوی کارگران و خانواده آنان بود. برای جلوگیری از حمله احتمالی عمال کارفرما جهت خارج کردن ماشین آلات، با کیسه های شن دو ردیف سنگر جلو در ورودی کارخانه ساختند. یک روز وقتی پلیس چند کارگر و دهقان را دستگیر کرد و به اداره پلیس برد، فعالان به سرعت خبر را منتقل کردند و کارگران با ماشین بلندگو دار خبر حمله پلیس را به اطلاع مردم رساندند. مردم دسته دسته به سوی مرکز پلیس راه افتادند و فریاد می زدند آن ها را آزاد کنید و مرکز پلیس را به محاصره خود در آوردند. بالاخره پلیس مجبور شد دستگیرشدگان را آزاد کند.

در 31 ژانویه، راه پیمایی کارگران به سمت مکزیکوسیتی آغاز می شود. کاروان شامل 7 اتوبوس و 200 کارگر است که همه تی شرتی به تن دارند که رویش نوشته اند: "تهدید بس است! حالادیگر اعتصاب می کنیم! ما مبارزه می کنیم!". راه پیمایی 6 روز طول می کشد که با موزیک و جلسات اطلاع رسانی همراه است و مورد حمایت اهالی قرار می گیرد. در اول فوریه در سن لوئیز پوتوسی که کارخانه جنرال تایر در آنجا قرار داشت پلیس و نیروهای دولتی منتظر بودند. در آن جا سخنرانی هایی توسط کارگران و دانشجویان انجام شد. یسوس تورز به کارگران جنرال تایر گفت شما و ما باید برای دفاع از حقوق مان با هم مبارزه کنیم زیرا تعطیل کارخانه به اوزکادی محدود نمی ماند و به زودی دامن کارگران سن لوئیز را نیز می گیرد. در این لحظه رهبر اتحادیه CTM با نماینده دولت و کارفرما در درون کارخانه در حال مذاکره بود. وی خود را پشت ستونی مخفی کرد. کارگران در این موقع شعار می دادند: " ما تحمل می کنیم- یک روز بیشتر از کنتیننتال". آری این گونه بود؛ در حالی که کارگران با سرمایه مبارزه می کردند رهبران اتحادیه های سنتی برسرفروش حق و حقوق کارگران مشغول مذاکره با کارفرمایان و سیاستمداران بودند.

کارگران در همه جا مورد استقبال و حمایت کارگران، مردم عادی، دانش آموزان، نیروها و گروه های چپ و سوسیالیست قرار می گیرند. قرار بود راه پیمایی در 5 ژانویه پایان گیرد، اما کارگران تصمیم می گیرند که آن را یک روز طولانی تر کنند تا بتوانند از لایولا نیز بازدید کنند، به جلو دفتر

مرکزی مورد برونند و به اخراج کارگران مورد اعتراض کنند. ده ها هزار نفر در تظاهرات آن ها و شانه به شانه آن ها شرکت می کردند؛ کارگران پست، حمل و نقل، راه آهن، خدمات عمومی، مخابرات، جنبش بی زمین ها، نمایندگان اتحادیه ها و سازمان های سیاسی. هر روز شعار جدیدی را به عنوان شعار روز مطرح می کردند که از جمله آن ها این شعارها بود:

به صف جبهه متحد کارگران ببیونید!

ما تحمل می کنیم- یک روز بیشتر از کنتیننتال!

راه حلی وجود ندارد، پس از سرمایه داران سلب مالکیت می کنیم! گاه کارگرانی که در مکانی دیگر با کارفرمای خود بر سر همین مسئله مبارزه می کردند، برای بازدید و حمایت از کارگران به کارخانه می آمدند. یک بار دهقانی از اهالی ده آتکو به نگهبانان اعتصاب گفت: ما به مبارزه ادامه می دهیم، شما ما را فراموش نکنید. کارگری در جواب گفت: ما تا پایان کار مبارزه خواهیم کرد! یک روز بیشتر از کنتیننتال!

نقش زنان در اعتصاب

زنان - همسران، مادران، خواهران و دختران کارگران اعتصابی - پیگیرانه با اعتصاب همراهی می کردند. آن ها کارگرانی را که با کارفرما متحد شده بودند و دیگران را تشویق به ترک اعتصاب و گرفتن خسارت می کردند، تحت عنوان اعتصاب شکن و خائن در دهکده رسوا کردند. در راه پیمایی 6 روزه با کودکان خود شرکت کردند و تصمیم گرفتند برای دفاع از اعتصاب خود را سازمان دهند. 1000 خانواده در کمیته همسران سازمان داده شدند. آن ها همین طور می بایستی برای تامین مخارج خانواده کار کنند. در بازار روز دهکده کار می کردند. دستفروشی می کردند. به پختن نان و شیرینی و خوراک های دیگر و فروش آن ها در دم در خانه اقدام می کردند خلاصه هر کاری را که توانایی انجام داشتند برای خانواده انجام می دادند. دختران و پسران دانشجوی خانواده کارگران مجبور به ترک تحصیل و کارکردن شدند. کمیته زنان با نمایندگان محلی و شهردار وارد مذاکره شدند. به پایتخت رفتند و در بحث های زیادی شرکت کردند. در مصاحبه های مطبوعاتی زیادی شرکت کردند و این امر توان کارگران را برای ادامه اعتصاب جهت یک زندگی بهتر افزون می ساخت.

حمایت های مردمی

دامنه حمایت ها هر لحظه فزونی می گرفت. گذشته از اتحادیه های مراکز دیگر، سازمان های مردمی، انجمن های دهقانان خرد، مردم مناطق فقیرنشین شهری، احزاب سیاسی چپ و افراد در مکزیک به حمایت از کارگران برخاستند. اتحادیه انقلابی ملی کارگران لاستیک سازی اوزکادی با پرداخت کمک مالی ماهانه از حق عضویت کارگران به آن ها یاری می رساند. با این کار پیمان دوستی بین گروه های اتحادیه ای و سازمان های مردمی مکزیک تقویت شد. در فاصله سال 2002 تا 2005 دو کارگر اعتصابی به دست اعتصاب شکنان مزدور سرمایه به قتل رسیدند. فرستنده های تلویزیونی که رشوه گرفته بودند، اعتصاب را نادیده می گرفتند و تنها بعضی از کانال های محلی و تلویزون گروه رپ Rap اعتصاب را پوشش می دادند.

سپس نوبت به حمایت بین المللی رسید. بدون حمایت بین المللی پیروزی برای کارگران مشکل می شد. چند تن از افراد اتحادیه انقلابی به اروپا، برزیل، نیکاراگوئه، آرژانتین، اوروگوئه و اکوادور فرستاده شدند. امکان مسافرت هوایی رایگان آن ها را خلبانان فراهم می ساختند. در مقابل این عملیات، حکومت فاکس - رئیس جمهوری مکزیک - و نیروهای پلیس بر شدت عمل خود علیه کارگران افزودند. نمایندگان کارگران به آلمان سفر کردند و در شهری که اداره مرکزی کنسرن کنتیننتال قرار دارد یعنی هانوفر مورد استقبال گرم فعالان کارگری و کارگران قرار گرفتند. در جلسات حمایتی زیادی شرکت کردند و وضعیت خود را توضیح دادند و از مبارزه خود با "کنتی" گفتند. یک کمیته حمایتی از شهروندان هانوفر تشکیل شد و اعلامیه هایی به دوزبان آلمانی و اسپانیایی آماده و در دو کشور پخش شد که در روحیه کارگران اعتصابی تأثیری مثبت داشت.

جریان سفر رئیس جمهور مکزیک به اروپا با سفر نماینده کارگران اوزکادی همزمان شد. سفر دور اروپای کارگران با موفقیت بسیار همراه بود. کارگران به این نتیجه رسیدند که به جهانی سازی امپریالیستی باید با مبارزه و همبستگی کارگری جهانی پاسخ داد و آلترناتیو خود را در برابر آنان ارائه داد. مانفرد وونر، رئیس کنسرن کنتیننتال، بالاخره مجبور شد در جلسه سالانه "کنتی" در هانوفر در این باره صحبت کند. او گفت که کارخانه اوزکادی اصلاً بهره وری ندارد و ما برای جلوگیری از ضرر بیشتر باید آن را ببندیم. یسوس تورز در جوابش گفت این کارخانه سودآورترین کارخانه

در مکزیک است و چند سال قبل رکورد تولید را با 4/5 میلیون حلقه لاستیک در سال شکست. چگونه می توان چنین کارخانه ای را بدون بهره وری خواند؟ سپس ادمه داد: ما به این جا آمده ایم که راه حلی پیدا کنیم نه این که در دوئل سخنرانی شرکت کنیم و پیروز شویم. و بعد از آن پیشنهاد خود را که توسط اتحادیه انقلابی تهیه و رویش کار شده بود ارائه داد. باردیگر در جلسه ای با حضور وزیر اقتصاد آلمان، نماینده کارفرما، سفیر مکزیک در آلمان و نمایندگان اتحادیه سراسری آلمان، اتحادیه شیمی و دو سازمان غیردولتی آلمان شرکت کردند. وکیل اتحادیه انقلابی، غیرقانونی بودن تعطیل کارخانه را با توجه به قوانین مکزیک توضیح داد. دوباره در سال 2002 نمایندگان اوزکادی همراه با یک گروه مرکب از یک نماینده پارلمان از حزب دموکراسی انقلابی، یک کارشناس حقوق کارگری، دو کارگر جنرال تایر سن لوئیس که به دلیل فعالیت های دموکراتیک توسط "کنتی" از کار اخراج شده بودند و یک خبرنگار به آلمان سفر کردند.

در 10 آوریل 2003 نماینده کارفرمای آلمانی و نماینده دولت مکزیک با صدها نیروی امنیتی و حراست کارخانه و صفی از کامیون برای خروج ماشین آلات و مواد اولیه موجود به محل کارخانه آمدند. می خواستند سنگرها را در هم بکوبند و 15000 حلقه لاستیک موجود در کارخانه و سایر وسایل را با خود ببرند. اما مقاومت کارگران همراه با مقاومت مردم محلی و حامیان کارگران آن ها را فراری داد.

پیروزی در مبارزه

اشکالی که کارگران برای تداوم مبارزه خود انتخاب کردند جدایی ناپذیری مبارزه اقتصادی از سیاسی را به وضوح نشان می دهد. کارگران می خواستند جلو بسته شدن کارخانه را بگیرند. کارگران می خواستند محل کار خود را حفظ کنند و از آن دفاع نمایند. کارگران می خواستند نان بچه های شان قطع نشود. همه این خواسته ها در ظاهر امر و به سادگی خواسته هایی اقتصادی هستند. اما با اولین گام در راه این خواسته ها می بینیم مسئله کاملاً سیاسی می شود. کارگران برای حفظ کارخانه سنگر می بندند. تظاهرات و راه پیمایی می کنند و سایر کارگران و تمام مردم زحمتکش را به حمایت از خود فرا می خوانند. در همان اولین گام پلیس و نیروهای امنیتی وارد عمل می شوند و ضرب و شتم و دستگیری ها آغاز می شود. نمایندگان کارفرما و نمایندگان دولت سرمایه داری نیز به یاری هم می شتابند. برای یافتن بهترین

راه خفه کردن اعتصاب و اعتراض و جلوگیری از عواقب آن جلسات مشاوره تشکیل می دهند. قوه قضائیه وارد عمل می شود. آسمان و ریسمان به هم بافته می شود تا جلوی یک خواست انسانی و برحق را بگیرند. بگذار عاشقان صنفی کردن صرف مسائل کارگری آب در هاون بکوبند و حتی مناسبات جاری بین رهبران اتحادیه ها و کارفرمایان و دولت های سرمایه داری و فساد حاکم را نیز صنفی ببینند و در سوگ آرزوی از دست رفته جلسات محترمانه سه جانبه روسا در خفا اشک بریزند، گرچه بعد از وقوع حادثه امروز از "کارگران قهرمان" اوزکادی سخن می گویند. کارگران اوزکادی قهرمان نیستند. آنان کارگرانی هستند که به مسیر آگاهی طبقاتی راه یافته اند. آن ها هیچگاه به این اعتماد نکردند که در دنیای سرمایه داری تنها از طریق قانونی می توانند حقوق خود را به دست آورند. آن ها فهمیدند که باید برای این حقوق با تمام قدرت بجنگند. باید جلوی خروج ماشین آلات را بگیرند، بنا براین بستن سنگر و گماردن نگهبانان اعتصاب شبانه روزی ضروری بود. اگر از کارگران می پرسیدند علیه چه چیزی مبارزه می کنند، با صراحت پاسخ می دادند علیه کنسرن کنتیننتال و علیه حکومت مکزیک. زیرا دولت را نماینده طبقه سرمایه دار می شناسند.

پایان اعتصاب

در 23 ژانویه 2004 دادگاه، اعتصاب کارگران را به رسمیت شناخت. در 19 فوریه، دادگاه کارگران را در مقابل کارفرما محق اعلام کرد و به این طریق بعد از 2 سال اعتصاب پر تب و تاب، کارگران از نظر حقوقی پیروز شدند. طبق حکم دادگاه کارفرما موظف به پرداخت حقوق عقب مانده دو ساله کارگران شد. امتناع "کنتی" از پرداخت دیون سبب می شد که هر روز ادامه اعتصاب، یک روز به نفع کارگران به حساب آید و دیون کنسرن را بالا ببرد. این پیروزی نتیجه دو سال مبارزه مداوم همراه با حمایت مردمی بود. کارگران به تنهایی نمی توانستند پیروز شوند. دستگاه قضایی به میل و از روی علاقه به کارگران این حکم را صادر نکرد بلکه در مقابل فشار عمومی مجبور به این کار شد. این پیروزی فقط به کارگران اوزکادی تعلق نداشت بلکه پیروزی کل طبقه کارگر مکزیک بود، زیرا سبب شد که از نظر قانونی حق اعتصاب کارگران به رسمیت شناخته شود و این کاری شگرف بود. پذیرش حق اعتصاب از طرف دولت تحت تاثیر عمل مستقیم کارگران بود و نه به علت تصمیم پارلمان. کارگران برای به دست آوردن آن به

خواهش و تقاضا نپرداختند بلکه در عمل آن را به دولت تحمیل کردند و به نیروی خویش حق خود را به کارفرما، به پارلمان و به دولت قبولانند و این حق به صورت قانون در آمد. کارگران خود قانون خویش را تصویب می کنند.

بدین سان، در تاریخ 17 فوریه 2004 حق اعتصاب کارگران از طرف دولت قانونی اعلام شد. روسای "کنتی" باور نداشتند که کارگران اوزکادی این چنین برای احقاق حقوق و برای حفظ محل کار خود جدی باشند. بالاخره "کنتی" تسلیم شد و پیشنهاد خود را برای 600 کارگر اعتصابی کارخانه لاستیک سازی اوزکادی ارسال کرد: واگذاری 50 درصد مالکیت کارخانه به کارگران در مقابل دیون! صد البته که کنترینتال فکر نمی کرد که کارگران بتوانند کارخانه را سرپا نگه دارند و به تولید ادامه دهند. در روزهای اول ماه ژانویه 2005 قرار دادی بین "کنتی" و نماینده کارگران به امضا رسید. در 18 فوریه 2005 کارگاه اوزکادی در ال سالتو به کارگران واگذار شد. کارگران اسم جدیدی برای کارخانه خود انتخاب می کنند "Corporacion de Occidente S.A. de C.V." و محصولات خود را با نام های Blackstone و Pneustone به بازار می فرستند. سه سال مبارزه سرسختانه کارگران با موفقیت به پایان رسید. کارگران اوزکادی همراه با همه مردمی که از آن ها حمایت کرده بودند، پیروزی را جشن گرفتند و این پیروزی در دفتر مبارزات کارگری جهانی علیه سرمایه داری به ثبت رسید و به تاریخ مبارزه طبقاتی تعلق گرفت تا از طرفی در شرایط کنونی به عنوان یک مثال موفق برای درس گیری و کمک به سایر مبارزات طبقه کارگر در جهان مورد بازبینی و استفاده قرار گیرد و از طرف دیگر آیندگان شاید در زمانی که دیگر سرمایه داری نباشد، بدانند که بر پیشینیان چه گذشته است و آن چه که آن ها دارند حاصل چه مبارزه ها، چه همبستگی ها و چه رنج ها است.

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها

کارخانه می بایست دوباره آغاز به کار می کرد و این مبارزه ای دیگر بود، مبارزه ای شاید سخت تر. سنگرها بعد از سه سال برچیده شد. محوطه تمیز شد. در فضای داخل کارخانه عنکبوت ها برای خود قصرهای تو در تو ساخته بودند و شبکه سراسری تار عنکبوت فضای مرده ای را تصویر می کرد. قصرها متاسفانه می بایستی تخریب می شد و نمی شد آن ها را به

عنوان موزه حفظ کرد! گرد و غبار فضا را تیره و تار کرده بود. بسیاری از مواد شیمیایی لاستیک فاسد شده بود و می بایستی از محوطه خارج و معدوم می شد. دستگاه های سه سال روغن کاری نشده زنگ زده بود. کاری سخت در انتظار کارگران بود. احتیاج به یک اراده جمعی برای مرمت خرابی بود. از کارگرانی که در سال های قبل اخراج شده بودند دعوت به همکاری شد اما از اعتصاب شکنان و همکاری کنندگان با کارفرما و عوامش نه کار با شور و عشق آغاز گردید. کارگران خستگی نمی شناختند. ماه اول دسته جمعی در سه شیفت کار کردند. بدون دستمزد و بدون تولید تا کارخانه دوباره آماده به کار شد و کارگران نفس راحتی کشیدند. برای درک این شور و حال باید حتما فیلم مستند آن را دید.

تا امروز کارگران در پیشبرد کارها موفق بوده اند. اداره کارخانه به طور دموکراتیک توسط کارگران انجام می شود. سرکارگری و مدیریت دفترنشینی وجود ندارد. کارگران خود بحث می کنند، انتخاب می کنند، تصمیم می گیرند و کنترل می کنند و سعی دارند تولید را افزایش دهند. نباید فراموش کرد که آن ها نه در جامعه سوسیالیستی که در بطن سرمایه داری زندگی می کنند و قوانین بازار خود را به آن ها تحمیل می کند.

از ماه دوم همه ماهیانه 500 دلار دریافت می کردند اما امروز شرایط بهتر شده است. بیش از نیمی از کارگران ماهانه حداقل 1000 دلار دریافت می کنند. مشکل اصلی اما خرید مواد اولیه در بازار بود که تحت کنترل شرکت های فراملیتی بود و برای یک تعاونی کارگری دستیابی به قیمت های مناسب بدون هیچ پشتوانه ای مشکل بود. بانک ها رغبتی به دادن اعتبار به آن ها نشان نمی دادند چون فکر می کردند که آن ها بدون وجود سرمایه دار نمی توانند موفق شوند. در نتیجه، حاضر به ریسک نبودند و شاید هم این امتناع ادامه مبارزه سرمایه با کارگران بود. اما بالاخره آن ها قراردادی را برای خرید مواد اولیه و کمک های تکنیکی با شرکت Cooper Tire بستند که هشتمین کارخانه بزرگ لاستیک سازی جهان است. آن ها 190 کارگر جدید استخدام کرده اند. تولید آن ها هنوز با تولید قبل کارخانه بسیار فاصله دارد، یعنی 6000 حلقه لاستیک در برابر ظرفیت 15000 حلقه. اما امیدوارانه به پیش می روند. بی گمان، این پیروزی به مفهوم پیروزی کامل برسرمایه نیست بلکه تولیدی انسانی تر در درون همان شیوه تولید سرمایه داری است و در قانون اساسی بسیاری از کشورهای سرمایه داری به عنوان

شکلی از مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شده است. اما کارگران اوزکادی این را می دانند و برای فردای دیگری حرکت می کنند. یکی از کارگران این را این گونه توضیح می دهد: ما نگذاشتیم آن ها حتی یک میخ را از کارخانه بیرون ببرند. و حالا دور جدیدی از زندگی ما آغاز می شود. ما می بایستی شروع به تولید می کردیم. می بایستی یک سیستم جدید تولید را می آزمودیم. ما می خواهیم ایده سوسیالیسم را دنبال کنیم!

در 8 دسامبر 2007 در گردهمایی عمومی، انتخابات جدید اتحادیه انقلابی انجام گرفت. کارگران تصمیم گرفتند که کاندیداها نه به صورت کاندیداها بلوک ها و دسته بندی ها بلکه به صورت انفرادی خود را کاندید کنند تا جلوی باند بازی ها گرفته شود. به این طریق آن ها خود شورای رهبری و شورای کنترل کارخانه را برای این دوره انتخاب کردند. آن ها تا کنون مبارزات بسیاری از کارگران دیگر را مورد حمایت قرار داده اند. به خانواده زندانیان سیاسی ای که طی اعتصاب آن ها فعالیت می کردند و حامی آن ها بودند کمک مالی می دهند. به کارگران اخراجی کارخانه های جنرال تایر، تورنل، یونی رویال و شیشه سازی سن لوئیس کمک کردند. به کارگران زن کارخانه نساجی Ocotlan که کارخانه شان بسته شده و برای بازگشایی آن در حال مبارزه هستند، کمک می کنند. این کارگران زن اعلام کرده اند که اگر کارفرما کارخانه را بازگشایی نکند آن ها تعاونی تشکیل خواهند داد و کارخانه را در کنترل خود خواهند گرفت.

تاثیر مبارزه کارگران اوزکادی بر سایر کارگران در مکزیک و دیگر نقاط جهان

مبارزه کارگران اوزکادی در وحله اول تاثیر خود را روی کارگران شعبات دیگر شرکت کنتیننتال گذاشت. از جمله روی کارخانه جنرال تایر در سن لوئیس پوستوسی که جدیداً توسط "کنتی" خریده شده بود. در آن جا کارفرما با اتحادیه CTM به توافق رسید و کارگران را برای پذیرش مقررات جدید زیر فشار گذاشت و تهدید به بستن کارخانه کرد. دیدار کارگران اوزکادی در طی راه پیمایی 6 روزه به سمت مکزیکو از کارخانه جنرال تایر سبب شکل گیری جنبش مقاومت در جنرال تایر شد و سپس بین کارگران دو کارخانه برای ادامه مبارزه ارتباط برقرار شد. در سوم ژوئیه 2003 کارگران جنرال تایر اعتصاب خود را آغاز کردند. رئیس "کنتی" رئیس جمهوری مکزیک را مورد خطاب قرار داد و گفت یا به ما کمک می کنی یا ما کل

سرمایه خود را از مکزیک بیرون می کشیم. او دولت مکزیک را به خاطر کوتاهی نیروهای پلیس در برخورد موثر با کارگران مورد انتقاد شدید قرار داد. چند ماه بعد کارگران جنرال تایر در انتخابات مجمع عمومی خود تصمیم خود را علیه رهبری اتحادیه CTM گرفتند. آن ها به تهیه لیست سرخ اقدام کردند و در روز انتخابات صد ها کارگر با پوشیدن تی شرت سرخ، در اکثریت بودن خود را با رنگ سرخ به عنوان علامت رزمندگی نشان دادند و با تعیین نمایندگان جدید اتحادیه خود بعد از مدتی خروج اتحادیه خود را از CTM اعلام کردند و مبارزه شان همچنان ادامه دارد.

این مبارزه روی کارگران "کنتی" در کارولینای شمالی به ویژه مبارزه بازنشستگان برای احقاق حقوق بازنشستگی و بیمه بهداشتی مناسب، تاثیر گذاشت. آن ها از کارگران مکزیک حمایت کردند و امکان سفرشان را به آمریکا برای جلب همبستگی کارگری فراهم کردند و خود نیز برای کسب حمایت برای خویش تا کنون دوبار به آلمان سفر کرده اند که مورد حمایت کارگران و فعالان کارگری آلمان قرار گرفته اند.

نتیجه گیری

درس آموزی از فعالیت های جنبش کارگری در سراسر جهان در مقابل سرمایه به ویژه برای طبقه کارگر ایران که با اشکال هارتر سرمایه داری مواجه است امری ضروری است. چنان که گفته شد، از آغاز دهه 80 سرمایه داری با تکامل شیوه های پیشین فاز جدیدی را در خودگستری و توحش آغاز می کند که با تقدم و تاخری اندک در تمام جهان سرمایه داری به کار گرفته می شود. درایران نیز چون سایر نقاط با قبول سیاست های نئو لیبرالی به عنوان استراتژی جدید توسعه، کارگران با تشدید استثمار، اخراج، بازنشستگی پیش از موعد، قراردادهای موقت کار، قراردادهای یک ماهه و سفید امضا، پرداخت نشدن حقوق های چند ماهه تا چند ساله، تعطیل کارخانه و پرتاب کارگران به خیابان، شرایط بد کار، عدم وجود ایمنی در محیط های کار، عدم وجود بیمه درمانی و بازنشستگی برای کارگران و خانواده های شان، عدم امنیت شغلی و جانی رو به رو می شوند، و اعتراض به این شرایط وحشتناک خطر دستگیری و زندان و شکنجه و مرگ را در پی دارد. آن چه که در کشورهای دیگر به صورت جزئی مطرح است در جمهوری اسلامی به طور کامل حکمفرماست. بنابراین اشکال مقاومت طبقه کارگر جهانی می تواند برای انتخاب راه درست به کارگران ایران کمک کند.

- **مسئله اول** در مقاومت کارگران متشکل بودن آنان است. مبارزه فردی کارگری شاید بتواند در موارد نادری و تنها برای خود فرد کارساز باشد اما مشکل جمعی را نمی‌شود با مقاومت فردی پاسخ داد. مقاومت باید جمعی، همبسته، منسجم و با برنامه و مداوم باشد. و این تازه آغاز راه است. مقاومت فردی کوچک و حتی بزرگ به راحتی می‌تواند سرکوب شود.

- **مسئله دوم** پیوند مقاومت کارگران با جنبش مقاومت در سایر مراکز به طور عام و یا با کارگرانی که مشکل مشابهی دارند و با جنبش کارگری در کلیت خود است. بهترین حالت در این جا وجود یک جنبش سراسری است که بتواند به فوریت این ارتباط را برقرار کند. می‌بینیم در مکزیک تشکل سراسری اتحادیه ای عموماً هم چون جاهای دیگر دنیا بنا به خصلت محافظه کارانه اش در صد سال اخیر تنها وظیفه واسطه‌گری بین کارگران و کارفرمایان را انجام می‌دهد و در بهترین و رزمنده‌ترین حالت خود با فراخوان اعضایش به گردهمایی، تظاهرات، آکسیون‌ها و اعتراضات می‌خواهد از آنان به عنوان اهرم فشار در مذاکرات و توافق‌ها استفاده کند و اصولاً برنامه‌ای برای بسیج کارگران علیه سرمایه ندارد. بنا براین یک تشکل سراسری کارگری واقعی باید یک تشکل سراسری ضدسرمایه‌داری باشد. این که این تشکل‌ها چه در سطح کارخانه یا در کل چه نامی داشته باشند، مهم نیست ولی تجربه صد سال اخیر نشان داده است که اتحادیه‌بزار این کار نیست. منظور از اتحادیه تنها یک نام با ترکیب چند حرف نیست بلکه محتوا و کارکرد آن مد نظر است. دیر زمانی است که در جهان کارگری نسبت به این تشکل حساسیت و عکس‌العمل ایجاد شده است. کارگران یا آن را ترک می‌کنند و یا در درون آن می‌مانند و برای بدیل خود مبارزه می‌کنند و از آن با نام‌های مختلف استفاده می‌کنند. در اروپا تحت عنوان اتحادیه چپ، اتحادیه آلترناتیو، اتحادیه مستقل و چپ اتحادیه‌ای و در قاره آمریکا از آن با اتحادیه سرخ یا اتحادیه‌ی انقلابی نام می‌برند. اکثر این فعالین خود را سوسیالیست و ضد شیوه تولید سرمایه‌داری معرفی می‌کنند. بنا براین، درک آن‌ها از اتحادیه درک رایج از اتحادیه‌های سنتی موجود نیست. اما اشکال در این است که جایگزینی برای این نام نیافته‌اند یا اصولاً به آن نپرداخته‌اند و این برخلاف درک رایج در میان بسیاری از فعالان کارگری ایرانی است که وقتی از اتحادیه صحبت می‌کنند دیدشان از DGB و CJT و ITUC و سایر اتحادیه‌های کارگری نظیر این‌ها فراتر نمی‌رود و حرف از ضد سرمایه‌داری بودن و متعاقب آن حرف از الغای کار مزدی را

در ایران تابو قلمداد می کنند و از آن هراسانند. اما در مقابل اتحادیه، ما تشکل دیگری را داریم که در موارد متعدد توان و صلاحیت خود را نشان داده است. تشکلی که به علت ساختار اساساً ضدسرمایه داری اش کارگران در آن خود تصمیم گیرنده، عمل کننده، کنترل کننده و همه کاره اند. این تشکل، شکلی از کار و زندگی است که تمام عرصه های زندگی را می تواند در برگیرد. تشکلی که در عین عزیمت از مسائلی چون تعیین حداقل دستمزد یا افزایش دستمزد، می خواهد و می تواند برای شیوه زندگی و تولید نیز تعیین تکلیف کند. شوراها را می گویم که در عین آن که در شرایط انقلابی مظهر قدرت سیاسی طبقه کارگرند و به سوی کسب قدرت خیز بر می دارند اما در شرایط غیرانقلابی نیز می توانند کنترل کار و تولید را در مراکز تولید و خدمات به دست گیرند. همین شوراهاى اداره کننده مراکز تولیدی و خدماتی، در اوضاع انقلابی می توانند به تشکل هایی از نوع کمون پاریس و شوراهاى انقلاب اکتبر تبدیل شوند، تشکل هایی که می خواستند بنیاد طبقاتی جامعه را در هم بریزند و کله پا کنند، شوراهاىی که کلیت ارتجاع در سطح کشوری و یا قاره ای در مقابلشان صف آرایی کردند و نگذاشتند پابگیرند. اما در همان زمان کوتاهی که برقرار بودند با وجود اشکالاتی که داشتند و امروز نقد آن ها برای ما راحت تر است، مُهر خود را بر تاریخ مبارزه ضدسرمایه داری طبقه کارگر حک کردند و ما امروز می توانیم تا وقتی بدیل دیگری را پیدا نکرده ایم که با توجه به زمان از نظر تکاملی پیشرفته تر باشد به عنوان بهترین گزینه تاکتونی از آن ها استفاده کنیم. این که چرا در غرب به این تشکل رجوع نمی شود مسئله مهمی است که به درک رایج از چپ، استقلال، ضدیت با سرمایه داری و هم چنین ترس از انقلاب برمی گردد و نیاز به بررسی جداگانه دارد .

- **مسئله سوم** تبدیل مشکل کارگری به امری طبقاتی و اجتماعی است. مساله اخراج و تعطیل کارخانه و نپرداختن دستمزدها نباید به صورت مشکل فردی کارگران دیده شود بلکه باید کارگر مشکل خود را با طبقه کارگر و با جامعه در کل در میان بگذارد و این دومین گام بعد از تشکیل جنبش مقاومت است. اولین گروه اجتماعی ای که با این امر مواجه می شود خانواده کارگر است. خانواده کارگران، چنان که خانواده کارگران اوزکادی نشان دادند، نه به عنوان قربانیان بلکه به عنوان بخشی از نیروی مبارزه جوی طبقه کارگر باید در نظر گرفته شوند. هیچ کارگری حق ندارد زن و به ویژه کودکان خود را برای برانگیختن احساس دلسوزی و شفقت به جلوی ماشین پلیس

و نیروهای مسلح بفرستند. این نیروها سوای خواستگاه طبقاتی شان، به نیروی سرکوب سرمایه تعلق دارند و چشم بسته آن چه را انجام می دهند که به آن ها آموزش داده اند و از آن ها می خواهند. کودکان باید به حال خود گذاشته شوند اما زنان به عنوان یک نیروی طبقاتی اجتماعی برابر با مردان در این جا می توانند و یا باید خود را سازمان دهند و به پیشبرد مبارزه کمک کنند، چنان که هزار خانواده کارگران اوزکادی دست به این اقدام زدند. از عمل همسران شان حمایت کردند و مردم را به حمایت از کارگران فرا خواندند. رژیم را مورد انتقاد قرار دادند و تهدیدش کردند که اگر آن اوضاع را که در آرژانتین به وجود آمد می خواهی، اخراج کارگران را ادامه بده و شاید ایده تصرف کارخانه را نیز آن ها به میان کارگران بردند. به هر حال، هرزن خانواده کارگری خود یک کارگر است و در میلیون ها مورد در ایران زن، کارگر بدون مزد و مواجب سرمایه برای بازتولید نیروی کارآتی است که در حالت بیکار شدن همسر خود حداقل مزد همسر را نیز دریافت نمی کند، و خوشبختانه می بینیم که در ایران این مسئله نیز دارد به تدریج جای پای خود را باز می کند، هرچند هنوز در نطفه است و جنبه فردی دارد.

دومین گروه اجتماعی مورد نظر، اهالی محله و سپس شهر مورد نظر است. برای برقراری این ارتباط خود کارگران، خانواده کارگران و حامیان کارگری می توانند از طریق اجتماعات کوچک، گردهمایی های کوتاه مدت برای اطلاع رسانی استفاده کنند. هرچه این کار در سطحی وسیع تر انجام گیرد عملیات بعدی موفق تر خواهد بود. بعد می توان با توجه به دامنه اطلاع رسانی اقدام های موفق تری انجام داد، مثلاً اجتماع کارگران معترض یا اعتصابی در جلو مکانی خاص یا راه پیمایی به طرف آن، چنان که کارگران اوزکادی اولین راه پیمایی را به سمت شهرداری انجام دادند. بعد نوبت به اطلاع رسانی به کل کشور می رسد. برای این کار می شود برای نمایندگان کارگران یک سفردور ایران برای تماس با کارگران شهرهای مختلف ترتیب داد تا مسئله به یک نقطه محدود نماند و برای دیگران نیز مطرح شود. حمایت کارگران مناطق دیگر را جلب کند. حین سفر با سایر کارگران و با کارگرانی که با مسئله مشابه مواجه اند و در ایران کم نیستند، هم آهنگی برای همکاری و تبادل تجربیات و حرکت های زنجیره ای سازمان یافته و برنامه ریزی شده، برقرار شود و کمیته اعتراض به صورت شاخه ای و هم چنین سراسری برای مقاصدی که در بالا ذکر شد ایجاد گردد. به طور مثال، صنعت نساجی، ریسندگی و بافندگی و لباس یکی از صنایعی است که در آن

بحران گریبان کارگران کارخانه های بیشماری را از شمال و جنوب و غرب و شرق کشور گرفته و هزاران کارگر و خانواده های آن ها را درگیر کرده است. تشکیل چنین کمیته ای می تواند به حرکات سازمان یافته، منسجم و موثر بینجامد. یا هم چنین در کارخانه های تولید قند و شکر و محصولات جانبی که امروز مسئله روز مبارزه کارگری ایران است و کارگران نیشکر هفت تپه بسیاری از این شیوه ها را با موفقیت به کار گرفته و به پیش می برند. با توجه به این که مسئله واردات شکر نه تنها کارگران صنعتی بلکه کارگران کشاورزی شاغل در کشت چغندر و نیشکر خصوصی را نیز در برمی گیرد، این هماهنگی سراسری و حرکت شانه به شانه کارگران نقاط مختلف و مطرح کردن مسئله کارگران کشاورزی و در مواردی دهقانان میانه می تواند به حمایتی گسترده تر در سطح کشور بینجامد.

- **مسئله چهارم** ایجاد شبکه اطلاع رسانی است. بخشی از آن را تحت عنوان سفرهای منطقه ای یا سفرهای دورایران در بالا مطرح کردم. بخشی دیگر شامل خبرنامه اعتصاب یا خبرنامه مقاومت است که می تواند به صورت کتبی و الکترونیکی در اختیار کارگران قرار بگیرد و در سطح کشور فرستاده و توسط خود کارگران تکثیر و توزیع گردد.

- **مسئله پنجم** جلب حمایت کارگری بین المللی است. یکی، ترتیب مسافرت نماینده کارگران به کشورهای دیگر است که البته امکان دستگیری و زندان و عواقبش را در پی دارد، اما تاثیرش - البته اگر محدود به حضور در محافل و مجامع ایرانیان خارج کشور نشود - بسیار بالاست. باید مزایا و مضارارش را با هم سنجید و مقایسه کرد و تصمیم گرفت. دوم، نقش فعالین کارگری و سیاسی در خارج کشور است که باید مسئله را به میان کارگران، فعالان کارگری و مردم محل اقامت خود ببرند. به نشر و پخش اخبار کارگری ایران در سطح جامعه محل سکونت خود کمک کنند، و این مستلزم تماس و حضور در فعالیت های جاری در این جوامع است تا بتوانند با جلب حمایت و همبستگی بین المللی کارگری پشتوانه حرکت کارگران را قوی تر سازند.

- **مسئله ششم** که امروزه می تواند به مسئله اساسی کارگران تبدیل شود تصمیم گیری برای تصرف کارخانه و ادامه تولید با کنترل کارگری در مراکزی است که سرمایه داران به دروغ مسئله ضرر و زیان و نابرابری کار را پیش می کشند و در حقیقت قصد آنان با تعطیل کارخانه و بردن سرمایه به بخش هایی است که ارزش افزایی سرمایه بالاتر است و یا حتی در همین صنعت در جایی دیگر و با نیروی کار بسیار ارزان تر جدید که به

دلیل بالا بودن نرخ بیکاری و استیصال تمامی شروط غیر انسانی سرمایه دار را می پذیرند و این امر میزان کار اضافی پرداخت نشده را به گونه ای شگرف بالا می برد. هم چنین به دلیل بالا رفتن قیمت زمین و شیوع زمین خواری لذت فروش زمین کارخانه زیر دندان سرمایه داران می نشیند. زمینی که به دلیل موقعیت صنعتی بسیار بالا تر از زمین های مسکونی است و معمولاً سرمایه داران در آغاز آن را با قیمت ارزان از دولت دریافت کرده اند و برای کار بعدی در جای دیگر نیز چنین امکانی برایشان وجود دارد. در رابطه با تعطیل مراکز دولتی ای که به بخش خصوصی واگذار نشده است نیز از جمله عوامل مورد توجه تجارت و واردات تولیدات بخش مورد نظر از خارج است که خود نتیجه یک سیاست جهانی است و دولت در پاسخ گویی مثبت به آن این گونه عمل می کند. معمولاً انحصار واردات به اطرافیان و نزدیکان مسئولان حکومتی واگذار می شود و سودش به جیب خودشان برمی گردد. بنابراین، به طور مستقیم با مجوز دادن به واردات از بازار جهانی که به دلیل امکانات تکنیکی پیشرفته و کاربرد شیوه های جدیدتر که بارآوری کار را بالاتر، امکان تولید انبوه تر را فراهم و مخارج تولید را پایین می آورد و در نتیجه ارزان تر است، همراه با تخفیف های چشم گیر گمرکی، صنعت مورد نظر را فلج می کنند و مقدمات تعطیل آن را فراهم می آورند. بخش هایی را هم قبل از اقدام، با هدف فروش به بخش خصوصی که در حقیقت اعوان و انصار خودشان اند با قیمتی ناچیز واگذار می کنند تا در مواجهه با عمل پای دولت و حکومت به میان کشیده نشود. این امر البته برای نهاد هایی چون صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و گات و سازمان تجارت جهانی مثبت تلقی شده و کوچک شدن دولت تعبیر می شود که از سیاست های دیکته شده آنان است. اما یاد شان نمی رود که برای قربانیان سیاست خود نیز ابراز نگرانی کنند. اما کارگران به خوبی می دانند که سیاست اقتصادی کشور را دولت و در مجموع رژیم حاکم با توجه به منافع طبقه ای که نماینده آن است تعیین می کند. به همین سبب، چنان که در اوزکادی دیدیم و چنان که در هفت تپه می بینیم، روی سخن کارگران با حکومتگران است و آن ها را همراه با سرمایه داران مسئول شرایط پیش آمده و عواقب آن می دانند و مرزی بین سیاست و اقتصاد قایل نیستند. برای اقدام به تصرف کارخانه باید از قبل با توجه به تجربیات جهانی انجام یافته مقدمات کار را فراهم کرد. کارخانه ای که توسط کارگران تصرف می شود باید با تشکیل شورای کارگران که همه کارکنان در آن دارای حق برابر

هستند به خود مدیریتی و برنامه ریزی کار بپردازد و دفترهای کارخانه را باز و حساب سود و زیان آن را علنی کند. در این جا، کارگران بانک ها به ویژه بانک مرکزی، چنان که در سال 57 کردند، می توانند با علنی کردن لیست حساب های بانکی سرمایه داران و مسئولان که به فساد مالی، بند و بست و خارج کردن پول مشغولند به این امر کمک کنند. مسلماً چنین کاری نیز باید با احتیاط تمام انجام گیرد. همزمان دوره های آموزش خودگردانی دایر کنند و شرایطی فراهم سازند که همه امکان دسترسی به اطلاعات لازم را داشته باشند و بتوانند در تصمیم گیری ها آگاهانه دخالت کنند. از یک کارخانه در خود فراتر بروند و با پیوند با سایر کارگران و شوراهای آن ها، چه در مکان هایی که وضع مشابه دارند و چه در بخش های دیگر که مشکلی این گونه برایشان پیش نیامده، یک زنجیره همبسته را در جنبش کارگری تشکیل دهند. مجموعه مواردی که ذکر کردم و مواردی که به آن ها توجه نکردم و کارگران باید در عمل به آن ها برخورد و خود آن ها را اضافه کنند باید به صورت شبکه ای از اعمال به هم پیوسته در آید تا کارکرد لازم را داشته باشد. بنا براین، این فهرست برای تکمیل باز می ماند.

در این جا ذهن مرا به کارخانه لاستیک سازی اوزکادی می برد، جایی که شبکه سراسری و زیبایی تار عنکبوت ها تمام فضای مورد تصرف شان را به هم مربوط کرده بودند. شاید عنکبوت ها نیز همگام با کارگران در کارخانه سنگر بسته بودند!!

13 خرداد 1387/ سوم ژوئن 2008

* معمولاً به اتحادیه هایی گفته می شود که طبق سنت اتحادیه ای درصد ساله اخیر ایجاد شده اند و بنا برتعریفی که از خود دارند خود را واسطه بین کارگران و کارفرمایان در امور مربوط به مزد و تعرفه مزدی می دانند. در این اتحادیه ها کارگران تنها پرداخت کنندگان حق عضویت هستند و هیچ اشرفی براین ندارند که پول های پرداخت شده چگونه به مصرف می رسد. کنترلی بر سیاست های جاری و مناسبات رهبران آن ندارند. از آنان به عنوان لشکر پیاده نظام احزاب به ویژه احزاب سوسیال دموکرات در موقع انتخابات استفاده می شود. رهبران اتحادیه ها با حقوق های بالا و در مواردی در حد یک وزیر در مجموعه بوروکراسی حاکم قرار دارند و ارتباطات شان نیز با سیاستمداران و وزرا و وکلاست و گاه نیز لطف می کنند در مجامع کارگری چون روز اول ماه مه یا کنگره ها یا گردهمایی ها به ایراد سخنرانی می پردازند. سیستم اتحادیه هری است و انبوه کارگران

در پایه و روسا در راس هرم قرار دارند. مناسبات درونی آن سلسله مراتبی و از بالا به پایین است. روسا تصمیم می گیرند و به کارگران ابلاغ می کنند. در دهه جاری، میلیون ها تن از کارگران ناراضی اتحادیه را ترک کرده اند و اتحادیه های بزرگ کشورهای مختلف صنعتی با بحران مواجه شده اند.

یک هفته با کارگران اوزکادی مکزیک

آنچه در زیر می آید گزارشی است از مسائل کارگران کنسرن لاستیک سازی کنتیننتال که یکی از 5 کنسرن بزرگ دنیا در صنعت لاستیک سازی است. سفر همبستگی کارگران کنتیننتال مکزیک به آلمان بهانه ای برای برگزاری جلسات متعدد همبستگی کارگری در شهرهای مختلف شمال آلمان بود که از

23 آوریل تا 30 مه 2010 طول کشید. در این جلسات کارگران دو کشور از تجربه ها، دستاوردها و شکست های خود سخن گفتند که می تواند برای کارگران در کشور ما نیز شنیدنی و درس آموز باشد. کارگران هم چنین با علاقه در تظاهرات ضد تاسیسات اتمی نیز شرکت کردند. برای ورود به مطلب برای جلوگیری از تکرار به خوانندگان پیشنهاد می کنم که مطلب " یک روز بیشتر از کنتیننتال" را که برگردانی خلاصه از کتاب انریکه گومز دلگادو کارگر و عضو اتحادیه انقلابی- آن گونه که خودشان می گویند- و شورای کارخانه است، بار دیگر بخوانند.

روز جمعه 23 آوریل بعد از صبحانه از هانوفر بسمت لونه بورگ حرکت کردیم تا بتوانیم در گردهمایی ضد تاسیسات اتمی شرکت کنیم. نزدیک لونه بورگ با کاروانی مواجه شدیم که شامل تراکتورها، اتومبیل ها، کامیون ها و جمعیت زیادی از دوجرخه سواران بود که به همان مقصد پیش می رفتند. همه را به شیوه ای زیبا تزیین کرده بودند و خطرات وجود نیروگاه های اتمی، مراکز دفن زباله های اتمی و تاثیرشان را روی تخریب محیط زیست و زندگی انسان نشان می دادند و خواهان برچیده شدن تاسیسات اتمی در آلمان بودند. آن ها دو روز بود که در راه بودند و کسانی که می خواستند همراهی کنند به آن ها پیوسته بودند. از آن ها دور شدیم و به سمت شهر حرکت کردیم. در میدان اصلی شهر جمعیت زیادی حضور داشت. در یک طرف میدان، سن برای سخنرانان و گروه های موزیک آلترناتیو آماده شده بود و پیام ها خوانده می شد. در سر دیگر میدان آشپزخانه برای شرکت کنندگان دایر شده بود که غذای گرم و سرد ساده را سرو می کرد و استفاده از آن برای همه آزاد بود و اگر می خواستند می توانستند پولی در صندوق کمک که در گوشه ای قرار داشت بپردازند. قرار بود فردا در سالگرد انفجار نیروگاه چرنوبیل، تظاهر کنندگان مهمان و اهالی شهر به سمت کرومل که در آن یک نیروگاه اتمی بود که مدتی است معلق گذاشته شد و کار نمی کرد بروند و بین نیروگاه اتمی در برونزبوتل و کرومل و دور نیروگاه کرومل یک زنجیر انسانی تشکیل دهند که بنا به اخباری که فردا دریافت کردیم بسیار باشکوه و با شرکت 150.000 نفر انجام شد. پارچه نوشته های بسیاری وجود داشت با نقاشی های کمیک، تراکت و اعلامیه ها که پخش می شد. بعضی از این نوشته ها را می آورم: "انرژی اتمی؟ نه ممنون!" ، " ما حق یک زندگی سالم را داریم!" ، "من می خواهم با شما بدون وجود نیروگاه اتمی جشن بگیرم!" ، "ما خواهان متوقف ساختن نیروگاه های اتمی برای

همیشه هستیم!" ، "نیروگاه های اتمی باید فوراً جمع شوند!" ، "نیروگاه های اتمی باید متوقف شوند!"

نگرانی مردم بسیار بجاست. با وجود مراعات همه موارد ایمنی ای که در دسترس است مساله دفن زباله های اتمی به یکی از معضلات جامعه آلمان تبدیل شده است. یکی ازین مراکز دفن که در اعماق زمین است در نزدیکی هانوفر قرار دارد و معلوم شده است که میزان تشعشعات منطقه از میزان معمول بالاتر رفته است و ابتلا به سرطان به ویژه سرطان خون در کودکان افزایش یافته است و همین به بحث عمومی جامعه تبدیل شده است. قرار قبلی براین بود که تا سال 2025 کلیه نیروگاه های اتمی جمع شود و به جایش انرژی های آلترناتیو از جمله انرژی باد و انرژی خورشیدی به کار گرفته شود. جدید ترین نوع انرژی آلترناتیو هفته قبل در اطیش مورد آزمایش قرار گرفت و پاسخ مثبت داد. این انرژی از تبدیل مداوم آب نمک دار دریا به آب بی نمک و برعکس ایجاد می شود و می تواند تاثیر مثبتی داشته باشد. اما دولت جدید دوباره زمزمه ارزان بودن انرژی اتمی و تداوم استفاده از آن تا سال 2050 را پیش کشیده است البته رد پای کنسرن های بزرگ تولید کننده انرژی و منافعی که از آن ها عاید می شود در پس زمینه خود را نشان داده است. سال هاست که جنبش ضد اتم در آلمان فعال است و هر ساله در مسیر حمل زباله اتمی تظاهرات گسترده ای صورت می گیرد مخالفان خود را با زنجیر به ریل قطار می بندد و درگیری ها و دستگیری های گسترده رخ می دهد. برای من شرکت در این اکسیون بسیار مهم بود زیرا آن چه که در رابطه با انرژی هسته ای در ایران می گذرد، سرنوشت آتی مردم و کودکان آینده و خطری که آن ها را تهدید می کند و میلیاردها دلار در آمد نفتی ای که به جای آن که صرف بهبود زندگی توده های کارگر و زحمتکش شود صرف خرید تجهیزات اتمی می شود، فقر فزاینده توده ها، از دور خارج شدن تکنولوژی کهنه بدون جایگزینی و بیکاری توده ای کارگران، در همه ساعات زندگی دغدغه خاطر من است. بحث من داشتن یا نداشتن حق تکامل نیروی اتمی و انرژی هسته ای نیست. تنها حقی که برای من مطرح است حق داشتن یک زندگی شایسته انسانی بدون استثمار و بدون تبعیض برای آحاد جامعه است. به همین سبب معتقدم باید از امکانات موجود دیگر از جمله انرژی خورشیدی، انرژی باد و آب و یا آن گونه که از آن ها نام برده می شود از انرژی آلترناتیو دیگر استفاده کرد. استفاده از اتم همواره در حد انرژی اتمی که خود خطر آفرین است محدود نمی ماند و بدنبال آن

وسوسه استفاده از تسلیحات اتمی در جنگ قدرت جهان را به نابودی تهدید می کند که مبارزه با آن ضروری می شود. در مقاله ای در سال 2005 به ضرورت این مساله تاکید کرده ام: "برای مبارزه با خطر استفاده از سلاح اتمی که حتی استفاده صلح آمیز آن نیز امنیتی ندارد - چرنوبیل را بیاد بیاورید- مبارزه ای جهانی و همزمان در دو جهت لازم است. اول ممنوعیت ساخت و تحقیق در باره بمب های اتمی برای همه ی کشورها. از بین بردن تمام تسلیحات اتمی موجود در جهان بدون استثنا. ایجاد یک مرکز جهانی غیر وابسته به دولت ها برای تحقیق در باره استفاده صلح آمیز از تکنولوژی اتمی در مواردی که امکان دیگری برای استفاده موجود نباشد و پاسخگو بودن آن نهاد به مردم جهان در برابر وظیفه ای که به عهده گرفته است. دوم مبارزه ای جهانی برای براندازی سیستمی که عامل همه ی بی عدالتی ها، نابرابری ها، جنگ و کشتار و نابسامانی هاست."*

عصر جمعه لونه بورگ را به مقصد "گرده" یک منطقه بیلاقی که در آن یک مرکز فرهنگی برای انجام سمینارها و گردهمایی ها وجود دارد که در سابق محل اطراق در شکارگاه سلطنتی بود، ترک کردیم. شب تنها به معرفی شرکت کنندگان و آشنایی گذشت. صبح شنبه ابتدا یکی از کارگران فولکس واگن در رابطه با دو مساله اول بحران در صنعت اتومبیل و لاستیک سازی و امنیت اجتماعی، دوم تجربیات اداره جمعی کارخانه ها و همبستگی کارگری در نئولیبرالیسم، انتقال تجربه و چگونگی همکاری در آینده صحبت کرد. در بخش اول مساله اضافه تولید و سرریز آن را مطرح کرد که با وجود آن، چنان که اعلام شد باز می خواهند تعداد اتومبیل را به دو نیم میلیون برسانند. در رابطه با نقش اتحادیه ها و همگامی آن ها با کارفرماها و احزاب حاکم صحبت شد و این که اتحادیه ها در کاهش غیرقابل باور دستمزدها در این سال ها با کارفرماها همراهی کرده اند. از آغاز قرن که حمله مستقیم به امکانات و دستاوردهای اجتماعی طبقه کارگر آغاز شد، اتحادیه ها هیچ کوششی برای مقاومت در برابر آن نکردند. به همین سبب سرمایه تمام هم خود را بکار برد تا کارگران کارخانه های خوب ارگانیزه شده را تحت فشار قرار دهد از جمله آن ها اپل بوخوم بود که به دلیل مقاومتشان در مقابل کنسرن ایزوله شدند. عده زیادی را اخراج کردند بعد کارخانه را به اتریش منتقل نمودند و حمایتی از کارگران به عمل نیامد. جدیداً قراردادی را برای کاهش دستمزد ها و کاهش تعداد کارگران بمیزان 10٪ امضا کرده اند. ترس از اخراج تهدیدی بزرگ است زیرا بعد از

اخراج تنها یک سال بیمه بیکاری پرداخت می شود و سپس کارگران اخراجی به خیل بیکاران قانون هارتس 4 پرتاب می شوند که در نتیجه آن اول باید آنچه را طی مدت کارشان بافته اند پنبه کنند اگر خانه یا ماشینی دارند بفروشند و بخورند تا بعد پول بخورو نمیری با کارهای ساعتی یک یورو به آن ها بدهند. الان 6 میلیون نفر یا 10٪ نیروی کار در چنین وضعیتی قرار دارند. در کل بازار کار وضع به این صورت است: در کارگاه های بزرگ دستمزدها خوب است و آن ها به بقیه توجهی ندارند و همبستگی نشان نمی دهند. در بخش عمومی بیکاری توده ای وجود دارد و وضعیت کارگران خارجی و کارگران غیرقانونی اسفبار است. قانون هارتس 4 که منجر به پول بیکاری 2 و کارهای یک یورویی شد و در زمان حکومت ائتلافی احزاب سوسیال دموکرات و سبز ارائه و به تصویب رسید در آن زمان مورد تایید اتحادیه ها قرار گرفت. در سال 2003 چپ ها سعی کردند در شرق آلمان ساعات کار را کاهش دهند و دستمزدها و ساعات کار خود را با غرب آلمان برابر کنند اما خواسته آن ها بر اثر همراهی اتحادیه با دولت به شکست انجامید. حتی وقتی اتحادیه اعتراضی را سازمان دهی می کند فقط برای مطرح شدن است و دنبال آن را نمی گیرد. اتحادیه های آلمان از مزدهای پایین در اروپا و آلمان حمایت کردند و می کنند. دولت ها سعی می کنند با بین المللی کردن بحران، به بهانه جنگ به آن غلبه کنند. آلمان در جنگ عراق شرکت می کند و اتحادیه از این سیاست دولت سوسیال دموکرات حمایت می کند. در پایان راه حلی که چپ ها ارائه می دادند کاهش رادیکال ساعات کار بدون کاهش دستمزدها و جهت گیری رادیکال اتحادیه ها، و تبدیل صنایع به صنایعی که تولیدات مورد نیاز را تولید کنند و در توضیح، این امر را منوط به طرح های اجتماعی می دانستند و به نقش جنبش های اجتماعی تاکید می کردند. اما خبری از جنبش ضد سرمایه داری کارگری و امحاء سرمایه داری در میان نبود و تا آن جا که من در بیشتر ارتباطاتم با نیروهای چپ آلمان فهمیده ام سوسیالیسم برای شان چیزی شبیه سرمایه داری دولتی بلوک شرق سابق است.

مکزیکي ها معتقد بودند که اتحادیه ها و به ویژه اتحادیه درمکزیک فاسد اند و با حکومت و بر علیه کارگران اند. آن ها تشکل خود را اتحادیه انقلابی نام نهاده اند و زمانی که من پرسیدم چرا برای تشکل آلترناتیو خود دوباره نام اتحادیه را که بدنام هست انتخاب کرده اید و مثلاً چرا شورا را انتخاب

نکردید؛ کمی شورا برای شان تازه بود و گفتند که در مکزیک کسی از آن حرف نمی زند و آن را نمی شناسند. زمانی که من در مورد اتحادیه و انحراف آن اندکی بعد از تشکیلش حتی در زمان مارکس بحث کردم و برخورد مارکس را در رابطه با اتحادیه ها در مصاحبه اش با اتحادیه متال هانوفر و برخوردش با نظرات لاسال بعنوان یکی از موسسان اتحادیه در آلمان را توضیح دادم و درباره این که اتحادیه ها هدف اصلی مبارزه طبقه کارگر را که امحاء سیستم کار مزدی است فراموش کرده اند و تنها به موارد کوچک که البته هم باید به آن پرداخت مشغولند و تاثیر نظرات لاسال در انحراف جنبش کارگری و نقش منفی اتحادیه ها در مقاطع سرنوشت ساز در آلمان صحبت کردم یکباره جو سنگین شد و به نظرمی آمد که خوششان نیامده یک غیر آلمانی این بحث ها را پیش کشیده است گرچه خودشان هم به عنوان چپ اتحادیه ای این انتقاد ها را اما نرم تر بیان می کنند. به دنبال این جو خواسته شد که تنها هر نفر 5 دقیقه وقت برای صحبت داشته باشد که من بحث خود را ناتمام گذاشتم اما در پایان بحث با گرفتن یک وقت دیگر نظرات انگلس، گرامشی و لنین و نحوه برخورد آن ها با اتحادیه ها را مطرح و دوباره به نقش منفی اتحادیه ها در جنبش کارگری و خلع سلاح کارگران در مبارزه ضد سرمایه داری با ذکر مثال های ملموس تاریخی در آلمان اشاره کردم.

سپس یکی از کارگران بیکار شده کنتیننتال در هانوفر صحبت کرد و مشکلاتی که کارگران با آن مواجه اند از جمله عدم امنیت شغلی، کاهش دستمزدها، اخراج ها و انتقال کار به کشورهای با نیروی کار ارزان را مطرح کرد. در این بخش من توضیحاتی در مورد ایران خودرو و کیان تایر و وضعیت کارگران آن ها دادم و خواستار همبستگی آن ها با کارگران ایران و ایجاد ارتباط متقابل بینابین شدم که کارگران مکزیکی بسیار استقبال کردند. در ادامه پابلو کارگر اخراجی کارخانه جنرال تایر سن لوئیز پوتوسی که توسط کنتیننتال خریده شده است صحبت کرد. وی گفت که مشکل کارگران این جا این است که دولت پروژه رفرم بازار کار را بعنوان راه حل همه مشکلات پیش کشیده است. این ایده چنان که معمول است، فشار بر کارگران را برای جلب سرمایه گذاری های خارجی بسیار بالا برده است. وی توضیح داد که در این جا تعرفه مزدی وجود ندارد اما اتحادیه ای داریم که برخلاف اتحادیه های مکزیکی که فاسدند و در جانب کارفرماها هستند، از طرف کارگران انتخاب شده است و با کارگران همراه است و علیه کارفرما و برای

تعیین تعرفه شکایت کرده است. هم چنین صندوقی درست کرده که کارگرانی که کار می کنند درصدی از حقوق خود را برای کارگران اخراجی می دهند و ما کارگران اخراجی ماهانه با این پول زندگی می کنیم و با کمک اتحادیه انقلابی مان، برای حمایت و هم بستگی با کارگران سایر کارخانه ها که در شرایط سخت و خطر اخراج قرار دارند یا در اعتصاب هستند، فعالیت می کنیم. این کار تاثیر زیادی بر روحیه کارگران می گذارد و در مقابل فشار کارفرمایان را علیه کارگران بالا می برد ولی ما از طرف سایر رفقای کارگرمایان حمایت می شویم. بدون این همبستگی کارگری ما قادر به ادامه زندگی و ادامه مبارزه نبودیم. من با خود فکر می کردم اگر این همبستگی در ایران نیز ابعاد گسترده ای پیدا می کرد، آن هایی که کار می کنند، آن هایی که شرایط بهتر کاری دارند اگر نه ضرورتاً" به صورت مالی- البته اگر یک صندوق کمک کارگری در بین کارگران بود عالی می شد- به هر شیوه دیگری از رفقای بیکار خود، از رفقای کارگر اعتصابی، از آن هایی که در خطر اخراج قرار دارند، آن هایی که به عدم پرداخت دستمزدهای خود اعتراض دارند و از رفقای در بند خود حمایت می کردند چه نقش مهمی در پیشبرد مبارزات کارگران داشت.

سپس انریکه از کارخانه اوزکادی شروع به صحبت کرد و گفت مساله بحران جهانی یک بحران مزمن است و نباید دنبال نجات سرمایه داری بود بلکه هدف باید علیه سرمایه باشد. متأسفانه اتحادیه برخلاف این حرکت می کنند و نقش منفی دارند. صبح روز یکشنبه به نام انتقال تجربه و همبستگی نامیده شده بود و به کارگران مکزیکی اختصاص داشت تا از تجربه خود بگویند. روستنو عضو شورای کارخانه اوزکادی که پس از 3 سال مبارزه و اعتصاب به تصرف کارگران درآمده توضیح داد که شرایط امروز در کارخانه شان که به شکل تعاونی درآمده چگونه است. گفت که تعاونی در دست کارگران و کنترل آن هاست. همه تصمیم ها جمعی گرفته می شود. انتخابات مستقیم اما با رای مخفی است. هر ماه یک مجمع عمومی تشکیل می شود و در آن نتایج تولید و مسایل مالی تعاونی مورد بحث قرار می گیرد. از طرف دولت فشار بسیاری روی ماست. کوشش دارند کار ما را خراب و فعالیت ما را متوقف کنند و علتش هم این است که سایر مراکز کارگری چشم به ما دارند و موفقیت ما برای مبارزه آن ها اهمیت بسیاری دارد. تصمیم گیری ها توسط کارگران انجام می شود. بعضی ها آمادگی و اطلاعات لازم را ندارند اما همه ما در حال یادگیری هستیم. ما مشاوران

خوبی از فعالین کارگری داریم. مشکلات مالی برای سرمایه گذاری های جدید وجود دارد که گاهی کار ما را ترمز می کند ولی با وجود این در سال 2009 توانستیم 7 میلیون سرمایه گذاری جدید داشته باشیم. هدف ما از تولید تامین یک زندگی بهتر برای کارکنان است. کارخانه ما یکی از موارد در صنایع لاستیک سازی است که کارگران درآمد خوبی دارند. در مورد استخدام کارگران زن هم اقداماتی انجام دادیم و اکنون 10 تا 15 زن کارگر در بخش تولید و تعدادی دیگر در بخش اداری داریم. چون به هنگام بازنشستگی سطح دستمزد پایین می آید در فکر این مساله هستیم و باید ببینیم که چه باید کرد تا فشار بر خانواده های آن ها کمتر شود به همین سبب سعی داریم یک بیمه عمر خوب برای کارگران برقرار کنیم. سعی می کنیم برای کمک به این امر کارگران جدید را در وهله اول از خانواده های کارگرانی که در اعتصاب سه ساله شرکت داشتند انتخاب کنیم و در مرحله بعد از افراد خارج از خود تعاونی تامین کنیم. برای ما مهم است که جهت گیری دموکراتیک خود را حفظ کنیم. برابر بودن دستمزد ها خوب است اما گاه افرادی پیدا می شوند که شرایط تکنیکی بهتری دارند و دلخور می شوند که دستمزدهای همه یکسان است. آن ها دوران اعتصاب و مصائبی را که ما همه با هم داشتیم فراموش می کنند. اما کار چنان هم راحت نیست. مشکلاتی هم داریم. مساله آموزش افراد، آموزش برخورد دموکراتیک و مساله کمک به سایر کارگاه ها و سازمان ها و حمایت از سایر جنبش ها. بعضی ها برخورد خودخواهانه می کنند و همه چیز را برای خود می خواهند و مخالف کمک به دیگران هستند. خوشبختانه مخالفین راست درون اتحادیه بین 30 تا 50 نفرند که 5٪ را تشکیل می دهند و قدرت سیاسی ندارند و مورد علاقه بقیه نیستند. تا سال 2009 ما سودی نداشتیم اما در نشست قبلی 5 میلیون پزو سود بین اعضای تعاونی به نسبت مساوی تقسیم شد. در مجموع ما می خواهیم که شرایط کار و زندگی را بهتر کنیم. همبستگی داخلی و بین المللی را حفظ کنیم. آموزش داخلی و جهت گیری سوسیالیستی را تقویت کنیم. تا کنون ما یک مرکز فرهنگی و تفریحات سالم درست کردیم. قصد ساختن یک تعاونی مصرف برای کارکنان را داریم. 50٪ مخارج تحصیل دانشجویان کارمندان کارگران را تعاونی می پردازد. اکنون در کارخانه ما 741 نفر کار می کنند که همه دارای بیمه بازنشستگی خوب دولتی هستند و همانطور که گفته شد در فکر یک بیمه خصوصی اضافی برای جبران کاهش دستمزد

هستیم. ما با جنبش های اجتماعی و کارگران اعتصابی کارخانه های دیگر از جمله پوتوسی همبستگی اعلام کردیم و در حد توانمان به آن ها کمک می کنیم. ما برای کارمان از فضای اقتصادی جهانی از جمله از اختلاف بین آمریکا و چین استفاده کردیم. زمانی که آمریکا بر واردات چینی تا سال 2012، 12٪ مالیات گذاشت ما ازین فرصت برای فروش تولیدات خود استفاده کردیم زیرا 70٪ صادرات ما به بازار آمریکاست. تا کنون شورای رهبری تعاونی TRADOC ترادوک خوب عمل کرده است اما باید نیروهای جوان را برای آینده فراهم کرد. نیروهایی که مثل ما تجربه اعتصاب سه ساله را ندارند. باید برای آن ها این گذشته، آگاهی و دیدگاه سوسیالیستی آموزش داده شود. تدارک و گسترش ارتباط جنبش کارگری با جنبش اجتماعی برای ترادوک بسیار مهم است. شرایط سیاسی در مکزیک شدیداً بد است. جنبش های اجتماعی جدا جداست و نمی توانند با هم کار کنند. تعاونی ما و خروس تورس رهبری آن در جامعه مکزیک شناخته شده است و دید خوبی نسبت به ما وجود دارد که باید از این جنبه برای اتحاد جنبش های اجتماعی باهم و با جنبش کارگری استفاده کنیم. ما به تکنولوژی جدید نیاز داریم. ما می خواهیم بازارهای جدیدی در آمریکای مرکزی پیدا کنیم تا از وابسته بودن به بازار آمریکا خلاص شویم. بسیاری از تولیدات ما در خودروهای ارتشی به کار گرفته می شود. ما در فکر تولید الترانائبو هستیم تا حاصل کار ما در خدمت نظامی گری و جنگ به کار گرفته نشود ولی در حال حاضر قدرت این کار را نداریم. در رابطه با محیط زیست و کاهش تولید اقداماتی کردیم به نحوی که اکنون از آن کارخانه کثیف و دودزا و پرسرو صدا محیطی آرام و تمیز ساخته ایم. امید ما به مبارزه برای بقا و رشد است که چشم انداز آینده را برای ما تصویر می کند.

با مرور به آن چه که رفقای کارگر مکزیک می گویند می بینیم که آن ها توانسته اند قدرت متحد طبقاتی را علیه یکی از بزرگترین کنسرن های بین المللی لاستیک اعمال کنند و با حمایت و همبستگی با سایر کارگران و جنبش اجتماعی در مکزیک و حمایت از جنبش کارگری در جهان از جمله در آلمان و فرانسه و آمریکا گام هایی در اتحاد طبقه کارگر جهانی بردارند. تضمین شغلی و آینده ای بهتر برای کارگران شاغل در کارخانه بوجود آورند. با سیستم اداره جمعی کار در تعاونی خود دخالتگری فرد فرد کارگران را در امر تصمیم گیری، تولید، مالی و سایر فعالیت ها امکان پذیر سازند. برای بالا بردن آگاهی های سیاسی کارگران جهت اطلاع از ابعاد

استثمار موجود در نظام سرمایه داری و جهت گیری به سمت سوسیالیسم قدم هایی مثبت بردارند. این چیزی است که باید توجه هر کارگری را جلب کند. آن ها را به قدرت همبستگی و هم گامی طبقاتی رهنمون سازد و امکان تصمیم گیری در موارد مشابه شرایط کارگران ازکادی را برای تصرف کارخانه و ادامه کار و تامین آتیه خود و فرزندان خود را فراهم آورد. ظهر یکشنبه سمینار بعد از بحث های طولانی و خوب و تبادل نظر ها پایان یافت. سه شنبه شب را در جلسه ای دوستانه گذراندیم و روز چهارشنبه در جلسه گفتگوی خصوصی و تبادل اطلاعات کارگران مکزیکی با یکی از کارگران شاغل کنتیننتال هانوفر روز خوبی را پشت سر گذاشتیم. حقایق را شنیدیم که دردناک بود و به ضرورت همبستگی کارگری تاکید شد. دوست آلمانی مان از شرایط کار در کارخانه صحبت کرد: شرایط کار بسیار بد است. باید در سه شیفت مختلف صبح، عصر و شب کار کنیم. شدت کار آن قدر بالاست که لحظه ای نمی شود کار را رها کرد به همین سبب میزان تولید بسیار بالاست و آلمان مقام اول صادرات را بدست می آورد. کار به صورت اکوردی و داری زمان خاص است که طی آن باید به پایان برسد. یعنی کارگران حتما باید کار را تمام کنند. قبلا اگر این کار به خوبی پیش می رفت و کسی از مرخصی بیماری هم استفاده نمی کرد بعنوان پاداش مختصر پولی داده می شد. این پول مختصر سبب می شد که کارگران حتی بیش از انتظاری که از شیفت کاری می رفت تا 20٪ بیشتر تولید کنند یعنی خود فشار کار برخورد را بالا می بردند. علتش این است که سطح دستمزد در آلمان پایین است. دیگر سالانه دستمزدها افزایش نمی یابد بلکه اگر کار خوب باشد و این خوب بودن را هم خودشان تعیین می کنند یکبار مبلغ 200 تا 700 یورو به کارگران می پردازند. در شیفت شب ساعت 3 صبح مدیر تولید و یکی از اعضای شورای کارگاه برای کنترل به کارگاه می آیند تا کسی جرات یک لحظه استراحت را بخود ندهد. با وجودی که کمک های حمایتی اجتماعی که حاصل مبارزات گذشته کارگری است وجود دارد اما کارگران به طور وحشتناکی از ازدست دادن کارشان می ترسند و به همین سبب محافظه کار شده اند. ترس از اعتصاب و از دست دادن کار بسیار بالاست. کنسرن شیوه جالبی را برای راحت کردن کار و خلاصی خود از همبستگی کارگری انتخاب کرده است به این طریق که یک کنسرن را به چند شرکت مستقل تبدیل کرده است تا وقتی در یکی را می بندد مورد اعتراض سایر کارگران قرار نگیرد. اتحادیه های آلمان هم فاسدند آن ها منافع خود را در نظر دارند

و اگر جایی هم کاری انجام می دهند بخاطر این است که دستگاه عظیم و طویل اتحادیه با پول عضویت ما می چرخد و بیکاری ما منافع آن ها را به خطر می اندازد. به طور مثال رئیس اتحادیه شیمی که ما عضو آن هستیم ماهیانه بیش از 17000 یورو حقوق می گیرد اما ما کارگران با وجودی که هفته ای اغلب 7 روزه کار می کنیم برای تامین زندگی خود و خانواده مان لنگ هستیم. کنگره اتحادیه ها هم دموکراتیک نیست. ما حتی به وکلای اتحادیه هم اعتماد نداریم و وقتی دچار مشکل می شویم سعی می کنیم خارج از اتحادیه وکیلی را پیدا کنیم که از منافع ما دفاع کند که معمولاً وکلای چپ هستند. در پاسخ به سؤال من در رابطه با سازمان یابی الترنتایو غیر اتحادیه ای، می گوید که این کار بسیار مشکل است. انگیزه آن بین کارگران درون اتحادیه وجود دارد اما چون چپ در آلمان ضعیف است سازمان دهی شورایی مشکل است. اکنون کارگران چپ در درون اتحادیه وجود دارند و سعی خود را هم می کنند اما ساختار اتحادیه آن قدر گسترده و پیچیده است که رخنه از درون در آن و تغییر آن هم مشکل است. اگر اتحادیه بفهمد که عضوی ارتباطات دیگری برای نزدیکی کارگران باهم دارد او را زیر فشار می گذارد. مرتب جای کارش را عوض می کنند تا در ارتباطاتش ایجاد مشکل کنند. بحث و گفتگو با آرزوی امکان ارتباطات بیشتر و همبستگی متقابل پایان یافت.

پنجشنبه شب را در جلسه بحث و گفتگویی که اتم هانوفر تحت عنوان اقتصاد همبستگی ترتیب داده بود شرکت کردیم و روز جمعه 30 ماه مه کارگران آلمان را به قصد مکزیک ترک کردند. آن ها همبستگی خود را با کارگران ایران در مبارزه شان علیه اختناق سرمایه در ایران اعلام کردند و خواستار ارتباط بیشتر بینا بین شدند

دوم ماه مه 2010

این مطلب قبلاً در سایت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری چاپ شده است .

توضیح تکمیلی: مساله تعاونی های کارگری و خود مدیریتی سابقه ای طولانی در جنبش کارگری دارند و همراه با رشد جنبش کارگری مطرح شدند. گروه های کارگری سعی کردند با ایجاد تعاونی های تولیدی از شرایط وحشتناک کار و زندگی در سیستم سرمایه داری بعنوان کارگر مزدی فرار کنند. و این عملی در دفاع از خود برای بقا بود. گاه این تجربه با موفقیت

خود توانست به عنوان یک تجربه اجتماعی مطرح شود و کارگران دیگر را در نقاط و کشورهای مختلف به تجربه ای دیگر بکشاند. اما در اکثریت موارد تغییرات ایجاد شده در آن جنبه منفی پیدا کرد. زمانی که توانستند جای پای در بازار آزاد پیدا کنند مجبور به پذیرش قانون آن شدند و برای این که بتوانند رقابت کنند خود به استئمار کارگران پرداختند. دیگر دموکراسی کارگری و دموکراسی محل کار با پذیرش کارگران جدید که عضو تعاونی نبودند کارکرد خود را از دست داد. به همین دلیل گرچه هنوز هم تعاونی در مواردی ویژه مثل آن چه که در مکزیک و آرژانتین و برزیل رخ داد هم چنان بعنوان شیوه ای برای دفاع از خود و ادامه بقا کارکرد دارد اما نباید آن را جانشین مبارزه برای مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و کارخانه ها و شرکت ها و کل اقتصاد نمود و ساده لوحانه باور کرد که با گسترش تعاونی ها بشود سرمایه داری را تدریجا تغییر داد. از نظر تاریخی ایجاد تعاونی به سال 1830 برمی گردد. اولین تعاونی کارگری توسط کارگران کلاهدوز، نانوائی ها و نخ ریشان ایجاد شد. در آلمان مساله تعاونی های تولیدی کارگری یکی از تم های بحث کنگره عمومی کارگران در سپتامبر 1848 بود. در 1863 فردیناند لاسالی ایجاد تعاونی های کارگری با اعتبارات دولتی را برای کارگران مطرح کرد که مورد انتقاد واقع شد. در فرانسه با انقلاب کارگری کمون پاریس کارگاه ها به تعاونی های کارگری تبدیل شدند. این حرکت با سرکوب کمون اما از بین نرفت و در نقاط مختلف اروپا از جمله ایتالیا، اسپانیا، بریتانیا، آلمان، یوگسلاوی، ایالات متحده آمریکا و در سال های اخیر در آمریکای لاتین دنبال شدند.

در یوتوپ زیر بخش هایی از مبارزات کارگران مکزیک به نمایش گذاشته شده است.

<http://visions-of-labour.org/topic.php?clipId=306&Viam=Topic>
فیلم "Die Spur der Reifen" ("La Huella de los Neumáticos") (رد پای چرخ ها)

را که میسائیل انگر در سال 2009 در رابطه با مبارزات کارگران اوزکادی تهیه نمود در فستیوال بین المللی فیلم های مستند در مکزیکوسیتی در بخش "جنبش های اجتماعی" بین 38 فیلم جایزه اول را از آن خود کرده است.

http://www.contraelsilencio.org/encuentroVI/html/sexta_encuentro/segunda_parte/ganadores_ms.html

*- مویه برهیروشیما، مویه برجنایات سرمایه داری است! ، فریده ثابتی،
اوت 2005

بار دیگر با کارگران تعاونی ترادوک Tradoc) (وزکادی/کنتیننتال سابق)

خوش آمدید به کارخانه ای که کارفرما ندارد!
ساعت 8 شب روز چهارشنبه 20 اکتبر 2011 از مکزیکو سیتی برای دیدار از کارگران و کارخانه ترادوک عازم گوادالاخارا Guadalajara شدیم. شام را با تعدادی از کارگران در یک رستوران با غذاهای سنتی مکزیکی، مهمان کارخانه بودیم. برای خواب به محلی نزدیک کارخانه برده شدیم که شبیه یک مهمانسرای کوچک و متعلق بیکی از کارگران بود. همه وسایل تمیز و نو بود اما صبح روز بعد من مثل کودکانی که سرخک گرفته باشند شده بودم. پشه ها تمام صورتم را گزیده بودند بدون این که خارش یا سوزشی داشته باشد.

برای صبحانه به سمت کارخانه حرکت کردیم. روی تابلوی ورودی نوشته شده بود " این جا کارخانه ای است که کارفرما ندارد ". محیطی بود بسیار تمیز و دوستانه. در سمت چپ در ورودی، ساختمان کارخانه با یک کیلومتر طول قرار داشت. جایی که زمانی 3 سال تمام کارگران و خانواده هایشان و حامیانشان برای جلوگیری از خروج ماشین آلات و تجهیزات کارخانه،

بیست و چهارساعته و در تمام لحظه ها از آن چون مردمک چشم خود نگاهیانی کردند.

سمت راست در ورودی شکلی تپه وار داشت که ابتدای آن باغچه سراسری شبیداری بود که در نقاطی با پله به قسمت بالا وصل می شد. بعد از آن یک پیاده رو قرار داشت و اتاق هایی در طول پیاده رو که شامل آرشیو، آشپزخانه و اتاق جلسات و سمینار و دستشویی ها و حمام بود. تعدادی از کارگران که در شیفت کاری نبودند، کارگرانی از گروه های کاری مکانیک، حل و فصل مشکلات و گروه مراقبت، کارگرانی از اتحادیه مستقل کارخانه لاستیک سازی کنتیننتال سن لوئیس پوتوسی، چند کارگر از اتحادیه کارگران کارخانه اتومبیل سازی هوندا و کارگران جنرال تایر در سمینار حضور داشتند. از مکزیکو سیتی نیز فرانسیسکو، ویلی، انریکه و ماریا آمده بودند. کارخانه منتظر ما بود. صبحانه آماده و در گوشه اتاق قرار داشت و سلف سرویسی بود.

ابتدا افراد شرکت کننده به هم معرفی شدند. سپس روسنتو Rocento توضیحاتی در باره تاریخچه کارخانه و اتحادیه داد که خلاصه صحبت های او بشرح زیر است: " کارخانه در سال 1921 برای تولید کفش پلاستیکی تاسیس شد. سپس در سال 1931 به طرح شماره یک اوزدکای تبدیل شد. طرح دوم در سال 1953 در مکزیکوسیتی بود. در سال 1954 چرخه تولید کارخانه به تولید لاستیک دوچرخه و وسایل حمل و نقل تغییر کرد که طرح سوم بود. در طرح چهارم با سرمایه گذاری های جدید، کارخانه بصورت بزرگترین کارخانه لاستیک سازی آمریکای لاتین در آمد 1971. در سال 1991 کارلوس اسلیم بزرگترین سرمایه دار مکزیک با نام گروه کارسو Carso کارخانه را خرید و همکاری با کنتیننتال آلمان را آغاز کرد. در سال 1998 کنتیننتال با خرید سهام اسلیم و جنرال تایر مالک کارخانه شد. کارخانه تا دسامبر 2001 کار می کرد. مدرنیزه شده بود و رکورد تولید را داشت اما با وجود این کارفرمای آلمانی تصمیم به تعطیل کارخانه و انتقال آن به جایی دیگر را گرفت. این سرگذشت کارخانه از جانب کارفرماها بود.

از جانب کارگران فعالیت ها این گونه پیش می رفت: در فاصله سال های 1931 تا 1935 کارگران شروع به سازماندهی خود کردند. به نحوی که در آوریل 1931 اتحادیه کارگری اوزکادی اعلام موجودیت کرد. کارفرما

اما اتحادیه را برسمیت نشناخت و کارگران عضو اتحادیه را اخراج کرد. برای حمایت از کارگران اخراجی همه کارگران دست به اعتصاب زدند و کار را تعطیل کردند. اعتصاب تا ماه ژوئیه ادامه داشت. در 17 ژوئیه کارگران اعلام اعتصاب غذا کردند. بالاخره کارفرما مجبور به تسلیم شد و " اتحادیه سرخ " (خودشان می گویند) را به رسمیت شناخت و کارگران به کار برگشتند. این دوران خوش زیاد به درازا نکشید. کارفرما در مقابل به ایجاد اتحادیه وابسته بخود و کارفرما دوست اقدام کرد و اتحادیه مستقل کارگری را تحت فشار قرار داد. درگیری بین دو اتحادیه و ایجاد تفرقه بین کارگران چهار سال تمام ادامه داشت. هردو اتحادیه سعی در جلب کارگران بسمت خود داشتند؛ یکی با مزایایی که کارفرما قولش را می داد و دیگری با تکیه بر همبستگی کارگری و پیشبرد مبارزه طبقاتی.

22 نوامبر 1932 کارفرما اعلام کرد که بعضی از موارد تعرفه مزدی پیشنهادی اتحادیه را نمی پذیرد. در تقابل با این تصمیم کارفرما، کارگران از حق خود برای اعتصاب بعنوان اعتراض استفاده کردند. کارفرما برای ایجاد دودستگی بین کارگران و با اطمینان از موفقیت اتحادیه وابسته بخود، اعلام کرد که از کارگران نظر خواهی شود تا براساس آن فقط یک اتحادیه در کارخانه عمل کند و رسمیت داشته باشد. رای گیری در 18 جولای 1934 انجام شد و در مقابل بهت کارفرما اتحادیه مستقل با کسب 52% آرا پیش افتاد و اتحادیه وابسته به کارفرما مجبور به کنار کشیدن شد.

در سال 1935 همه کارگران با هم توافق کردند و سندیکای دموکراتیک ملی انقلابی SNRTE کارگران اوزکادی را تشکیل دادند که در مقابل فشار کارفرما از حمایت کارگران برخوردار بود. در همین سال اتحادیه مستقل رسمی شد و آن ها کارگران سایر کارخانه های لاستیک سازی را مورد حمایت قرار دادند و سپس باهم اتحادیه متحد کارگران لاستیک سازی مکزیک را ایجاد کردند و به تنظیم تعرفه مزدی برای این بخش پرداختند. در سال 1936 تعدادی از کارگران این اتحادیه داوطلبانه در جنگ داخلی اسپانیا علیه فاشیسم ژنرال فرانکو شرکت کردند.

اتحادیه SNRTE از 1935 تا 2005 با حمایت کارگران و در دفاع از منافع کارگران فعال بود تا این که در سال 2005 کارگران کارخانه لاستیک سازی اوزکادی بعد از یک اعتصاب و اشغال سه ساله کارخانه، با تشکیل تعاونی ترادوک و خود مدیریتی به دخالت کارفرمای آلمانی پایان

دادند و خود سرنوشت کار خود و کارخانه را بدست گرفتند. کارگران در مبارزات خود به طور غیر مستقیم از حمایت و کمک های احزاب کمونیست برخوردار بودند ". بعد از صحبت های روستو از تعاونی ترادوک، ویلبالدو گومز زوایا Willebaldo Gomez Zuppa نفر اول از سمت چپ در تصویر بالا، با اسم مخفف ویلی بحثی را در رابطه با صنعت اتومبیل سازی ارائه داد که خلاصه آن بشرح زیر است:

" صنعت اتومبیل سازی بیش از سایر صنایع خصلت جهانی پیدا کرده است و تولید آن دائما رو بتزاید است بنحوی که رشد سالانه تولید اتومبیل در آمریکا، اروپا و مکزیک 5% است. کل تولید اتومبیل از 58/4 میلیون در سال 2000 به 77/6 میلیون اتومبیل در سال 2010 رسیده است. میزان تولید اتومبیل در فاصله سال های 2005 تا 2010 در اروپا 11/9 میلیون، در ژاپن 10/7 میلیون، در چین 5/7 میلیون، در مکزیک 1/8 میلیون و در ایران 817000 اتومبیل بوده است. تولید ایران در فاصله این 5 سال دوبرابر شده است. از نظر تعداد اتومبیل تولید شده، ژاپن مقام اول را دارد و بعد از آن به ترتیب جنرال موتورز، فولکس واگن، هیوندای، فورد، نیسان، پژو، رنو، فیات، دایملر و . . . قرار دارند. در آسیا انواع جدیدی از اتومبیل ارائه شده است که بیشتر در کشورهای چین و هند بوده است و سه مولتی هندی چینی پدید آمده است. در حالی که رشد متوسط تولید اتومبیل در جهان 6/3% بوده است، چین رشدی دو رقمی برابر با 28% در تولید اتومبیل داشته است و بتدریج به یک قدرت صادراتی اتومبیل تبدیل شده است به نحوی که در سال 2010 در چین، 136 هزار اتومبیل بیشتر از ایالات متحده آمریکا تولید شده است و جالب این است که همه اتومبیل های تولید شده بفروش می رسند.

امروزه در صنعت اتومبیل سازی سعی می شود تا از وزن اتومبیل کاسته شود تا مصرف انرژی پایین بیاید. برای این منظور از مشتقات پلاستیک به جای متال در ساخت اتومبیل استفاده می شود. هم چنین صنعت اتومبیل سازی برای کاهش هزینه تولید به طور گسترده به کارگاه ها و صنایع جنبی وصل می شود و بسیاری از کارهایی را که قبلا در خود کارخانه انجام می شد به آن ها سفارش می دهد. این کارگاه ها به مکیلا یا مکیلا دورا* معروفند، کارگاه های کوچکی هستند که معمولا در مناطق آزاد تجاری قرار دارند. شرایط کار در آن ها بسیار بد است و شدت استثمار کارگران که

معمولا تحت پوشش قوانین کار نیستند و حق و حقوقی ندارند، بشدت بالاست.

این که چرا صنعت اتومبیل سازی به مکزیک توجه نشان می دهد به دلایل زیر است:

وجود اتحادیه های کارفرما دوست

هم چنین عدم وجود اتحادیه در بسیاری از کارخانه ها

ثبات سیاسی در کشور که برای حضور سرمایه های خارجی انگیزه و علاقه ایجاد می کند

و بلاخره وجود یک نیروی کار ورزیده در مکزیک

گذشته از موارد بالا، نزدیکی مکزیک به بازار آمریکا که مصرف کننده بزرگی است. این نزدیکی هزینه سرانه تولید اتومبیل را در مکزیک پایین می آورد. در حالی که برای حمل اتومبیل از مثلا چین به آمریکا هزینه بالای حمل با توجه به مسافت طولانی بین محل تولید و مصرف، هزینه تولید و در نتیجه قیمت بازار را بالا می برد. دلیل دیگر جذابیت مکزیک، دولتی بودن بسیاری از کارگاه هاست که از پرداخت مالیات معاف می شوند. گذشته از این دلایل، سیستم آموزشی در مکزیک، در جهت منافع شرکت های بزرگ تنظیم شده است و سیستم اقتصادی لیبرال مکزیک، بدلیل معافیت های مالیاتی برای جلب سرمایه خارجی، جاذبه ایجاد می کند. دستمزدهای پایین کارگران این جاذبه را دو چندان می کند. در کنار این دلایل، چون سیاست دولت بسمت حمایت از محیط زیست گرایش ندارد، هزینه ای برای صنایع در این جهت نیز ایجاد نمی شود - به همین سبب میزان آلودگی محیط زیست در مکزیک بسیار بالاست. با وجود جاری بودن رودخانه های بزرگ و وجود آب فراوان، آب مکزیک چنان آلوده است که حتی برای مسواک زدن دندان ها نیز قابل استفاده نیست. به همین سبب بیماری های گوارشی در مکزیک و بویژه برای مسافران، بسیار شایع است. هوا آن قدر آلوده و مسموم است که انسان دچار تنگی نفس و سردرد می شود-

کارگاه های این صنعت در مکزیک از نظر کیفیت در سه دسته اند. کارگاه های دارای کیفیت پائین، متوسط و بالا. از جمله کارگاه های با کیفیت بالا و مدرن می شود از تویوتا در شهر تکتاته؛ جنرال موتورز در سن لوئیس پوتوسی، هوندا در ال سالتو خالیسکو که بسیار شیک و خیلی گران است، فورد، و مزدا نام برد.

با وجود بحران سرمایه داری و به ویژه بحران در صنایع اتومبیل سازی، میزان تولید به ویژه در چین بالا رفته است. همین طور است تولید اتومبیل در برزیل و آمریکای لاتین. اتومبیل هایی که در این کشورها برای مصرف داخلی تولید می شود، مدل های ساده و سطح پایین است و استاندارد بین المللی ندارد اما اتومبیل های صادراتی همین کشورها، کیفیت بالاتری دارند و تولید شان هم گران تر تمام می شود. در پایان باید گفت که با توجه به این شرایط، کشورهای در حال رشد برای تولید اتومبیل باید به نکات زیر توجه نشان دهند.

توجه به کیفیت تولید و استاندارد آن و کوشش برای بالا بردن استاندارد تولید. توجه بیشتر به تحقیقات در این زمینه

استفاده از انرژی های آلترناتیو برای حمایت و حفاظت محیط زیست. به طور مثال استفاده از انرژی خورشیدی در کشورهایی با روزهای آفتابی زیاد

و بالاخره همکاری تنگاتنگ دانشگاه ها با صنعت اتومبیل سازی برای پروژه های جدید".

*- maquila/maquiladora کارگاه های مونتاژ کننده در شمال مکزیک هستند که در آن ها قطعات نیم ساخته یا کامل برای صادرات، تولید یا مونتاژ می شود. سطح دستمزد در آن ها پایین است. بیشتر از کارگران مهاجر و زنان بعنوان نیروی کار استفاده می کنند چون در مقاسه با سایر کارگران با دستمزدهای بسیار پایین بخور و نمیر کار می کنند. زنان در این کارگاه ها گذشته از دستمزد پایین در معرض سوء استفاده های جنسی قرار دارند. مکیلاها در مکزیک در سال 1970 ایجاد شدند اما در سال 1994 بعد از انعقاد قرارداد نفتا بین ایالات متحده آمریکا، کانادا و مکزیک و ایجاد مناطق آزاد تجاری، گسترش یافتند و به یک منبع بزرگ ایجاد ارزش اضافه و بزبان سرمایه داری کاهش هزینه تولید اتومبیل تبدیل شد. کارگران در این صنایع با دستمزدهای بسیار پایین هفتگی تا 60 ساعت کار می کنند. در مکزیک میلیون ها کارگر شاغل در این بخش با فقر دست بگریبان اند. مکیلاها در کشورهای دیگر و سایر صنایع از جمله نساجی، دوخت لباس و اقلام ورزشی هم وجود دارند.

بعد از سخنان ویلی جلسه با پرسش و پاسخ و بحث در رابطه با تعاونی ترادوک و مساله اتحادیه پیش رفت- من سوال و جواب ها را در هم ادغام می کنم- پانچو Pancho که از کارگران قدیمی است و در اعتصاب بسیار فعال بود و اکنون مسئول آرشیو کارخانه و بسیار مورد اعتماد کارگران است، به بحث راجع به اتحادیه پرداخت و نظر خود را به عنوانی کارگری که در مبارزه شرکت داشت بیان کرد: " دموکراتیک بودن نقش سیاسی اتحادیه های انقلابی، در مطالبات و پیش شرط هایی که در تعرفه های مزدی ارائه می دهند، نمایان می شود. بسیار مهم است که مبارزه در کارگاه یعنی در محل کار شروع شود. دیگران باید با آن همراهی و از آن حمایت کنند. در کارخانه ما اتحادیه سعی کرد خود را از کنترل کارفرما خارج کند و علایق کارگران را پیش ببرد. این می شود دموکراتیک بودن. ما در یک سیستم سرمایه داری زندگی می کنیم. در این شرایط سعی می کنیم زندگی خود و خانواده هایمان را پیش ببریم. و در این جهان رقابتی کارمان را پیش ببریم. موفقیت مبارزه اتحادیه ما در این بود. این موفقیت تنها موفقیت ما نبود. این که بشود در یک ویرانی ایجاد شده، به جای تسلیم، مقاومت شکل بگیرد و به پیروزی برسد، موفقیت کل جنبش اتحادیه ای در مکزیک است. در یک اتحادیه مستقل، فقط حق انتخاب کردن و رای دادن نیست که اهمیت دارد بلکه حق پس گرفتن رای، وقتی که انتخاب شده ها درست کار نکنند و کار خوب پیش نرود، مهم است. اولاً اتحادیه ما حاصل مبارزه بود. دوم این که رهبری خوب و مورد اعتماد داشت- بوی پیشنهاد شد یک میلیون بگیرد و اعتصاب را بخواباند که قبول نکرد- سرمایه داران دائماً تکرار می کنند که کارگران فقط برای کارکردن خوبند و چیزی از مسائل دیگر کار نمی دانند و برای اداره و مدیریت به تکنوکرات ها و بوروکرات ها و غیره نیاز دارند. تجربه ما در ترادوک نادرست بودن این امر را نشان داد. نشان داد که کارگران توان اداره کار به بهترین شکل را دارند. به همین سبب لازم است که این تجربه به سایر کارگران منتقل شود و کارگران دیگر از آن درس بگیرند."

سپس خسوس تورس Jesus Torres بحث تعاونی ترادوک را ادامه داد. وی گفت: " این که اتحادیه ما توانست بریک کنسرن بزرگ پیروز شود وابسته به شخصیت او (بعنوان رهبر اتحادیه) نبود، بلکه حاصل کارجمعی همه کارگران بود. جمعی بودن کار به معنای رادیکالیسم است. رادیکالیسم آویزان کردن پرچم سرخ نیست. پیروزی مبارزه ما باید برای درس آموزی،

منتقل و شناخته شود. تنها پرنسپبی که برای حفظ این پیروزی وجود دارد، تداوم مبارزه طبقاتی، استقلال تعاونی و همبستگی بین المللی کارگری است. ما در این جا در تعاونی مان، شوراهای مختلف داریم اما تصمیم اصلی را در مجمع عمومی، همه کارگران می گیرند. برای تعاونی ما حفظ این پرنسپب بسیار مهم است؛ زیرا کارگرانی که در مبارزه شرکت داشتند یعنی کارگران قبلی کنسرن، تدریجاً پیر می شوند و به سن بازنشستگی می رسند. پس سنت مبارزه باید به نیروهای جوان منتقل شود تا تعاونی حفظ شود. پدیده ای به این شکل در سیستم سرمایه داری حاکم، کمتر وجود دارد. باید کارگران همه کارخانه هایی که در شرایط سابق ما قرار دارند یعنی در شرایط بسته شدن کارخانه و بیکار شدن، با توجه به تجربه ما عمل کنند."

یکی دیگر از کارگران توضیح داد که "در همین مکزی یک کارخانه نساجی در چنین وضعیتی بود. کارگران کارخانه را اشغال کردند و بالاخره رای دادگاه به نفع آن ها صادر شد. آن ها برای پرداخت دستمزدها بخشی از زمین های کارخانه را فروختند. و این کار را باز هم تکرار کردند و بالاخره نتوانستند کارخانه را سرپا نگهدارند. آن ها چه می بایستی می کردند؟"

من هم ضمن گوش کردن بحث، به کارگران نساجی مازندران فکر می کردم. به کارگران چینی البرز فکر می کردم. به کارگران نیشکر هفت تپه فکر می کردم. به کارگران کیان تایر فکر می کردم که با توجه به همه کوشش هایم نتوانستم با یکی از آن ها برای همراه بودن در سفر بعنوان مهمان کارگران ترادوک، برای تجربه آموزی و انتقال آن به کارگران ایران ارتباط برقرار کنم، فکر می کردم و هریک را برای خود تجزیه و تحلیل می کردم.

خسوس جواب می دهد که "این کارگران نمی باید این کار را می کردند. بعد از موفقیت مبارزه، اوضاع در ترادوک بسیار سخت بود. سه سال بیکار بودیم. سه سال کارخانه را در اشغال داشتیم. وضع مالی خانواده های کارگری بسیار بد بود. در ابتدای کار تعاونی چند ماهی کسی حقوق دریافت نمی کرد. زیرا برای آماده سازی کار به آن نیاز بود. بعد دستمزدهای کمی دریافت کردیم تا تدریجاً توانستیم بر مشکلات پیروز شویم. خانواده هایمان در طی دوران اعتصاب و سختی های بعد از آن نقش مهمی بازی کردند. بار اقتصادی خانواده بر دوش آن ها قرار گرفت. زنان بدنبال کار رفتند. خیاطی کردند. غذا درست کردند و در خیابان فروختند. دختران و پسران جوان مان برای کمک به خانواده، تحصیلات دانشگاهی خود را معلق کردند. به همین

سبب اکنون کارخانه برای زنان تسهیلات قایل می شود. کلاس های آموزشی گذاشته می شود. پروژه های ورزشی برایشان درست کردیم. سعی می شود تعداد هرچه بیشتری از دختران در کارخانه استخدام شوند. اکنون نیز در کارخانه حتی در بخش تولید کار می کنند. به دانشجویان کمک هزینه تحصیلی داده می شود و کارخانه مخارج آن ها را به عهده می گیرد. به کارگرانی که بخواهند ادامه تحصیل بدهند، امکان این کار داده می شود. با دانشگاه ها همکاری تحقیقاتی می کنیم. باید این تجربیات به کل طبقه کارگر منتقل شود. در مورد کارگران کارخانه هایی با وضعیت مشابه وضعیت قبلی ما در ایران، می دانیم که شرایط در ایران بسیار سخت است اما باید کارگران مقاومت را ادامه دهند و تسلیم نشوند. ما از کارگران کیان تایر حمایت می کنیم تا مبارزه را ادامه دهند ". (آن ها قبلا از اعتصاب رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی هم حمایت کرده بودند که در سایت کمیته هماهنگی درج شد.)

متن حمایت آن ها از کارگران کیان تایر که به اسپانیایی با تیتیر " مقاومت طولانی کارگران کیان تایر "، در خبرنامه کارگران ترادوک در ماه مه 2011 آمده است.

En Irán los llanteros también luchan:
Los trabajadores de Kian Tire, una larga
resistencia
Esta empresa se estableció bajo el nombre de
B.F. Goodrich USA en 1958. Este nombre fue
cambiado más tarde a Kian Tire Mfg Co., en
1976, después de que las acciones fueron
vendidas al sector privado doméstico local.
En 1986, 7 años después de la revolución contra
el Sha de Irán, se comenzó un nuevo proceso
para promover e incrementar la producción
dentro de Kian llantas. La capacidad de
producción creció al doble en 1991. Con la
aceleración de la privatización 1994, la
fábrica fue vendida a nuevos dueños privados,
que eran en su mayoría parientes cercanos de
figuras clave del gobierno. En 1999 la fábrica
recibió el certificado E.C.E e ISO 9002 y

además se certificaron en ISO 9001, versión 2000 en 2003.

Los inversionistas compraron la fábrica a un precio amañado, más bajo que el valor real de mercado. Después de la compra, ellos obtuvieron créditos y préstamos bancarios con tasas de interés bajas. Peor no usaron los créditos para el propósito de incrementar la producción y actualizar el equipo, sino para especular en el mercado de valores y otros acuerdos similares. Más tarde, no pagaron sus deudas bancarias y se declararon en quiebra. La fuerza laboral trabaja bajo estas pésimas condiciones en Irán. La crisis post privatización comenzó en Kian Llantas en el 2007.

En el 2008, con el comienzo de una huelga de los trabajadores, los dueños anunciaron su intención de cerrar la fábrica. Desde entonces, los trabajadores siempre reciben sus salarios con algunos meses de retraso. Ante esto cerraron el almacén y evitaron la distribución de las llantas a fin de recibir sus salarios no pagados. Si hay suficiente materia prima la fábrica se abre y ellos trabajan, de lo contrario tienen que ir a sus casas sin pago alguno.

Los patrones quieren vender las máquinas y despedir a los trabajadores sin pagar ninguna compensación. También pretenden especular y hacer dinero fácil con el terreno de la empresa. El 7 de febrero pasado, más de mil 300 trabajadores de Kian Llantas se reunieron frente a la administración para demandar sus sueldos no pagados en los dos meses anteriores. Por ello la fábrica estuvo cerrada del 7 de febrero al 19 de marzo.

Como podemos ver, los trabajadores han venido resistiendo las maniobras de una patronal

protegida por el gobierno islámico, que pretende sacrificarlos para mantener sus ganancias, o para deshacerse de la empresa en condiciones que solamente le beneficiarían a los patrones. Por ello, los sindicatos democráticos e independientes de México y otros países, debemos extender nuestro apoyo y solidaridad con los trabajadores iraníes de Kian Tyres. Asimismo la cooperativa Tradoc, les expresa desde ya su apoyo y solidaridad, venciendo la enorme lejanía y el obstáculo idiomático, así como las terribles condiciones de represión que se viven en su país. Desde estas páginas les expresamos a los compañeros de Kian Tyres, todo nuestro respaldo a su justa lucha, llamándolos a establecer lazos de solidaridad y comunicación con sus hermanos de clase y particularmente con los del mismo sector, que seguimos con atención el desarrollo de sus acciones.

ترجمه ی بسیار فشرده مضمون متن اسپانیایی فوق به شرح زیر است:
در ابتدا شرح مختصری از تاریخچه کارخانه آمده است. سپس به وضعیت کارخانه بعد از تشکیل جمهوری اسلامی و خصوصی سازی ها و چگونگی آن، فساد و زد و بندهای مالی بین سرمایه داران و بانک ها می پردازد و این که کارفرما در سال 2007 اعلام ورشکستگی می کند و از آن زمان تا به حال شرایط کارگران و مبارزات آن ها برای دفاع از حقوق خود را شرح می دهد. در بخش آخر می افزاید که چون سیاست های جمهوری اسلامی همواره بر علیه منافع کارگران و به نفع کارفرمایان است بنابراین اتحادیه های مستقل و دموکراتیک در مکزیك و سایر کشورها باید از مبارزه و مقاومت کارگران کیان تایر ایران حمایت کنند. تعاونی ترادوک حمایت صریح و همبستگی خود را با وجود مشکل فاصله و زبان، با رفقای کارگیشان در کیان تایر که در شرایط سرکوب در کشور خود زندگی می کنند اعلام می دارد و کارگران را به ایجاد پیوندهای همبستگی و ارتباط با خواهران و برادران طبقاتی خود به ویژه با کارگران صنعت مشابه فرامی

خواند و می نویسد که خود با توجه زیاد روند پیشرفت اقدامات را دنبال می کند.

دسامبر 2011



با ترادوک، روز دوم، 21 اکتبر 2011

کارخانه منتظر ما بود و ما برای دیدن کارخانه و فضای داخلی آن مشتاق بودیم. برای صبحانه به سالن کوچک رفتیم. همزمان فیلمی را که دوست جوان ما کاتیا که سال گذشته دبیرستان را با موفقیت پایان رسانده و یکسال را در آمریکای لاتین و مرکزی گذارنده و در پروژه های مختلف آن ها همکاری کرده بود، از هانوفر تهیه کرده بود به نمایش گذاشته شد. در آغاز فیلم دو عضو کمیته همبستگی بین المللی، الموت و یورگن که هر دو به دلیل ابتلا به سرطان و مداوا نتوانسته بودند در سفر همراه ما باشند ضمن سلام و احوالپرسی با کارگران آرزو کردند که بتوانند در دیدار بعدی حضور یابند.

متأسفانه در حین سفر ما حال یورگن یکباره به وخامت گرائید و چند روز بعد فوت کرد. یورگن که عضو حزب کمونیست آلمان بود در تمام عمر کارگری خود در کنتیننتال هانوفر و سپس بعد تعطیل کارگاه که چند سال پیش اتفاق افتاد در کارخانه ای دیگر مشغول به کار شده بود، همواره در همبستگی کارگری پیشقدم بود. یادش گرامی باد.

کاتیا بعد با دوربین گردشی بدور شهر کرد و در رابطه با مسایل تاریخی و اجتماعی شهر، با دیدی انتقادی از دخالت آلمان در جنگ افغانستان صحبت کرد و در توضیحاتی در باره جنبش اعتراضی علیه این جنگ در اروپا صحبت کرد. کاتیا از پائیز امسال تحصیل در دانشکده پزشکی برلین را آغاز کرده است و همزمان به تدریس مجانی زبان آلمانی برای مهاجرین خارجی و از جمله ایرانیان مشغول شده است.

بعد از صبحانه به طرف کارخانه حرکت کردیم. در حالی که با خسوس در رابطه با طرح های شان برای آینده صحبت می کردیم به جلوی در ورودی کارگاه رسیدیم. چشم را بستم و کارخانه را در طی سه سال اعتصاب و فیلمی که از آن دیده بودم، بیاد آوردم؛ عنکبوت ها دور تمام ماشین ها تار تنیده بودند و فضای غم انگیزی را به نمایش گذاشته بودند. چشم را باز می کنم و به واقعیت امروز بر می گردم. به جای تارهای عنکبوت، فضایی می بینم بسیار تمیز یک فضای یک کیلومتری مملو از ماشین ها و مواد اولیه و مواد نیمه ساخته و تولیدات و سرو صدای ماشین ها. زمین برق می زند. از کارگری می پرسیم آیا این جا همیشه این طور تمیز است یا بخاطر آمدن ما آب و جارو شده است؟! می خندد و می گوید نه همیشه این جا این طور است. این جا مال ماست. محل کار ماست و باید تمیز باشد.

بخش اول مورد بازدید انبار مواد اولیه است. از نظر حفظ امنیت و سلامتی، مناطقی در روی زمین با خط کشی زرد رنگی مشخص شده است و باید در آن راه رفت. انبوه مواد اولیه بصورت دسته بندی شده در یک فضای تمیز، نشان از وضعیت خوب تولید و فضای خوب کار در کارخانه دارد و با دیدن آن کارگران مطمئن می شوند که نباید نگران خوابیدن کارخانه باشند. کارگران این دوره بیم و امید را بعد از پایان اعتصاب و در اختیار گرفتن کارخانه تجربه کرده اند.

به همراه دوستان کارگرمایان به جلو می رویم و با کارگرانی که مشغول کارند صحبت می کنیم. آن ها با حوصله بما پاسخ می دهند. قسمت های مختلف را می بینیم. انبوه عظیمی از دستگاه ها و ماشین هایی که به طور خود کار

عمل می کنند و کارگران آن ها را در کنترل دارند. از بخش انبار به به قسمت اول بخش تولید می رسیم که در آن جا مواد اولیه با هم مخلوط می شوند و بصورت لایه های پلاستیکی در می آیند. بخش دیگر لایه های بافته شده از نخ پلاستیکی را بعنوان آستر و برای مستحکم کردن لاستیک چرخ آماده می کند. این دو لایه در بخش دیگر به هم فشرده می شوند و در نهایت بصورت لاستیک تایر آماده به بخش تست می رود که به دو صورت مورد آزمایش مقاومت قرار می گیرد. اول تحت فشار و سپس تست کامپیوتری.

در بخشی از قسمت تولید دو دختر جوان را می بینیم که مشغول کارند. هردو پدران شان کارگرانی بودند که در اعتصاب شرکت داشتند و اکنون بازنشسته شده اند. آن ها می گویند که در ابتدا از همه طرف تحت فشار بودیم؛ دوستانمان و خانواده هایمان فکر می کردند که بخش تولید جای زنان نیست. همکاران مرد ما را با سردی استقبال کردند و نمی خواستند باور کنند که ما توان این کار را داریم. آن ها کار در بخش تولید را در کارخانه ای که سرو صدا دارد و بوی لاستیک داغ در آن بمشام می رسد، کاری مردانه می دانستند و منتظر بودند که بالاخره ما خود تقاضای انتقال به بخشی دیگر مثل بخش اداری را بدهیم. اما اکنون همه چی عوض شده است. دید همکاران نسبت به کار تولیدی برای زنان تغییر کرده است. نظر دوستانمان و خانواده هایمان هم همینطور. ما مشکلات را تحمل کردیم و اکنون پاییای هم کار می کنیم. مورد تبعیض جنسی قرار نداریم و دستمزد ما کاملاً با همکاران مرد برابر است. امنیت شغلی داریم و به آینده امیدواریم. فضای کار این جا بسیار دوستانه است. در طی بازدید باز هم کارگران زن را در بخش های دیگر تولید هم می بینیم. به ویژه در قسمت انتهایی که لاستیک های چرخ آماده را برای انتقال به انبار روی تسمه قرار می دهند. در آن جا کارگر زنی را دیدیم که به راحتی لاستیک ها را بلند می کرد و روی تسمه قرار می داد. در کارخانه سرکارگری برای کنترل کارگران وجود ندارد و هرکس کار خود را بخوبی انجام می دهد. بازدید از کارخانه و گفتگوها حدود دو ساعت طول کشید. بعد از آن برای بحث و گفتگو به سالن سمینار بارگشتیم.

سئوالات بسیاری در رابطه با نحوه ی اداره تعاونی مطرح می شود. برای من هم سئوالات بسیاری وجود دارد. می دانم که تعاونی نوعی از مالکیت است که حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز در کنار مالکیت دولتی و مالکیت خصوصی به عنوان نوع سوم مالکیت مجاز ذکر گردیده است. اما هم چنین می دانم که یقیناً برای قانون گذاران جمهوری اسلامی به مفهوم

اشغال کارخانه و تصاحب آن نیست بلکه منظور کارگاه های کوچک اقتصادی اعم از تولیدی یا مصرفی است که با پول های کوچک تعدادی از افراد برپا می شود و نقش چندان مهمی ندارد. هم چنین براین باورم که در مصاف کارگران بر علیه سرمایه با افق لغو کار مزدی، هر جا که کارگران توانائی دارند باید به این کار اقدام کنند به ویژه در مراکزی که در بلشوی اقتصاد ایران، کارفرما برای انتقال سرمایه به بخش های زود بازده تر و پر سود تر، اعلام ورشکستگی می کند و از پرداخت دستمزدهای کارگران سرباز می زند که نمونه های آن در ایران بسیارند؛ همه نساجی ها از جمله نساجی های مازندران و قائم شهر که سال هاست کارگزارانش مبارزه می کنند و هراز گاهی با فروش بخشی از زمین کارخانه پولی به آن ها داده می شود که این به معنای خط کشیدن بر آینده شغلی آن هاست زیرا وقتی زمین ها پایان پذیرد دیگر چیزی باقی نخواهد بود. مکانی نخواهد ماند که براساس آن ادعای وجود کارخانه ثابت شود. هم چنین کیان تایر، نیشکر هفت تپه و بسیاری دیگر. به هرحال با اشغال کارخانه توسط کارگران سوای اینکه در حله اول باعث حفظ کارشان می شود عرصه ای مساعد برای متشکل شدن بصورت شورایی و پیشبرد مبارز ضد سرمایه داری برای شان فراهم می شود و تا حدی میدانی می شود برای مشق و آموزش عملی و شورایی اداره کار و تولید. اکنون به سؤال و جواب ها می پردازم. به سئوالات خسوس تورز Jesus Torres پاسخ می دهد. سؤال ها و پاسخ ها را در هم ادغام می کنم.

س- سیستم پرداخت دستمزد، ساعات کار، وضعیت بیمه های درمانی و بازنشستگی، مناسبات با ILO، آکورد کاری، امکان تغییر خط تولید و مساله محیط زیست و ... ؟

ج- " در دو ماه اول بعد از بازگشائی کارخانه هیچکدام از ما دستمزدی دریافت نکردیم چون به پول برای خرید مواد اولیه نیاز داشتیم. برای مدتی هم هفتگی 100 پزوس می گرفتیم که تدریجا به 500، 1000 و 15000 پزوس رسید. این وضعیت دو سال تمام طول کشید. ما مجبور بودیم بعد از سه سال اعتصاب و نداری، باز هم سختی ها را تحمل کنیم تا بتوانیم برای بهبود آتی، بر مشکلات موجود فایق شویم. می باید مواد اولیه می خریدیم. می باید پول در حساب تعاونی می داشیم تا به ما برای فروش اعتماد کنند. خیلی از کارخانه ها که در شرایط ما بودند به آینده فکر نکردند

به همین سبب، مدتی بعد از تصاحب کارخانه مجبور به فروش زمین و بستن کارخانه شدند"

من بیاد چینی البرز افتادم که با چنین مشکلی مواجه شد و تسلیم شرایط گردید.

"تا سال 2007 دستمزدهای همه برابر بود. اما مشاهده کردیم که افراد متخصص شاغل در کارخانه ناراضی اند و کارخانه را ترک می کنند و با دستمزدهای بهتر به استخدام کارخانه های دیگر در می آیند. بالاجبار وضعیت دستمزدها تغییر کرد. اکنون هفت گروه دستمزدی داریم که کارگران در مجمع عمومی با آن موافقت کردند. اما تفاوت دستمزدی این گروه ها خیلی زیاد نیست و از می نیمم 400 پزوس تا ماکزیمم 550 پزوس در روز است که با آکورد کاری روزانه به 1500 پزوس می رسد. (برای مقایسه حداقل و حداکثر دستمزد در کارخانه فولکس واگن مکزیکی که داری 23 گروه مزدی است به ترتیب 186.56 و 641.94 پزوس است. اما این یاد آوری بمعنی پذیرش دلیل این تفاوت نیست.) باید گفت که به دلیل تفاوت اندک دستمزد می شود گفت که دستمزدها تقریباً یکسان است و از بالاترین دستمزدهای مکزیکی است .

هر دو سال یکبار تعرفه دستمزدی عوض می شود و دستمزد جدید تعیین می گردد که یک حداکثر افزایش دستمزد هم برایش وجود دارد. سالی دوبار مجمع عمومی تشکیل می شود. شوراهای اداری، نظارت و هیات رفع اختلاف در مجمع عمومی برای سه سال انتخاب می شوند اما اگر با آن ها مشکلی پیش بیاید و کارگران از آن ها ناراضی باشند امکان تشکیل مجمع عمومی فوق العاده پیش از وقت مقرر برای تغییر اعضای انتخاب شده برای شوراها وجود دارد. کارخانه سرکارگر ندارد. اتحادیه ندارد و سه جانبه گرا نیست و میانجی ندارد. ما کاری با سازمان جهانی کار ILO هم نداریم چون آن ها به مشکلات کارگران علاقه ای نشان نمی دهند. زمانی که مشکل داشتیم و به آن ها مراجعه کردیم، در برابر کارفرما از ما حمایت نکردند. این جا در تعاونی دید پدرسالارانه و مرد سالارانه را که می گوید زنان نمی توانند در تولید کار کنند و فقط باید با دفتر و قلم سرو کار داشته باشند، به دور انداخته شده است .

کارگران همه بیمه درمانی هستند و می توانند به مراکز بهداشتی ای که با کارخانه قرارداد دارند مراجعه کنند. بیمه 100% پول دارو و درمان را

تقبل می کند. در مواردی که بیمه آن را به صورت کامل نمی پردازد باقی مانده را تعاونی بعهده می گیرد و فشاری بر کارگر به تنهایی وارد نمی شود. به طور مثال مخارج معالجه بیماری سرطان یک همکار را تعاونی تقبل کرد. یا در واقعه مرگ یک همکار تعاونی تمام مخارج آن را بعهده گرفت و به بازماندگان هم نفری 10 هزار پزوس پرداخت کرد.

ساعات کار هفتگی در تردادوک 40 ساعت است و 900 کارگر در سه شیفت کار طی پنج روز هفته کار می کنند. بدین معنی که هفته ای دو روز تعطیلی دارند. یکروز آن به طور ثابت یکشنبه است که کارخانه تعطیل می شود و یک روز تعطیلی دیگر در هفته داریم که متغیر است. در آغاز از بین کارگران 40 نفر برای آموزش سیستم اداری انتخاب شدند. شورای اداری تعاونی هر سه سال یکبار انتخابات جدیدی انجام می دهد. برای کارگران کلاس های آموزشی مختلف گذاشته می شود که معمولاً در خارج از ساعات کار است. افراد خانواده کارگران هم می توانند در کلاس های آموزشی شرکت کنند.

آموزش سیاسی کارگران اما برای ما اهمیت بسیار بالائی دارد به ویژه در رابطه با استخدام های جدید و کسانی که در اعتصاب شرکت نداشتند و مشکلات را تجربه نکردند. بی تفاوتی کارگران نسبت به مسائل خود و در مورد همبستگی با سایر کارگران و عدم حمایت از آن ها خطرناک است. بعضی از کارگران فکر می کنند که خوب همه چی خوب پیش می رود و نیازی نیست که ما دخالت کنیم. این طرز فکر برای کارگران خوب نیست. بعضی تمایل ندارند به کارگران اعتصابی سایر کارخانه ها کمک مالی داده شود. برای مقابله با این رفتارها باید آموزش سیاسی کارگران همواره مورد توجه باشد. بی تفاوتی و عدم مشارکت کارگران در امور و تعیین سرنوشت خود مشکلی است که سعی می کنیم با آن مبارزه کنیم، زیرا همه باید در پیشبرد امور شرکت داشته باشند. حضور خط راست همواره یکی از مشکلات ماست. قبلاً در شورای اداری و شورای نظارت افرادی از این خط حضور داشتند اما خوشبختانه مجمع عمومی در انتخابات بعدی به آن ها رای نداد و دیگر فعال نیستند. در حقیقت سرخط گروه راست کسی بود که خوب حرف می زد و مورد حمایت دولت بود و او توانسته بود عده ای را دور خود جمع کند.

"در رابطه با انتقاد از وجود آکورد کاری در تعاونی گفته شد که در حقیقت آکورد کاری اجباری در تردادوک وجود ندارد. اما کارگران خود می خواهند

بدانند که چه مقدار باید تولید شود تا کارخانه قدرت رقابت در بازار فروش را داشته باشد. آن ها خودشان بدون این که استثمر شوند، سعی می کنند آن را رعایت کنند و البته در ازای کار خود بونوس (پاداش) دریافت می کنند. این جا دستمزد قطعه کاری پرداخت نمی شود، بلکه یک حداقل دستمزد وجود دارد که میزان آن در بالا ذکر شد و علاوه برآن بونوس هم وجود دارد. البته پرواضح است که خسوس و کارگران خود می دانند که اگر چه که در کارخانه توسط خودشان استثمر نمی شوند اما بخاطر این که قیمت های بازار بر مبنای کار اجتماعا لازم تعیین می شود و کنسرن های یاد شده با تکنولوژی بسیار بالاتر دارای حق انحصار هستند و سود انحصاری می برند چه آن ها بخواهند و چه نخواهند بخاطر حفظ قدرت رقابت در بازار جهانی مورد استثمر قرار می گیرند و در ایجاد مجموع ارزش اضافی در مناسبات سرمایه داری آن ها هم در کنار هم طبقه ای های دیگرشان قرار می گیرند. مجمع عمومی مهم ترین ارگان تصمیم گیری است اما برای تصمیمات روزمره گروه های کاری هماهنگ ساز وجود دارد. شوراهای مختلف وجود دارد. مثلا برای تهیه مواد اولیه، تنظیم روند تولید، حل و فصل مسائل در مواقع بروز اختلاف ". در رابطه با تغییر خط تولید با توجه به محیط زیست، انزیکه پاسخ می دهد که " سال گذشته هم در اشتوتگارت این سؤال مطرح شد. بحث محیط زیست و تغییر خط تولید یک بحث جهانی است. سرمایه علاقه ای به حل مساله محیط زیست ندارد. تصمیمی در سطح تراووک هم نمی تواند آن را حل کند. البته که مساله محیط زیست برای ما مهم است. فقط مبارزه طبقاتی می تواند به این مساله پاسخ گوید. فقط کارگران می توانند در باره آن تصمیم بگیرند. چون نمی شود سرمایه داری را بدون زیر سؤال بردن سیستم کار مزدی از بین برد ".

خسوس بعنوان تكملة گفت كه " كارخانه ها به كسانى تعلق دارند كه در آن كار مى كنند. كارخانه هاى كه بسته اعلام مى شوند بايد توسط كارگران اشغال شوند. وقتى تعدادى از كارگران مى توانند چنين كارخانه اى يعنى تراووك را اداره و مديريت كنند پس طبقه كارگر هم مى تواند جامعه را اداره كند. اعتصاب ما 1140 روز ادامه داشت. با همه مشكلات تسليم نشديم. مبارزه را تا پيروى ادامه داديم. در مقابل ما كنسرنى بود كه چهارمين كنسرن توليد لاستيك دنيا بود. فرماندار، شهردار و دولت با كارگران يعنى با ما مخالف و طرفدار كارفرما بودند. 600 كارگر از 1500 كارگر كارخانه تصميم به اعتصاب گرفتند و آن را تا پايان ادامه

دادند. اکنون آن ها صاحب کارخانه اند. کارگران جدید هم بعد از 5 سال کار اگر بخواهند می توانند با پرداخت سمبلیک 10 هزار پزوس به عضویت تعاونی در بیایند. ما با کمک همبستگی بین المللی کارگری برای مبارزه نیرو گرفتیم. مشکل ما را کارگران کنتیننتال آرژانتین با اتحادیه چپ هانوفر مطرح کردند. آن ها هرکاری از دستشان برمی آمد برای ما کردند اما اتحادیه شیمی و متال آلمان به خواست آن ها برای حمایت از ما توجه ای نشان ندادند. اکنون ما از سایر کارگران، از کارگران مکزیک، کارگران آمریکای لاتین و کارگران کیان تایر ایران حمایت می کنیم. دسامبر 2011

اجتماع اعتراضی کارگران فرانسوی و آلمانی کونتیننتال در هانوفر

صبح جمعه فریاد " همه باهم، همه باهم" کارگران فرانسوی شهر هانوفر آلمان را به لرزه در آورد. 1300 کارگر کنتیننتال با اتوبوس و یک قطار ویژه از فرانسه به هانوفر آمدند تا همراه با کارگران آلمانی کنتیننتال و سه نماینده کارگران کنتیننتال مکزیک فریاد اعتراض خود علیه بستن کارخانه و بیکاری قریب الوقوع شان را به کارفرمایان و سهامداران کنسرن تولید لاستیک که نشست سالانه خود را در هانوفر برگزار می کردند، برسانند. 11 مارس 2009 رئیس کنسرن که مرکز آن در شهر هانوفر آلمان قرار دارد اعلام کرد که قصد بستن دو کارگاه تولید لاستیک اتومبیل و کامیون در اشتوکن هانوفر و کلاریوی فرانسه را دارد. بستن کارگاه تولیدی اشتوکن از سال 2006 مطرح شده بود و کارگران اعتراضات زیادی را سامان داده بودند که در سال 2007 منجر به توافق اتحادیه شیمی IG BCE (معدن، شیمی، غذایی) با مدیریت برای تعویق بستن کارگاه تا سال 2012 شده بود. در حقیقت بستن و بیکار سازی با توافق به تاخیر افتاده بود. بعد از اعلام خبر کارگران فرانسوی به مدت 5 هفته کوشش کردند تا وقت ملاقاتی با وزیر اقتصاد برای مذاکره در باره آن بگیرند اما به آن ها پاسخی داده نشد. آن ها به دادگاه علیه کنسرن به دادگاه شکایت کردند اما در 21 آپریل 2009 دادگاه شکایت کارگران را در رابطه با جلوگیری از بستن کارخانه مردود اعلام کرد و حق را به کارفرما داد. در یکطرف یعنی جانب سرمایه

دار، رئیس شرکت در هانوفر از تصمیم دادگاه تشکر کرد و گفت این نشان داد که ما به شیوه ی قانونی عمل می کنیم. در طرف دیگر کارگران بعد از آگاهی از حکم دادگاه خشمگین به یک ساختمان اداری کارخانه هجوم بردند و صدها تن از کارمندان را به اتاق ریاست هل دادند و اداره را به هم ریختند و سپس جلوی در کارخانه را سد کردند و لاستیکی را به آتش کشیدند. اما این بار بدون 5 هفته انتظار جناب نخست وزیر فیلون بلافاصله حرکت کارگران را محکوم کرد و گفت تخریب یک اداره قابل پذیرش نیست و از نظر قانونی تعقیب خواهد شد اما نگفت چرا تخریب زندگی 1200 کارگر و خانواده ی آن ها قابل پذیرش است و چرا تعقیب قانونی نخواهد شد. هم چنین در موردی دیگر وقتی رئیس کارخانه برای صحبت با کارگران به پشت میز سخنرانی آمد با پرتاب اشیای مختلف از طرف کارگران به طرف خود مواجه شد بطوری که فرار را برقرار ترجیح داد و در حالی که خم شده می دوید سریع سالن را ترک گفت.

ساعت 8 صبح همراه کارگران فرانسوی که با اتوبوس آمده بودند واز فریاد و صدای سوتشان ترمینال اصلی قطار شهر هانور می لرزید در انتظار بقیه کارگران بودیم که با قطار می آمدند. صدا به صدا نمی رسید و هرچه می خواستم ببرسم که چرا به جای صوت زدن خواسته های خود را بیان نمی کنید. فریاد نمی زنید و مشت خود را به علامت مبارزه نشان نمی دهید صدایم به جایی نمی رسید. کارگران آلمانی که به استقبال آمده بودند نظاره گر بودند. گاه فریاد همه باهم فرانسوی ها و پاسخ همبستگی می آمد که یکباره شوری ایجاد می کرد. اعلامیه های مختلفی به دوزبان پخش می شد. اما هیچ کدام از اتحادیه های دیگر اعلام همبستگی نکرده بودند جز اتحادیه آنارشیستی که هیات نمایندگانی را از فرانسه و هانوفر فرستاده بود. حزب چپ آلمان نیز اعلام همبستگی کرده بود. پلیس در لباس های مختلف و مترجمان بسیار همه را زیر نظر داشت. آن ها نیز از ترس سرایت جرات کارگران فرانسوی به کارگران آلمانی اعلامیه ای را خطاب به کارگران فرانسوی و سایرین تهیه و در جمع پخش می کردند. در این اعلامیه حقوق انجام تظاهرات در آلمان ذکر شده و خطاب به کارگران فرانسوی آمده بود که " اصلا فکر نکنید که در فرانسه و در خانه ی خود هستید و هرکاری بخواهید می توانید بکنید!" آن ها از قبل با اتحادیه وارد مذاکره شده و برای نوع برگزاری راهپیمایی و تظاهرات به توافق رسیده بودند و در اعلامیه نیز آمده بود که ما با اتحادیه روی مواردی به توافق رسیده ایم ومسئولیت درست

برگزار شدن تظاهرات با اتحادیه است و آن ها باید پاسخگو باشند و پلیس در صورت عدم رعایت موارد توافق حق دستگیری دارد. سخنگوی اتحادیه شیمی نیز گفت که ما با توجه به حضور کارگران فرانسوی همه ی تمهیدات لازم را بکار گرفته ایم که واقعه ای رخ ندهد. پلیس و روزنامه ها از قبل سعی کردند در رابطه با " فرانسویان غیرقابل کنترل" ترس ایجاد کنند و افکار عمومی را علیه آنان تحریک نمایند.

ساعت نه قطار حامل کارگران از فرانسه با اسکورت پلیس های فرانسوی برای همبستگی با برادران و خواهران پلیس آلمانی خود! و در میان غریو شادی استقبال کنندگان به ایستگاه رسید. این شاید لحظه ای تاریخی در سرنوشت همبستگی کارگری بین المللی بود و چه خوب می شد که اگر این همبستگی نه فقط در مورد درد مشترک بیکاری بلکه درد مشترک بردگی سرمایه انجام می گرفت. مشتهای گره کرده کارگران تازه از راه رسیده از بالای پله ها نمادی از مبارزه کارگری زنده بر علیه سرمایه بود. آن ها با شور و شوق کارگران آلمانی را در آغوش می کشیدند و این طرفی ها غافلگیر شده بودند. ساعت 9:30 دقیقه جمعیت به طرف ساختمان کنگره ایالت نیدرساکسن که نشست سالانه ی سهامداران در آن برگزار می شد به حرکت در آمد. اکثر کارگران فرانسوی کاپشن سیاه رنگی با آرم کنتیننتال بتن داشتند و شعارهای را نیز به فرانسه به آن چسبانده بودند و آرام و قرار نداشتند. آن ها در صف جلو و عده ای نیز در میان سایر گروه های راهپیمای حرکت می کردند. آن ها به فرانسه شعار می دادند و تنها کلمه سولیداریته یا همبستگی برایم آشنا بود و در سوت های خود نیز می دمیدند. از این طرف نیز هراز گاهی شعار همبستگی داده می شد اما بیشتر به جای زبان طبق معمول از سوت استفاده می کردند که بنظرم مسئولیتی ایجاد نمی کرد. تعداد کمی نیز پلاکارد در دست ها دیده می شد و یا به گردن ها آویخته شده بود. روی یکی نوشته شده بود " ما متحد هستیم، در خشمی همسان". در میان جمعیت بدنبال نشانی از اعلام همبستگی کارگران سایر بخش ها بودم اما جز شمار کمی نشانی از پرچم اتحادیه متال یا اتحادیه خدمات و ر.دی ندیدم در حالی که معمولاً مثلاً در روز اول ماه مه فضا پوشیده از پرچم های آن هاست. البته زیاد هم باعث تعجب نیست آنجا بوی سوسیس و آبجو می آید اما این جا بوی میارزه، بویی که مشام اتحادیه را می آزارد!!

بعد از یک ساعت راهپیمایی به جلوی ساختمان کنگره رسیدیم. تریبونی تهیه شده بود و همه چیزها از قبل آماده شده بود. و روسا و سهامداران در پشت

درهای بسته کنگره برای سرنوشت کارگران تصمیم می گرفتند و کارگران آمده بودند که بگویند ما زنده ایم و برای حقوق خود و شاید در شرایطی دیگر برای احما حقوق شما می جنگیم.

ابتدا نمایندگانی از اتحادیه های IG BCE آلمان و GCT و FO فرانسه سخنرانی کردند. تنها حضور نماینده FO با ابزار احساسات شدید کارگران فرانسوی مواجه شد. وقتی که نماینده اتحادیه آلمان خطاب به سهامداران با توجه به شرایط بحران با تاکید گفت که " اکنون کارکنان کنتیننتال و روسا در یک قایق نشسته اند" این گفته موجب تعجب کارگران فرانسوی شد و به مذاقشان خوش نیامد. حق هم داشتند چگونه می شود مساله را این گونه دید؟ این تنها بیانگر دید کسانی است که خود با سرمایه داران حشر و نشر دارند و هم نشین و هم کاسه اند نه کارگران که از طلوع خورشید تا پایان ساعات کار دوشیده می شوند و خسته و وامانده روانه خانه می شوند، و در طوفان نیز قایقی برای نجات ندارند جز آن که بر موج طوفان سوار شوند و خود طوفان بپا کنند. صدای اعتراض کارگران با دویدن نیروهای پلیس به سمت کنگره و سد بستن جلوی راه ورودی به کنگره همراهی شد. در حالی که به پلیس ها نگاه می کردم دوباره بیاد رمان الیویه لتام و آن شب های دردناک بعد از کشتار زندانیان همراه با قصه گویی در بند افتادم و زیر لب تکرار کردم آیا این کله های کوچک می توانند فکر کنند.

بعد از پایان سخنرانی ها نوبت به گروه جاز آلترناتیو رسید تا با موزیک و ترانه های اعتراضی خود فضا را باز هم اعتراضی تر کند اما در همین زمان اتحادیه ی متحد DGB که مادر اتحادیه های آلمان است طبق معمول به جای رهنمود برای مبارزه، کارگران را دعوت به خوردن کباب و آبجو می کند بساط خود را پهن کرد و با کشاندن کارگران به سوی خود فضا را ملایم کرد و این نیز برای کارگران فرانسوی باعث تعجب شد. مسلما می بایستی برای نهار شرکت کنندگان در تظاهرات تدارک دیده می شد اما در زمان مناسب. در کنگره رئیس کونتیننتال توماس نویمن توضیح داد که " با توجه به بازار اسفناک لاستیک برای ما راهی به جز بستن کارخانه ها وجود ندارد. دائما به میزان کالایی که بیش از نیاز است افزوده می شود. باید به کاهش ساعات کار بیشتری فکر کنیم". کاملا قابل قبول است که تولید بیش از نیاز وجود داشته باشد زیرا میانگین 38 ساعت کار با بارآوری کار ماشین و نیروی کار امروز چندین برابر حتی 5 سال قبل تولید ببار می آورد و کارگران را

نیز بیش از پیش فرسوده می‌کند. با توجه به این شرایط باید ساعات کار به طور کلی و بدون کاهش دستمزد به 35 ساعت و حتی کمتر تقلیل یابد. کنسرن مدعی وجود 20 میلیارد یورو بدهکاری است اما این بدهکاری ربطی به کارگران ندارد و به خرید شرکت VDO توسط کونتیننتال و خرید سهام بیشتر کونتیننتال توسط خام شافلر سهامدار بزرگ کنسرن برمی‌گردد. باید ذکر کرد که در دو سال گذشته گرچه کمتر از سال‌های پیشین اما هر سال نزدیک به 8/1 میلیارد سود از کار کارگران نصیب کنسرن شده است. پس مساله عدم سود آوری نیست بلکه انتقال کارخانه به کشورهای جنوب و غارت نیروی انسانی بسیار ارزان است و شاید هم گشایشی برای گرفتن کمک‌های دولتی. هم چنین اعلام شد که یک گروه سرمایه‌گذاری از دوبی پیشنهاد خرید این کارخانه‌ها را داده است که در دست بررسی است. من موقع بازگشت کارگران فرانسوی حضور نداشتم اما خواندم که پلیس با کمک همکاران فرانسوی خود تمام کوشش خود را برای فرستادن هرچه سریع‌تر کارگران به درون قطار و جدا کردن آن‌ها از دیگران بکار برده است، غافل از آن‌که قول و قرار‌ها و آدرس دادن‌ها برای تماس و همکاری پیش از آن رد و بدل شده بود. بدین سان آرامش به جزیره سکون بازگشت. در شب جمعه 24 آوریل نیز در یک جلسه‌ی دیگر کارگران کنتیننتال مکزیکی حضور یافتند و به پرسش‌های حاضران راجع به شرایط آن‌جا توضیح دادند. انریکو گومز نویسنده کتاب یک روز بیشتر از کنتیننتال و کارگر کارخانه لاستیک اوزکادی توضیح داد که کار به خوبی پیش می‌رود و اتحادیه‌ی انقلابی آن‌ها و همه کارگران باهم کارها را سامان می‌دهند. درمورد خرید مواد اولیه با کنسرن‌های بزرگ که فروش و قیمت را کنترل می‌کنند، مشکل داشتند و بدین سبب تولیدشان در ماه‌های ژانویه و فوریه پایین آمده بود اما با کمک شریک آمریکایی که با قبول شرایط تعاونی بودن کارخانه اوزکادی شراکت کرده بود مشکل حل شده و اکنون طبق معمول تولید به 8500 حلقه لاستیک رسیده است. او اتحادیه‌های آلمان را مورد انتقاد قرار داد و گفت در اتحادیه ما همه کارگرند و در کارخانه حضور دارند اما اینجا کارمند اداره نشین هستند و تماسی با کارگران ندارند و نمی‌دانند کارگران چه می‌خواهند و چه می‌کنند. گفت می‌خواسته در این‌جا مستقیماً با کارگران رابطه بگیرد اما امکان این کار را نیافته است. انریکو افزود بحران شدید است و در رابطه با همبستگی بین المللی کارگری امیدی

به اتحادیه های موجود نیست. او پیشنهاد کرد کارگران خود را از بوروکراسی اتحادیه رها سازند و خود مستقلا وارد عمل شوند وی گفت کارگران نیازی به بوروکراسی ندارند.

دو کارگر عضو اتحادیه نیز از کارخانه لاستیک سازی سن لوئیس پوتوسی آمده بودند. فدریکو توضیح داد که در سپتامبر سال گذشته دستمزدهایشان به بهانه بحران 20٪ کاهش یافت. البته کنسرن خواهان کاهش 50٪ دستمزدها بود. و تغییراتی در شرایط قرار داد دسته جمعی کار داده شد. با آن که کارفرما قول داد که تا سال 2015 دیگر کاهشی رخ نخواهد داد اما هنوز 6 ماه نگذشته بود که قول خود را زیر پا گذاشت. در فوریه 2009 کنتیننتال اعلام کرد که بدون کاهش مجدد دستمزدها نمی تواند به ادامه کار کارخانه اجازه دهد و 5٪ کاهش مجدد را پیشنهاد کرد. با تلفن کارگران را تهدید می کردند که اگر شرایط را نپذیرند و مبارزه کنند یا آن ها را اخراج خواهند کرد یا اصلا در کارخانه را خواهند بست و همه را بیکار خواهند ساخت. در همین جلسه تلفنی به فدریکو اطلاع داده شد که امروز چک های حقوقی کارگران با 5 درصد کاهش به آن ها ارائه شد و کارگران در یک تصمیم جمعی از پذیرش چک ها خودداری کرده و اعلام کرده اند که برای حقوق خود مبارزه خواهند کرد. او در مورد درس گیری از تجربه ی کارگران اوزکادی گفت ما با آن ها در تماس هستیم و اگر در شرایط مناسب قرار بگیریم آلترناتیو آن ها را بکار خواهیم گرفت و ادامه داد کارگران می خواهند مبارزه کنند، کنتیننتال اگر می خواهد بماند باید بخواست ما توجه کند.

تاثیر بحران اقتصادی جاری در مکزیک

17 اکتبر 2011 ، اولین جلسه گروه (KIS) Komitee
International Solidarität با کارگران مکزیکی در دفتر)
partido obrero Socialista(POS
انریکه گومز:

به سمینار بین المللی خوش آمدید. سمینار کمی دیر اما شروع شد. برای من افتتاح سمینار، افتخاری بزرگ است. مبادله تجربیات بین المللی، همبستگی بین المللی برای ما یک پرنسیپ است. علاوه بر این وسیله ای برای مبارزه است. کاملاً روشن است که همبستگی بین المللی یک ابزار مبارزه است. و اعتصاب موفق در اوزکادی و دموکراتیزه کردن موفق اتحادیه در سن لوئیس پوتوسی، بدون حمایت و همبستگی رفقای اروپائی و آلمانی که تعدادی از آن ها اکنون این جا حضور دارند، شاید نمی توانست این گونه پیش برود. اما تم همبستگی بین المللی در این دو مثال خود را محدود نمی کند و منحصر به ترادوک و سن لوئیس پوتوسی نیست. همین شنبه گذشته به طور جهانی یک کارزاری، یک جنبشی انجام گرفت که در واقع چیزی مشابه را می جوید. یک کارزار بین المللی که تاکنون وجود نداشته است و بحث ما در این جا را تایید می کند یا حداقل به ثبوت می رساند. معرفی افراد کمیته حمایت بین المللی و کارگران شرکت کننده از کارخانه های مختلف در سمینار و سخنران بعدی فرانسیسکو رتامو.

فرانسیسکو رتامو:

خوش آمدید. خوشحالم که سمینار تشکیل شده است. ما ماه هاست که در تدارک مقدمات آن بودیم. پوس (partido obrero Socialista) یک سازمان کوچک هست و ما مشکلات سازماندهی متفاوتی داشتیم اما قلباً متشکریم که برای دیدار آمدید. باور من این است که سمینار جرئت ما را و کوشش ما را برای ایجاد مفهوم دیگری از اتحادیه یا وحدت اتحادیه ای، برای بنای یک اتحادیه مبارز، یک اتحادیه مستقل و دموکراتیک و یک کار اتحادیه ای بین المللی، بیشتر می کند. با چنین دیدی نشستی در گذشته انجام گرفت و امیدوارم که این دیدار هم موفق باشد.

درک من از سمینار، از این با هم نشستن، این نیست که یک طرح کارگردانی شده ای وجود دارد با سخنرانی هایی و چند سؤال کوتاه و بحثی کوتاه؛ بلکه عبارت است از دیالوگ، مبادله تجربیات و نظرات، بین همکاران آلمانی، ایرانی و مکزیکی. در واقع این یک عکس العمل آرام و بی پرده است، در رابطه با این سؤال که اکنون در جهان چه می گذرد؟ و ما با آن چه می توانیم بکنیم؟ و چه کاری می توانیم انجام دهیم.

در وحله اول، بدون فوت وقت این را به چالش می کشم که تخمینی در باره وضع موجود جهان و بویژه وضع مکزیکی بزنم. سپس مشتاقم بدانم که همکاران ما چه می گویند.

برای همه روشن است که شرایطی که ما در آن هستیم، تداوم یک بحران اقتصادی شدید است که از سال 2008 آغاز شده است و یکی از شدیدترین بحران های صد ساله اخیر بوده است.

خصوصیت این بحران این است که یک بحران جهانی است. و یک ویژگی اصلی آن این است که بحران در مرکز کشورهای سرمایه داری یعنی در ایالات متحده تکامل یافت و اکنون در اروپا تشدید شده است.

بنابراین در رابطه با این بحرانی که اکنون با آن مواجه هستیم، مهم است فکر کنیم که اقدامات انجام شده برای تغییر ساختار سرمایه داری یا ایجاد نظم نوین، این بار نه فقط گریبان کشورهای جهان سوم یعنی کشورهای متزلزل که توسعه نیافته و استثمار شده اند را گرفته، بلکه کاملاً روی کارگران کشورهای اصلی سرمایه داری متمرکز شده و آن ها هستند که باید عواقب بحران را بپردازند.

در نگاه اول طبیعتاً این بحران تأثیرش را در مکزیک هم گذاشته است اما تحلیلگران متفاوت می گویند که اثرش در مکزیک آنقدر که در یونان، اسپانیا، ایتالیا و دیگر کشورهای اروپائی دیده می شود، شدید نیست. در مکزیک بدهی دولتی خیلی بیش از 40% تولید ناخالص داخلی نیست اما در کشورهای اروپائی مثل یونان و اسپانیا از 100% تولید ناخالص داخلی هم بیشتر است.

بدهی دولتی اما تنها یک پارامتر است؛ برای دیدن این که چگونه بحران روی وضعیت اقتصادی تأثیر می گذارد. روشن است که ترکیدن حباب مالی، اقتصاد جهان را به بحران کشانده است. در مکزیک 85% کل مبادلات یا اقتصاد خارجی، در رابطه با USA است و صادرات و واردات به آن وابسته است. واردات مکزیک مشتمل است بر مواد خام، مواد تکمیل شده، قطعات ماشین و سایر چیزها که در مجموع 85% مبادلات خارجی مکزیک با USA است.

کل وابستگی به USA از یک سیاست اقتصادی مکزیک، یک سیاست اقتصادی غیر ادواری ناشی می شود. یعنی نه فقط نپرداختن هیچ سوبسیدی برای حل این مشکل بلکه یک سیاست اقتصادی، که کاملاً بر علیه اقشار فقیر و متوسط جهت گیری شده است. به نحوی که به طور مطلق هرگونه کمک دولتی و غیره را برای حل مشکل خط می زند و رد می کند. به طوری که در اثر پیامد آن، بحران 2008 کل مکزیک را تحت تأثیر قرار داده است.

مکزیک یکی از کشورهای است که به بدترین وجهی از بحران اقتصادی در رنج است به نحوی که عملکرد اقتصادی تولید ناخالص داخلی به منهای 1، 7٪ کاهش یافته است.

بحران در USA مستقیم روی مکزیک تاثیر گذاشته است و تشدید شده است. حقیقت این است که 20 میلیون مکزیکی که در USA کار می کنند. سالیانه مستقیماً حدود 25 میلیارد دلار آمریکا پول برای تامین مخارج فامیلانشان به مکزیک می فرستند. به دلیل بحران بسیاری از این 20 میلیون مکزیکی، کارشان را از دست داده اند. یا وضعیت کارشان بدتر شده است و منبع درآمدشان را از دست داده اند، و دیگر نمی توانند پول به مکزیک بفرستند. فاکتور دیگری که به ویژه در 2008-2009 روی وضعیت اقتصادی تاثیر گذاشته، سقوط قیمت نفت بود. اقتصاد مکزیک بسیار به تولید بخش نفت و گاز، و صادرات آن وابسته است. حدود 30٪ از درآمد مالی دولت مستقیماً به بخش نفت و گاز وابسته است و این یک فاکتور خیلی نااثبات است. گاهی کلاً افزایش قیمت وجود دارد و زمانی هم کاهش قیمت نفت. کاهش قیمت نفت چیزی است که در فاصله 2008-2009 رخ داده و روی توان مالی دولت تاثیر گذاشته است.

بحران اقتصادی جهانی موجود، در سه سال گذشته واقعا بر اقتصاد مکزیک اثر گذاشته است. البته فقط این سه سال نیست که وضعیت اقتصادی اجتماعی را در مکزیک چنین سخت کرده است. می شود از 30 سال سیاست اقتصادی صحبت کرد که در مکزیک و در کل جهان نشو و نما یافت. یعنی سیاست نئولیبرال اقتصادی. سیاستی که در طی 30 سال گذشته یعنی از 1980 تا به امروز دلیلی برای افت شدید 30 درصدی قدرت خرید مردم است.

در سالهای گذشته در مکزیک 1500 کارخانه دولتی به بخش خصوصی واگذار شد یعنی خصوصی سازی. خریدار و سود برنده اصلی این امر آدم های ثروتمندی بودند از قبیل کارلوس اسلیم که گویا اولین، دومین یا سومین ثروتمند جهان است. که مالک قبلی کنترینتال مکزیک نیز بود. او اکنون سیستم ارتباطات تلفنی را خریده است، در حالی که این قبلاً دولتی بود. او مالک صنایع فولاد است، و بخشی از معادن را در اختیار دارد؛ از جمله گروه مکزیکو که اکنون در کائانه، مشکلات بزرگی برای کارگران ایجاد کرده نیز به او تعلق دارد و در یک بخش بزرگی از داخل مکزیکو سیتی نیز

کارلوس اسلیم با رستوران های بزرگش نقش سودآوری دارد و مردم را از آن جا پراکنده می کند.

این سوداگری های امروزه در رابطه با خانه و مستغلات؛ تحت نظارت لوپز ایرادو شهردار مکزیکو سیتی انجام می گیرد. معاملات ناجور با ثروتمندترین مرد دنیا یا ثروتمندترین مرد مکزیک.

پیامد این تشدید اقتصادی بحران در سال های گذشته و سیاست نئولیبرال 30 سال گذشته در مکزیک، منجر به فقیر شدن کامل مردم شده است. بیش از 60 درصد جمعیت، روزانه به بیش از 4 و نیم تا 19 دلار درآمد؛ دسترسی ندارند. ، منظور 60 درصد افراد نیست، بلکه 60% خانوارها یعنی فرد با زن و بچه است. در دو بحران بزرگ سال 2008 و 2010 درآمد خانوار 3، 12 درصد کاهش یافته است و آن ها به پایین تر از وضعیت قبلی شان رانده شده اند. این یعنی که میزان مصرف شان نسبت به سال 2008 اکنون پایین تر آمده است.

مکزیک شبیه است با کشورهای دیگری که بحران شدیداً روی شان تاثیر گذاشته است. جالب است بگوئیم که این 3، 12 درصد در مکزیک یک میزان متوسط است. بیشتر جمعیتی که با این کاهش درآمد و مصرف مواجه شده اند، از قشر متوسط بودند که میزان کاهش در آمد آن ها 8، 17% بود. این ها وضع شان در گذشته نسبتاً خوب بود، اما اکنون خیلی شدید به پایین سقوط کرده اند.

این حالت این گونه رخ داد. حکومت جدید یعنی کالرون که از 2006 به قدرت رسید، در 2 سال اول سیاستی را پیش برد که تنها بخش خیلی فقیر جامعه 8% از درآمدش را از دست داد. در فاصله 2008 تا 2010 یعنی 2 سال بعدی سیاست او، اقشار میانی جامعه را تحت تاثیر قرار داد. در نتیجه امروز همه مردم، علیه حکومت کالرون هستند، به نحوی که حزب کالرون یعنی PRI، در انتخابات گذشته نیرویش را بطور مطلق از دست داد. اکنون وضعیتی که به وجود آمده ، بسوی تخریب ساختار اجتماعی کشانده شده است. به نظر من، یک بخش بورژوازی اکنون سودش از طریق مواد مخدر واقعیت پیدا می کند. مواد مخدر را تولید می کند؛ می فروشد و صادر می کند. طرف دیگر این طور است که حکومت ادعا می کند که جنگی را علیه مافیای مواد مخدر پیش می برد.

فاکتور دیگری که تنش های اجتماعی را روشن می کند، عبارت از این است که 7 و نیم میلیون جوان وجود دارد که نه در حال دیدن یک دوره آموزش کاری است. نه در دانشگاه مشغول تحصیل است و نه کاری دارد. در مکزیک به این جوانان نی نیس می گویند. یعنی آن ها چیزی ندارند. نه آموزش نه دانشگاه نه کار. هیچ آمار دقیقی در باره ارتباط این بخش با مواد مخدر در دست نیست اما حدس زده می شود که حدود 600 هزار نفر مستقیماً در تجارت مواد مخدر بکار گرفته شده اند و بخش بزرگی از این 600 هزار نفر از جوانان نی نیس اند. این یعنی که مواد مخدر بخش بزرگی از نیروی کارش را از میان این جوانان دستچین می کند.

منطقی است که سازمان های کارگری اعتراضات بزرگی را فراخوان دهند. ناآرامی های بزرگ اجتماعی بوجود آید و توسط سازمان های کارگری هدایت شوند. در مقابل دوسازمان بزرگ کارگری یعنی اتحادیه کارگران برق و اتحادیه کارگران متال و کارگران معدن که در بحران بزرگی قرار دارند، شدیداً مورد مخالفت و سرکوب قرار گرفتند. این دو اتحادیه ضربات شدیدی را متحمل شدند. شکست سختی را تجربه کردند. این امر از یکطرف از طریق حملات شدید کارفرما و حکومت و از طرف دیگر هم از طریق سیاست های عمومی اعضای بالای اتحادیه یعنی روسای اتحادیه ها که سالها بر این روال بودند که امکان حکومت کردن و در قدرت ماندن دولت را، در کشور تضمین کنند. و سهم خود را داشته باشند و داعیه آشتی با کارفرما و دولت را پیش ببرند و در مقابل مانع تقویت کارگران شوند، تا نتوانند با قدرت علیه دولت و کارفرما عمل کنند و از منافع خود حفاظت نمایند.

اتحادیه های بزرگ ملی مرکزی که 80 درصد کارگران اتحادیه ای کشور را کنترل می کنند عبارتند از Confederación de Trabajadores de México (CTM) که اتحادیه کارگران مکزیک است و Confederación Revolucionaria de Obreros y Campesinos (CROC) اتحادیه انقلابی کارگران و دهقانان، البته فقط در اسم انقلابی است. این دو، اتحادیه های مرکزی هستند که سال هاست یعنی از دهه 1930 و 1940 قرن قبل، کارگران را سازمان داده اند و کنترل کرده اند. این ها سازمان هایی کارفرما دوست، سلطه ای و عمودی یا سلسله مراتبی هستند. این وضعیت عمومی جنبش کارگری است.

اتحادیه هایی مثل اتحادیه کارگران الکتریسیته و اتحادیه کارگران معدن و متال که جزو این اتحادیه های بزرگ مرکزی نیستند و شدیداً با این ساختار مبارزه کرده اند، از امتیزه شدن، از منفرد شدن و شرایط سختی که دارند رنج می برند زیرا دائم مورد حمله قرار دارند و از طرف سندیکاهای دیگر تحت فشار قرار می گیرند.

جوانان POS بخود جرات می دهند که بررسی دقیقی بکنند و تحلیل دقیقی انجام دهند که چرا جوانان این طور ساکت اند و چرا اعتراضات وسیع جوانان وجود ندارد. وسازمانی وجود ندارد که آن ها بصورت سراسری با یکدیگر همکاری طبقاتی داشته باشند. چرا قوی نیستند و سرکوب می شوند. در جانب دانشجویان، از یکطرف ده ها سال است که هیچ سازمان قوی ملی و محلی دانشجویی وجود ندارد. در دانشگاه های مختلف، انجمن های دانشجویی وجود دارد اما طولانی مدت تحت نفوذ حزب حاکم پری بودند. باید ذکر کرد که بعد از قتل عام Tlatelolco در 2 اکتبر 1968 موقع بازی های المپیک در مکزیک*، جنبش جوانان بخاطر این که توسط حزب حاکم پری از سال 1970 تا 2000 احاطه شده بود، نتوانست از زیر این ضربه بیرون بیاید.

از طرف دیگر در سال 1999 یک اعتصاب مهم 9 ماهه دانشجویی در دانشگاه UNAM مکزیکوسیتی وجود داشت که 260 هزار دانشجو داشت. دانشجویان در اعتراض به افزایش هزینه ثبت نام و سایر اقداماتی که به ضرر استقلال دانشگاه و دانشجویان بود و سایر خواسته های خود اعتصاب کردند.

اعتصاب نتیجه ای متضاد ببار آورد. از یکطرف دانشجویان توانستند از طریق اعتصاب جلوی افزایش هزینه ثبت نام را بگیرند. اما از طرف دیگر اعتصاب توسط پلیس و نیروهای مسلح درهم کوبیده شد و سازمان های دانشجویی و انجمن های دانشجویی ممنوع شدند.

این درهم شکستن جنبش دانشجویی بعد از 9 ماه اعتصاب، سبب شد که در طی بیش از 30 سال گذشته، هیچ سنت مبارزی از سازمان های دانشجویی نتواند رشد کند و تکامل یابد. همین است دلیل این که چرا اعتراضات گسترده جوانان در این شرایط بحرانی در مکزیک وجود ندارد.

بیاد می آورم، وقتی در سال 2005 به آلمان آمدم در آن جا رفیقی آرژانتینی را ملاقات کردم که در باره شرایط کارگران آلمان می گفت، که در این جا

در آلمان اگر شرایط و مناسبات متزلزل باشد احتیاط کاری بیشتری شود. مردم ساکت اند زیرا لایه های چربی زیادی وجود دارد که باید سوزانده شود. اما این لایه های چربی بسیار پهن هستند. این که این لایه ها در مکزیک در مقایسه با آلمان بسیار باریکتر است، درست است. اما اگر مکزیک را با دیگر کشورهای آمریکای مرکزی و یا آمریکای لاتین مقایسه کنیم؛ متوجه می شویم که لایه چربی مکزیکی ها نسبت به آن ها پهن تر است. اینجا هنوز یک بیمه اجتماعی وجود دارد. هنوز هم کارخانه های دولتی مثل شرکت نفت و پست وجود دارد. هنوز اتحادیه کارگران الکتریسیته وجود دارد اگرچه بخش الکتریسیته را خراب کردند. پس هنوز لایه های چربی ای وجود دارد که باید سوزانده شود و این توضیحی است براین که، چرا شورش های اجتماعی وجود ندارد.

اگر دنبال فاکتورهایی باشیم که چرا قیّز قیّز هیچ شورش اجتماعی شنیده نمی شود و وجود ندارد، می توانیم از یک فاکتور نام ببریم و آن وجود یک قشر مماشات جو با کارفرما و دولت در رهبری اتحادیه، سازمان های دانشجویی، سازمان دهقانان و سایر سازمان های دیگر است. قشر رهبری این ها همواره وابسته بوده اند.

دوم بنظر می رسد یک تاریخ، یک سنت مبارزاتی وجود دارد که بین دهقانان، بین جوانان و بین کارگران حضور فعال ندارد. مثالی برای این سنت نامشهود مبارزاتی سن لوئیس پوتوسی است. سن لوئیس پوتوسی در بخش صنعت، از 1500 کارگر زن و مرد آن، 1000 نفر در اتحادیه مستقل ارگانیزه شدند. 1000 نفر از 1500 کارگر.

این بیانگر یک ذهنیت عمومی می تواند باشد. بیانگر آگاهی عمومی کارگران، در حالی که قبلا کارگران میانسال و نه خیلی جوان در چنین مواردی می گفتند بگذارید آرامشمان را داشته باشیم. همین کار را داشته باشیم بهتر است که کاری نداشته باشیم. مساله اصلی این است که کاری داریم و کارمان را از دست نمی دهیم. علاوه بر آن یک بی میلی بزرگ وجود داشت. یک وضعیت ترس انگیز بین جمعیت وجود داشت.

در این جنگ ادعائی دولت علیه عوامل سازمان یافته جنایت، علیه تجارت مواد مخدر، به طور ساده حضور قوی نظامیان و پلیس را در این تجارت می بینیم. در بسیاری از نقاط کشور ترجیح می دهند که جوانان در خانه بمانند. به خارج از خانه اعتمادی نیست و مردم ترجیح می دهند بعد از

ساعت 10 در خانه بمانند. مزید برآن، این شرایط برای فعالین و فعالین اجتماعی یک ردیابی بزرگ است.

در مکزیک شرایط سخت و پیچیده ای وجود دارد. اقلیتی هستند که از این شرایط سود فراوان می برند و در این شرایط کسب و کار کاملاً سود آوری انجام می دهند. اما اکثریت بزرگ مردم در شرایط کاری، نامطمئن زندگی می کنند و تحت سرکوب قرار دارند. بنابراین برای اتحادیه های مستقل؛ یعنی چیزی که همکاران ما دارند و یا سازمان های چپ مثل POS انجام کار سازمانی خیلی سخت است.

اما برایشان روشن است که این شرایط اقتصادی اجتماعی سیاسی، دیر یا زود به انفجار اجتماعی خواهد انجامید. به همین سبب آن ها در این زمینه کار می کنند و تلاش می کنند نقاط مرجعی را ایجاد کنند، نشان دهند و ارائه کنند تا مردمی که بعدها اعتراض خواهند کرد، که بعدها برانگیخته می شوند، بتوانند با مراجعه به این مراجع، حرکت خود را جهت بدهند. من فکر می کنم که اتحادیه سن لوئیس پوتوسی و جنرال تایر و تعاونی ترادوک نقاط مهم معرفی مرجع هستند؛ چه برای کارگران و چه برای جوانان.

برای هردو این سازمان یا گروه یعنی تعاونی ترادوک و اتحادیه سن لوئیس پوتوسی کار ساده ای نیست که مدل دیگری از سازمان دهی را در این شرایط اقتصادی ارائه و سیاست شان را ادامه بدهند. علیه آن ها نه تنها از خارج سازمان مقاومت وجود دارد، بلکه در درون خودشان هم مقاومت می شود. یعنی موقعیت محافظه کاران در درون خودشان؛ در تعاونی و اتحادیه. به همین دلیل مهم است که در داخل این دو سازمان؛ یعنی در اتحادیه و در تعاونی دائماً پروسه بحث و پروسه آموزش را پیش ببرند. همواره کارگران را آموزش دهند تا بفهمند که مهم است که از این سازمان دفاع کنند و آن را به عنوان ابزاری برای منافع خود مورد دفاع قرار دهند. نه تنها برای منافع خودشان، بلکه برای منافع گروه های دیگری که برایشان زمانی چنین شرایطی فراهم خواهد شد که باید از منافع خود دفاع کنند. به این دلیل این سازمان ها نقاط مرجع هستند.

این پروسه آگاه سازی، بحث و آموزش، پروسه ی ساده ای است. اما کافی نیست. کافی نیست بگوئیم ما هزینه بحران شما را نمی پردازیم. یک چنین راه حلی قشنگ است اما کافی نیست؛ زیرا یک بحران همیشه خود را در همه بخش های جامعه بیک شکل نشان نمی دهد. یک وضعیت کنجکاو کننده ای در بخش تولید لاستیک وجود دارد. اصولاً بخش های معینی از صنعت

مثل لاستیک سازی و اتومبیل سازی در سراسر جهان، در این جا، در اروپا و در آمریکا در بحران اند. این امر بطور مثال در این جا در تعاونی ترادوک، در لاستیک سازی سن لوئیس پوتوسی، یک جریان متفاوتی دارد. در سن لوئیس پوتوسی در ماه های قبل، در سال قبل، تقاضا و تولید لاستیک 25% افزایش یافته است. در ترادوک و کوکسا اکنون یک رکورد تولید 16 هزار لاستیک در روز وجود دارد. این یک حرکت تقابلی در مقابل بحران عمومی است. در چنین شرایطی کاملاً سخت است که با همکاران صحبت کنیم که چگونه شرکت کنتیننتال در سن لوئیس پوتوسی سعی دارد آن ها را در شرایط همکاری طبقاتی قرار دهد و بگوید بیائید باهم کار کنیم تا با هم بهتر تولید کنیم و باز هم میزان تولید را بالا ببریم. در این شرایط چگونه می شود با همکاران بحث را پیش برد، بدون این که آگاهی طبقاتی و وضعیت مبارزاتی کارگران، تسلیم شرایط نشود. شرایط ترادوک هم درست همین طور است. چگونه می توانیم از این وضعیت اجتناب کنیم.

در حال حاضر شرایط این دو سازمان کاملاً خوب است اما چگونه می توانیم در این وضعیت مبارزه طبقاتی را زنده نگهداریم. فکر می کنم که تحلیل این شرایط باز بسیار پیچیده است اما خیلی مهم است. فکر می کنم مبادله تجربیات و نظرات با KIS و این مسافرت و این سمینارها اهمیت بالایی برای این امر دارد. عالی است اگر همه ما روی این مساله بتوانیم کار کنیم. ببینیم چگونه می توانیم از این شرایط اجتناب کنیم. بحثی را با کارگران زن و مرد درون اتحادیه پیش ببریم که چگونه باید کادرهای اتحادیه ای آموزش ببینند و از این شرایط راهی برای خروج را پیشنهاد کنند.

عالی خواهد بود که ما نه این که فقط بحث کنیم که چگونه باید به بحران از طرف کارگران پاسخ داده شود بلکه بتوانیم پیشنهادات معینی را بدهیم که چه باید بکنیم و شاید کمپین هایی را باهم تکامل دهیم. باهم از طرف KIS و از طرف ما مکزیکی ها. ممنون که به صحبت های من گوش کردید.

پرسش و پاسخ:

س- وضعیت جنبش اجتماعی که گاه صعود و سپس سرکوب می شود، چگونه است؟

ج- جنبش اجتماعی و مقاومت در مکزیک و در سراسر کشور وجود دارد. مثلاً در سن لوئیس پوتوسی معدنی است که در آن یک گروه مقاومت تشکیل شد و توانستند بعضی از امکانات قانونی را بدست آورند اما موفق نیستند.

گروه های هم وجود دارند که از طرف مردم ایزوله شدند. چپاپاز استثنا است. یا خاویر سیسیلی توانست کاروانی ایجاد کند و 30 هزار نفر را به خیابان بیاورد. این یک جنبش ملی علیه خشونت بود. اما سیسیلی سعی دارد با دولت وارد دیالوگ شود. دولت هم همواره سعی می کند مردم را در مقابل هم قرار دهد.

هم چنین حرکت هایی در رابطه با تصرف کارخانه ها وجود دارد اما این که این ها با هم در ارتباط باشند و علایق عمومی را در نظر بگیرند و حرکت بصورت عمومی در آید، نیست.

توضیح تکمیلی خسوس تورس: ما در اوزدکای توانستیم بر بحران غلبه کنیم و بخشی از کارخانه را بصورت تعاونی درآوریم اما بقیه کارگاه ها نتوانستند و از مبارزه دست برداشتند. نوشابه سازی پاسکال هم موفق بود. در آرژانتین هم کارخانه های بروکمن و زنون کارخانه را اشغال کردند. بروکمن نتوانست خوب پیش برود اما زنون خوب کار می کند، اما ایزوله شده است. اتحادیه ملی آموزش، بزرگترین اتحادیه در آمریکای لاتین است که بیش از یک میلیون عضو دارد اما اتحادیه معلمان اوخاکا رادیکال ترین آن هاست که هفته گذشته چند ده هزار نفر را سازماندهی کرد. اکنون احزاب سعی در جذب اتحادیه معلمان دارند. چون بودجه بالایی دارند، سعی می کنند سازمان دهندگان آن را با رشوه بخرند و رهبران اتحادیه را برای حزب خود بقایند یا معلم ها را علیه هم به بازی بگیرند. اما در مقابل به دلیل کاهش بودجه بخش عمومی دولت، بسیاری از معلمان بیکار شده اند. به همین سبب برای عمل و سازماندهی بین آن ها هنوز علاقه وجود دارد.

یا در کارخانه لاستیک سازی تورنر در مکزیکو سیتی یک اتحادیه وجود دارد. در این اتحادیه سه گرایش فکری موجود است. در سال 1998 تلاش شد آن را از دورن تغییر دهند و به اتحادیه ای دموکراتیک تبدیل کنند اما مقاومت رهبری اتحادیه مانع این امر شد. اما در سال 2004 یک جریان دموکراتیک اتحادیه ای بوجود آمد که منافع کارگران را نمایندگی می کرد نه منافع کارفرما را و تلاش داشت به رسمیت شناخته شود که از حمایت های زیادی برخوردار شد. باید بگویم که سیستم آموزش در مکزیک طوری است که به انسان فقط یاد می دهند که باید کار کند بدون این که آموزش پیدا کند که چه حقوقی دارد و چگونه باید از آن دفاع کند. به همین سبب کارگران فکر می کنند که روسای اتحادیه مالک کارخانه هستند و هرچه دلشان بخواهد می توانند انجام دهند. پس هیچ گاه خودشان حرفی از حقوق شان نمی زنند. به

همین سبب ما الان سه سال است سعی می کنیم کارگران را با حقوق شان آشنا کنیم و آن ها را آگاه سازیم.

س- مکزیک مهم ترین تهیه کننده کارگر ارزان آمریکاست. میلیون ها نفر آن جا هستند. از فرستادن پول توسط آن ها صحبت می شود اما سرکوب نظامی دولتی آن را هم سرکوب کرد. این حرکت الان چگونه است؟

ج- حرکت مهاجرت به آمریکا بنظم با وجود فشار و خشونت، کاهش نیافته است. طبق آمار رسمی 2 میلیون و 600 هزار بیکار وجود دارد. البته در آمار فقط شمار کسانی ثبت می شود که خود را بعنوان بیکار به اداره کار معرفی می کنند. دولت ادعا می کند که تنها 5% نیروی کار بیکار است. در حالی که از 6 میلیون بیکار صحبت می شود و تازه 25% اقتصاد غیرقانونی است که 30 میلیون نفر را در بر می گیرد. در نتیجه کوشش برای سازمان دهی این بخش غیرقانونی هم مهم است و باید در نظر گرفته شود تا از انزوا بیرون بیایند.

2011

زیر نویس

*-

روز دوم اکتبر 1968 با افتتاح بازی های المپیک در مکزیک در میدان سه فرهنگ بخش Tlatelolco شهر مکزیکوسیتی، قتل عام شروع و ده روز طول کشید. گوستاو دیز اورداز Gustavo Diaz Ordaz رئیس جمهور از حزب PRI دستور داد با تانک های ارتشی و نیروهای پلیس مخفی اعتصاب دانشجویان را به طور خونین درهم بشکنند. دولت از چند ده کشته نام می برد اما بطور غیر رسمی از لیست خانواده ها از 200 تا 300 کشته حرف در میان است.

یک تجربه از اشغال کارخانه و تاثیرات آن روی کارگران

واقعه در سال 2007 در آلمان اتفاق افتاد و به دلیل تقاضای کارگران جهت همبستگی جهانی به صورت یک اکسیون موفق طبقه کارگر در آمد اما در حد یک اکسیون باقی ماند و نتوانست گسترش یابد و به صورت یک آلترناتیو در مقابل عمل سرمایه در بستن مکان های کار و انتقال سرمایه به کشورهای با درجه استثمار نجومی در آید.

کارگران کارخانه دوچرخه سازی " بایک سیستم " Bike System Nordhausen به مدت 116 روز کارخانه را در اشغال داشتند. طی این زمان آن ها تولید " دوچرخه اعتصاب " را با همبستگی جهانی سامان دادند. آن ها اما موفق به سرپا نگهداشتن کارخانه نشدند زیرا اصولا در غرب پیشرفته دیرزمانی است که چنین اعمالی از خاطره طبقه کارگر نیز محو شده است. در اثر نفوذ عمیق رفرمیسم راست و چپ کارگران اصولا یاد نگرفته اند و یا فراموش کرده اند که مسایل خود را خود پیگیری کنند و راه حل مناسب را بیابند. چندین دهه است که وظیفه ی کارگران تنها به کارکردن و کارکردن و پرداخت حق عضویت اتحادیه ای که در آن عضوند خلاصه شده است و بقیه کارها، ببر و بدوزها، بند و بست ها و تصمیم گیری های لازم وظیفه ی روسای اتحادیه ها است.

در آلمان رونق بعد از جنگ جهانی دوم به خاطر بازسازی ویرانی های جنگ و سامان پذیری جدید سرمایه که معجزه اقتصادی! نام گرفت و طی آن مگاکنسرن های جدید با تکنولوژی پیشرفته ایجاد شدند که بارآوری کار را چندین برابر و در نتیجه زمان کار لازم برای تولید واحد کالا را کاهش داده، تولید انبوه را امکان پذیر و مخارج تولید را بسیار پایین آورده بود که با تصاحب کارپرداخت نشده ی عظیمی در مقایسه با قبل همراه است. این مساله در تعیین قیمت کالا با محاسبه زمان متوسط تولید که از زمان تولید کالا توسط آن ها بسیار بالاتر بود و سود ویژه ی انحصاری را برایشان فراهم می کرد دنبال می شود، به عبارتی دیگر آن ها در کارپرداخت نشده کارگران سراسر جهان نیز شریک می شوند و دست بالا را نیز دارند، سهم ناچیزی از این ارزش اضافی تولیدی توسط کارگران جهان را، سرمایه آلمانی به کیسه کارگران در آلمان برمی گرداند و در نتیجه سطح زندگی آن ها نسبت به قبل بالا می رود. این بهبود به جای این که به صورت انگیزه ای برای حرکت به جلو و در حد اقل خود در همین نظام سرمایه داری برای دستیابی به سهم بیشتری از آن، کاهش ساعات کار و امکانات بهتر کار و بازنشستگی بینجامد به رخوت گرائید و طبقه کارگر را خلع سلاح کرد و از نظر مبارزاتی به قهقرا برد. دیگر نه سخنی از شوراهای تصمیم گیرنده کارگری در میان بود و نه سخن از همبستگی کارگری. خود گردانی و خودمدیریتی و کنترل کارگری به گذشته ای دور تعلق یافت - فعالیت های ضد سرمایه داری و لغو کارمزدی در سرزمینی که مارکس آن را فریاد کرده بود اصلا به اندیشه هم راه نمی یافت - بختک سرمایه داری چنان برجامعه افتاد که گویی این شیوه تولید بهترین گزینه برای زندگی شده بود.*

با وجود این واقعیت اما کارگران تجربه ای شیرین را پشت سر گذاشتند. تجربه ی همکاری، تجربه ی برابری، تجربه ی خود مدیریتی، و دیدند که می شود کار هم شادی بخش تر، دینامیک تر و مهم تر از همه بدون استثمار انسان از انسان باشد. در طی این 116 روز آن ها پیام های همبستگی بیشماری از سراسر جهان : قاره آمریکا، آسیا، آفریقا و اروپا دریافت کردند که زندگی بخش بود. دوبرخه های اعتصاب تا مصر و آمریکا و آفریقای جنوبی و برزیل فرستاده شدند. این همبستگی زیبا بود؛ به زیبایی لبخندی بعد از دردی طاقت فرسا.

اما چنان که گفته شد آنها اصولا در فکر تداوم کار و ارائه یک آلترناتیو نبودند. فکر می کردند بدون سرمایه داری که بخواد کارخانه را بخرد،

راهی برای بقای آن وجود ندارد. آن‌ها جز تولید سرمایه داری افق دیگری را در پیش رو نداشتند و چون سرمایه گذاری را نیافتند، تنها به یک اقدام سمبولیک دست یازیدند که خود اما اثرات مثبتی نیز داشت.

کارگری می‌گوید: "ما از اقدام خود دستاوردهایی داشته ایم. ما می‌توانیم به آن افتخار کنیم چون به خودآگاهی ما راه برد. ما نشان داده ایم که بر ما چه می‌گذرد. فهمیدیم وقتی انسان 20 سال در خط تولید باشد و یک کار معین را انجام دهد خرفت می‌شود و حتی تشخیص نمی‌دهد که استعداد واقعی اش چه می‌باشد و واقعا چه استعدادی در وجودش خوابیده است." درک این از خود بیگانگی و فقیثیسم در جامعه ای که در آن ماه و خورشید و فلک در کارند تا این بیگانه سازی را به امری دائمی و ضروری تبدیل کنند زیباست. "دوچرخه اعتصاب همبستگی عظیمی ایجاد کرد که به سادگی از خاطر ها بیرون نمی‌رود و ما هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد. الان ما چیزی داریم که بتوانیم راجع به آن برای نوه های مان صحبت کنیم! ما فقط یک شرکت کوچک در نوردهاوزن بودیم. ما شرکت را اشتغال کردیم."

دیگری می‌گوید: "من چنین کاری را باز هم و باز تکرار خواهم کرد تنها به این خاطر که نشان دهم که نمی‌شه که اوضاع این طوری پیش برود. ما اما یک طوفان کوچک در کل کشور ایجاد کردیم. شاید در جایی دیگر، در کارخانه های دیگری این کار را تکرار کنند و آن جا به قلب مساله بزنند. شاید بعدا و آن‌ها موفق شوند که کار را به انجام برسانند. انسان تجربه ای کسب می‌کند که چگونه می‌شود در شرایط سخت و اضطرار باهم بود. هیچ کس نمی‌خواهد این تجربه را از دست بدهد.

من الان این را می‌دانم که اگر درجای دیگری کارخانه ای باشد که بخواهند آن را ببندند و همکاران کارگر من بخواهند دست به اعتصاب بزنند و یا برای حفظ محل کار و شغل خود مبارزه کنند، جلو می‌روم و به آن‌ها برای ادامه کارشان کمک مالی می‌کنم."

در رابطه با چگونگی حرکت و ادامه کار بحث های زیادی بین کارگران انجام شد. تنها تعداد اندکی از آن‌ها عضو اتحادیه بودند. از طرف اتحادیه مثال نمایندگانی همواره حضور داشتند که در دوجبهت عمل می‌کردند از طرفی نقش حمایتی داشتند و از طرف دیگر نقش کنترل کنندگی. اما کارگران به این نتیجه رسیدند که سازمان یافته بودن خوب است اما مساله مهم اتحاد و همبستگی کارگری است.

ایده خودگردانی و تولید دوجرخه اعتصاب را انارکوسندیکالیست ها مطرح کردند و به بحث گذاشته شد و مورد قبول قرار گرفت. کارگران از این که مورد حمایت چپ ها و انارکوسندیکالیست ها قرار بگیرند مشکلی نداشتند و از آن استقبال کردند. برای انجام کار کارگران انجمنی تاسیس کردند که حداقل برای دو سال می باید فعال باشد. همکاران کارگری که قبلا در بخش اداری و یا مرکز تلفن مشغول کار بودند در رابطه با خرید مواد اولیه و بستن قراردادهای لازم وارد عمل شدند. انجمن پول برق و دستمزد های کارگران را می داد. همه کارگران بیک اندازه دریافت می کردند، 360 یورو برای 36 ساعت کار در ماه که به عنوان کار جانبی به اداره کار معرفی شده بود.

با وکیل تماس گرفتند و در رابطه با اشغال مشورت کردند. در این جا در غرب مولای درز قانون و قانونیت نمی رود. فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ پسیفیستی است حتی وقتی که انسان قانون را زیر پا می گذارد ماده ای قانونی را برای آن جستجو می کند تا عمل قانونی باشد و نرم درهم نریزد.

کارکردن بدون رئیس و سرکارگر مورد قبول بود اما برای تولید نیاز به حداقل 8 تا 10 میلیون یورو سرمایه اولیه بود که کارگران نداشتند. مساله را با همبستگی کارگری پیوند دادند و از مشتری های حمایت کننده خود در سراسر جهان خواستند که پول خرید دوجرخه اعتصاب را پیش پرداخت کنند و به این طریق مساله برای تولید سمبولیک دوجرخه ی اعتصاب حل شد.

کارگران یاد گرفتند که در باره مسایل به طور جمعی به بحث بپردازند و آن را تجزیه و تحلیل کنند. بحث شد که چرا اشغال نمی تواند موفق شود؟ چرا سیاست دولت مخالف دادن کمک مالی به این کارگران برای ادامه کار است؟ چرا نباید خودگردانی انجام شود و چرا خودگردانی نباید موفق شود؟ جوابی که از بحث خود گرفتند این بود: اگر ما موفق شویم، سپس در همه جای کشور اشغال کارخانه ها انجام می گیرد."

و این خلع ید از سرمایه داران خواهد بود و ره به انقلاب خواهد برد. گرچه این تجربه در آلمان نتوانست و نمی بایست قوام و تداوم یابد اما به عنوان نمونه ای از مبارزه ی مستقیم طبقه کارگر در مقابل یورش سرمایه به یاد خواهد ماند. طبقه کارگر تنها در مبارزه با سرمایه چنان که دیدیم به آگاهی دست خواهد یافت. به نقش دولت سرمایه داری پی خواهد برد. معنای همبستگی و ضرورت اتحاد طبقاتی را درک خواهد کرد و آن گاه مبارزه

ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی راحت تر خواهد شد و این بستری خواهد شد برای کارگران و فعالین کارگری آگاه جهت کمک به تسريع اين روند. بازننگری به اقدامات مستقیم کارگران در تقابل با سرمایه و عملکردهای آن، در هر حالتی چه موارد موفق مثلاً در آرژانتین یا مکزیک و یا هر جای دیگر وجه موارد ناموفق، می تواند در خدمت جنبش کارگری قرار گیرد و به پیشبرد آن کمک کند.

برای اطلاعا بیشتر رجوع کنید به نشریه شماره 2 علیه کارمزدی، گرد آورنده و ویراستار محسن حکیمی، تهران 1385، جنبش اتحادیه ای در آلمان، فریده ثابتی

اشغال کارخانه و خود مدیریتی

135 کارگر زن و مرد کارخانه دوچرخه سازی بایک سیستم نورد هاووزن آلمان Bike System Nordhausen بعد از اعلام تصمیم برای تعطیل و بستن کارخانه توسط سرمایه دار مالک کارخانه در ماه یولی، در 10 یولی اقدام به اشغال کارخانه نمودند. آن ها گردهمایی ها، راه پیمایی ها و جلسات خبری زیادی را در مناطق مختلف ترتیب دادند تا مردم را نسبت به وضعیت خود آگاه سازند و حمایت آن ها را جلب کنند. از جمله در 6 سپتامبر با اتوبوس به فرانکفورت رفتند و در آن جا اقدام به راه پیمایی و پخش اطلاعیه هایی کردند که با نقل قول از کلارا زتکین در رابطه با حق کارگران همراه بود.

مطالبات آن ها در آغاز عبارت از پس گرفته شدن تصمیم بستن کارخانه، ادامه تولید و فروش و استراتژی جدید برای سرمایه گذاری بود اما در پروسه این خواسته ها ارتقا یافت. اکنون کارگران تصمیم گرفته اند که به تولید ادامه دهند و اداره کارخانه و کنترل سرنوشت آن را خود به عهده بگیرند. آنها با انتشار فرم سفارش خرید، کارگران دیگر و مردم را فراخوانده اند تا با خرید دوچرخه از آن ها، به آنان در اجرای این تصمیم کمک نمایند. آن ها در اطلاعیه خود که در 20 سپتامبر پخش شد می گویند

اگر بتوانند تا 2 اکتبر تعداد 1800 سفارش خرید دریافت کنند نه تنها محل کار خود را تضمین کرده اند بلکه کارشان به کارگران واحدهای تولیدی دیگر که در شرایط مشابه قرار دارند جرات اقدام عمل مستقل خواهد داد تا خود مدیریتی و کنترل کارگری را تجربه کنند.

سپتامبر 2007

116 روز اشغال کارخانه

116 روز از اشغال کارخانه دوچرخه سازی بایک سیستم Bike System Nordhausen که گزارش آن قبلاً آمده می گذرد. کارگران از 22 اکتبر برسر در کارخانه در نورد هاوزن آلمان، عکس گربه ی سیاه وحشی را به علامت اعتصاب غیرقانونی یا اعتصاب وحشی نصب کرده اند.

گرچه قصد تحویل کارخانه به کارگران به عنوان یک واحد انقلابی و ضد سرمایه داری در میان نبود اما این تجربه نشان داد که اگر هم بستگی کارگری جهانی موجود باشد، کارگران نه یک کارخانه کوچک بلکه توان اداره ی جهانی را خواهند داشت که در آن همه به یکسان از مواهب برخوردار خواهند شد و سلسله مراتب و تبعیض و اختلافات طبقاتی رخت برخواهد بست. کارگران بایک سیستم تا تاریخ 26 اکتبر بدون داشتن مدیریتی از بالا و با خود مدیریتی و خودگردانی 1832 دوچرخه تولید کردند که سفارش خرید آن از سراسر دنیا: آمریکای شمالی، استرالیا، کانادا، آفریقا و خاورمیانه آمده بود و پولش از قبل به حساب کارخانه واریز شده بود. حمایت بین المللی از کارگران اعتصابی اشغال کننده کارخانه به آن ها امید، توان ایستادگی و جرات داد تا به کارشان ادامه دهند. این زیباترین حرکت کارگری در این فصل سرد بی اعتمادی بود. کارگران بدون هیچ تمایزی پنج روز هفته و در مجموع 36 ساعت در هفته کار می کردند و ساعتی 10 یورو مزد دریافت می داشتند. کسی به دیگری با حسرت نگاه نمی کرد و کسی میزان دریافتی خود را از دیگران پنهان نگه نمی داشت!

نقش اتحادیه ها

در فاصله این اعتصاب من به طور مرتب به سایت اتحادیه ها به ویژه اتحادیه متال سرک می کشیدم و به دنبال انعکاس آن، حمایت از آن و غیره

بودم اما همان طور که انتظار داشتم نشانی از آن پیدا نکردم. اتحادیه مثال سعی بسیار کرد که اشغال کارخانه را به صورت امری قانونی درآورد و برچسب اعتصاب وحشی را از آن بردارد. هم زمان سعی کرد در تصمیم کارگران اثر بگذارد؛ بدین طریق که به آن ها بقبولاند که به مدت یک هفته و همه با مزد یکسان و با خود مدیریتی کارخانه را اداره کنند و مساله خاتمه یابد و منحرف شود اما موفق نشد. به همین سبب اتحادیه هیچ دوچرخه ای را سفارش نداد و هیچ حمایت سازمان یافته ای نیز ازین عمل کارگری به عمل نیاورد. اتحادیه کوشید از شرایط ایجاد شده برای یارگیری و بدست آوردن اعضای جدید استفاده کند. به همین سبب حرف واهی بنام " پول موقت" برای کارگرانی که عضو اتحادیه شوند را به میان آورد. عده ای به آن گرویدند. حق عضویت ها وصول شد. پرچم اتحادیه در کارخانه برافراشته شد. اما وقتی از پرداخت پول به کارگران عضوگیری شده خبری نشد به یکباره پرچم و علائم اتحادیه ناپدید شد. چپ داخل اتحادیه عمومی نیز در ابتدا گزارشاتی در این رابطه در داخل محدوده ی اتحادیه انتشار داد و خود را به معرض دید عموم قرار داد اما متوقف شد. اتفاق ناخوشایند حمایت حزب ناسیونالیست آلمان، حزب دست راستی و ضد خارجی از کارگران با فراخوان " حمایت ملی" سبب شد که کارگران اعلام کنند که برایشان سرمایه سرمایه است و سرمایه بد خارجی و سرمایه خوب ملی وجود ندارد و برای شان فرقی نمی کنند.

تجربه ای دیگر از تصرف کارخانه توسط کارگران در اروپا

« مبارزه کارگران اینزه (INNSE) در میلان اعتصاب نیست، چیزی که همواره از آن به عنوان اعتصاب وحشی (غیرقانونی) نام می برند. این یک مبارزه کاری غیرمعمول است که همه گونه اشکال ممکن عمل غیر از

اعتصاب را به هم پیوند داده است؛ زیرا اعتصاب وقتی که مالک کارخانه می خواهد کار بخوابد تا بتواند کارخانه را تعطیل کند، معنایی ندارد.» (بخشی از گزارش یک کارگر از زوریخ سوئیس)

کارخانه INNSE در کلان شهر میلان یا مایلند کارخانه در سال 1933 با نام INNOCENTI به عنوان تولید کننده ماشین های سنگین برای بازارهای جهانی تاسیس شد. در سال 1972 به گروه IRI ایتالیایی فروخته شد که تحت مالکیت دولت ایتالیا در آمد و نامش به INNSE تغییر یافت. تدریجا و سپس به طور کامل در سال 1999 به بخش خصوصی واگذار شد. استاندارد تولیدات کارخانه با درجه بالای 9001 ISO بود، که گفته می شد علت این موفقیت وجود کارگران بسیار ماهر است. اما یک سال بعد در سال 2000 ادعا شد که این کارخانه که تاکنون به خوبی فعالیت می کرد و شرکای کاری و مشتریانی در سراسر دنیا از جمله در ایالات متحده آمریکا، سوئیس، اسپانیا، برزیل، چین، هند، آفریقای جنوبی و استرالیا داشت، با مشکل مواجه شده است. با اخراج و بازنشسته کردن پیش از موعد اکثریت کارگران، فعالیت های کارخانه را از بخش مهندسی فلزات به بخش فولاد منتقل کردند. کارخانه در مکانی از نظر سوق الجیشی بسیار عالی در نزدیکی شهر و در مجاورت فرودگاه بین المللی میلان قرار دارد.

قبلا در این کارخانه 2200 نفر کار می کردند. سرمایه دار به طور سیستماتیک و با برنامه در آغاز 800 کارگر را پیش از موعد بازنشسته کرد. بعد نوبت اخراج ها رسید. آن چه که امروز از آن تعداد باقی مانده فقط 50 کارگر است، 14 کارگر زن و 36 کارگر مرد. کارخانه کماکان کار می کرد و قرارداد های چند ساله می بست، یعنی برای محصولاتش از پیش مشتری فراهم بود. ساختمان کارخانه در میان هکتارها زمین قرار دارد که به علت وجود همین کارخانه منطقه صنعتی محسوب می شود. اما اگر ماشین ها به هر دلیل از این ساختمان بیرون برده شوند این منطقه دیگر منطقه صنعتی نخواهد بود و می شود در آن آپارتمان های لوکس با مراکز خرید و پارک ساخت و سودهای میلیاردی به جیب زد. همین چشم انداز و جذابیت طلایی بود که صاحب کارخانه و شرکت مالک زمین به فکر انداخت

تا به قیمت خانه خراب کردن کارگران در بخشی که به دلیل فساد مالی و وجود رشوه خواری در آن نرخ سود بسیار بالاتر و زمان دگردیسی پول به سرمایه بسیار کوتاه تر است سرمایه گذاری کنند.

در 31 ماه مه 2008 در اطلاعیه ای از طرف کارفرما به کارگران اطلاع داده شد که کارخانه تعطیل و آن ها اخراج هستند. کارگران بلافاصله جلو در کارخانه جمع شدند. نیروهای پلیس، نیروهای امنیتی خصوصی، پادوهای کارفرما و محافظان وی جلو کارخانه صف بسته بودند و مانع ورود کارگران به داخل سالن های تولید می شدند. بالاخره در ساعت 2 بعد از نیمه شب کارگران توانستند با فریب دادن آن ها وارد ساختمان شوند و کارخانه را به تصرف خود در آورند. کارگران در اطلاعیه ای در 28 ژوئیه می نویسند:

«ما کارخانه را تصرف کردیم و کارگران را برای تشکیل مجمع عمومی فراخواندیم. شورای کارخانه را تشکیل دادیم. بعد از 2 روز کارخانه را راه انداختیم و برگه اخراج کارفرما را با سرو صدای ماشین ها به گور سپردیم. با مشتری ها ملاقات کردیم و وارد گفتگو شدیم. مشتری هایی پیدا کردیم که حاضر شدند با ما قرارداد سه ساله ببندند. با خودگردانی تولید کردیم و همه خدمات را خود به عهده گرفتیم. ما شب و روز در کارخانه ماندیم، حتی در روزهای تعطیل. کارخانه بارآور است، گرچه کارفرما ادعا می کند که این طور نیست. او کارخانه را در اداره مخصوص صنایع در وضعیت اضطرار ثبت کرد تا از کمک های دولتی و وام های ارزان و معافیت مالیاتی استفاده کند. اما ما می دانیم که عامل اصلی تعطیل کارخانه زمین آن است. آن ها می خواهند یک بنای تاریخی صنعتی را تخریب کنند، کارخانه ای را که تاریخی طولانی دارد و " سمبل مقاومت" در این منطقه است. آن ها - صاحب کارخانه، مالک زمین و بانک ها - می خواهند کارگران را زیر فشار له کنند. کارخانه تنها امکان ما و خانواده های ما برای زنده ماندن اقتصادی است. بسته شدن یک کارگاه به معنای از بین رفتن مشاغل آن برای همیشه است. ما چنین اجازه ای را به آن ها نخواهیم داد. ما باقیمانده کارگران کارخانه برای همه کارگران و برای اخراج شده ها مبارزه می کنیم. طی این یک ماه تصرف کارخانه یکی از همکاران ما در اثر سکته قلبی فوت کرد. بی شک فشارهای حاصله در این حادثه نقش مهمی در مرگ او داشت.»

در ماه ژوئیه ماموران اداره برق آمدند تا برق کارخانه را قطع و تولید را متوقف کنند. یک بار فعالان اتحادیه ای آمدند و از معدودی کارگر که نمی خواستند رام شوند، تعجب کردند. آن ها کارگرانی را که علیه اخراج خود مقاومت می کردند همچون موجوداتی غیرعادی و به عنوان بقایای زمان گذشته نگاه می کردند. آن ها در مقابل کارگران حالت تدافعی گرفتند و از فراخواندن کارگران کارخانه های دیگر به حمایت از این کارگران سرباز زدند. با وجود همه این ها، کار روند عادی دارد. کامیون ها مواد اولیه می آورند و محصولات تمام شده را می برند.

کارفرما هم بیکار ننشسته است و جنگ را ادامه می دهد. با همکاری اداره تلفن ارتباط تلفنی کارخانه را قطع کرده است. اما کارها با تلفن همراه پیش می رود. شرکتی که کانتینر غذا را اجاره کرده بود با درخواست کارفرما محل کارخانه را ترک کرد. اما کارگران در این زمینه نیز خود اقدام کردند و تهیه غذا را به عهده گرفتند. کمک های غذایی و مالی فراوانی برایشان رسید. شب ها کشیک گذاشته اند و کار از ساعت شش و نیم صبح آغاز می شود و در دو شیفت تا ساعت 23 ادامه دارد.

بعضی ها فکر می کنند که بدون کارفرما کار تولید پیش نمی رود. اما این کارگران خود را سازمان دهی کردند و به کار ادامه دادند و نشان دادند که آن ها که کار شاق تولید را انجام می دهند به همان خوبی هم می توانند با تشکیل شوراهای خود برنامه ریزی و مدیریت کنند و تصمیمات لازم را نیز خود اتخاذ نمایند.

در 22 اوت احکام اخراج کارگران از تورین - محل زندگی کارفرما - برایشان فرستاده شد. اما کارگران به کار خود ادامه دادند و وکلایشان کارهای قانونی را تعقیب می کردند. در دوم سپتامبر وزارت توسعه اقتصادی از صاحب کارخانه خواست که احکام اخراج کارگران را پس بگیرد. در این بین سرمایه داری پیدا شد که حاضر شد کارخانه را بخرد و تولید را با کارگران ادامه دهد. اما صاحب کارخانه با آن مخالفت کرد. کارگران پیام دادند که ما برای حفظ کار خود به مبارزه ادامه می دهیم و تسلیم هیچ حکم قانونی نمی شویم.

اکنون 100 روز از تصرف کارخانه و اداره شورایی آن می گذرد. اما کارفرما جز اخراج پیشنهاد دیگری نداده است و وکلای میرزی را برای مبارزه با کارگران به خدمت گرفته است. 18 سپتامبر رئیس پلیس میلان

همراه نیروی پلیس و پلیس سیاسی به کارخانه آمد و از کارگران خواست کارخانه را تخلیه کنند. این که چرا پلیس سیاسی به خدمت گرفته شد اهمیت موضوع را می‌رساند. دولت مسئله را نه یک مبارزه کاری بلکه مبارزه ای طبقاتی می‌بیند که سلطه سرمایه را زیر سؤال می‌برد و قدرت آن را درهم می‌ریزد و به مناسبات قدرت آسیب می‌رساند. با خواست تخلیه کارخانه، سایر کارخانه‌ها شروع به حمایت از رفقای کارگر خود کردند، گرچه دیرآغاز کرده بودند. می‌باید از همان شروع حرکت کارگران از همدیگر حمایت کنند. چنین حمایتی جبهه کارگران را در مقابل کارفرما تقویت خواهد کرد و ادامه مبارزه را راحت‌تر خواهد ساخت.

در 22 سپتامبر، 120 روز بعد از تصرف کارخانه، نیروهای پلیس کارگران را با زور از ساختمان کارخانه بیرون کشیدند اما کارگران تسلیم نشدند. آن‌ها انبار کارخانه در فضای باز و ساختمانی را که یک طرف آن دیوار نداشت تصرف کردند و بخشی از خیابان را بستند. آن‌ها رفت و آمد به طرف کارخانه را کنترل می‌کنند. اما جز نیروهای پلیس و همراهانشان، اغلب کسانی که به کارخانه می‌آیند برای حمایت می‌آیند. بعد از مستقر شدن کارگران در بیرون از سالن تولید کارخانه حمایت‌ها از همه نوع افزایش یافت: از پیشنهاد کار توسط کارگران کارگاه در بلیزونا، تا کارگری که با دوچرخه آمد و پولی را که کارگران برای کمک به رفقای کارگیشان جمع کرده بودند از جیب لباس کار آبی‌اش بیرون آورد، تا کارگران شرکت جابیل که صبح با سینی پر از شیرینی و بیسکویت آمدند، تا نوجوانان مرکز مستقل بارادونا که با کیسه‌ای پر از نان و پنیر و سوسیس و کالباس آمدند، تا آن‌هایی که نوشابه و قهوه آوردند، تا...، تا....

اکنون کارخانه از خارج به تصرف درآمده و مسئله شرایط زمانی و شروع فصل سوز و سرما و برف مسئله‌ای حیاتی است. کارگران با کمک‌های دریافتی برای ساختمان دیواری از پلاستیک درست کردند و وسایل پخت و پز را آماده نمودند. کمک‌های غذایی و مالی همواره در راه است و کارگران را به ادامه مبارزه یاری می‌رساند. نماینده‌ای از کارگران کارخانه ترافیلاتی-رامه از منطقه آکراته به دیدار کارگران آمد. کارگران کارخانه دیگری که مالکش قصد تعطیل آن را دارد به بازدید کارگران این‌زه آمدند. آن‌ها می‌خواهند داستان دیگری از مبارزه علیه تعطیل کارخانه و اخراج را آغاز کنند.

بعد از 5 ماه دبیرکل اتحادیه مثال (FIOM) رینالدینی از محل کارخانه بازدید کرد!!! کارگران گزارشی از آن چه که اتفاق افتاده بود و آن چه که انجام داده بودند بیان کردند، تجربه ای که برای اتحادیه به گذشته های دور تعلق داشت، تجربه ایستادگی کارگران در مقابل تصمیم کارفرما و اتحادیه برای تعطیل کارخانه، تجربه ای که از نظر اتحادیه نه تنها "وحشی" بلکه کفر است، تجربه ای که عناصر جدیدی از مبارزه را به میان کشید و همه را به فکر واداشت.

در 12 اکتبر نمایندگان شوراهای کارگری 6 کارخانه دیگر میلان که در معرض تعطیل کارخانه و اخراج کارگران قرار دارند برای دیدار به اینزه آمدند و در سالن بزرگ دیواره پلاستیکی اولین گردهمایی شوراهای کارگری انجام شد. این واقعه برگ زرینی به تاریخ مبارزات طبقه کارگر جهانی افزود. نمایندگانی از کارگاه پیرلی سی کوکای میلان با 800 بازنشسته اجباری و 120 اخراجی، از کارگاه هوفمن ری مونزا که کارفرما می خواهد 14 کارگر از 37 کارگر شاغل را اخراج کند که در بین اخراجی از اعضای شورای کارگران نیز وجود دارد. اتحادیه تا کنون در مقابل این تصمیم ها اعتصابی را اعلام نکرده و یا در مقابل اخراج آلترناتیوی چون کاهش ساعات کار را ارائه نداده است. از کارخانه جابیل دی کازینا یا زیمنس سابق که کارفرما با تحت فشار قرار دادن کارگران امیدوار است که کارگران خسته شده خود تقاضای پایان کار بدهند. از کارخانه انسالدو میلانو که بعد از تغییر مالک کارخانه، مالک جدید اعلام کرده است که قرارداد جمعی کار سابق را قبول ندارد و اندکی بعد از آن که کارگران به عنوان اعتراض اقدام به اعتصاب کردند، کارفرما آن ها را به تعطیل کارگاه تهدید کرد.

در پایان این گردهمایی نتیجه گرفته شد که مبارزه کارگران اینزه باید سرمشقی برای کارگاه های دیگر باشد و قرار دومین دیدار را گذاشتند و تصمیم گرفتند از سایر کارخانه ها برای شرکت در نشست دعوت به عمل آورند. همین مبارزه، همین دیدارها، همین نتیجه گیری ها و همین تصمیم ها و همین اقدام کارگران به عمل مستقیم زنگ خطر را برای سرمایه به صدا درآورد، سرمایه ای که زمانی طولانی است که در اروپا به دلیل رخوت مبارزات طبقه کارگر در اثر نقش مخرب اتحادیه های کارگری و به حاشیه رانده شدن کارگران، دوران خوش ثبات را می گذراند.

بعد از دوماه امتناع کارفرما از پرداخت دستمزدهای کارگران، در نیمه اکتبر دستمزدها پرداخت شد. هر روز موقع نهار اول گزارشی از حمایت های رسیده آن روز داده می شود. سپس به طور جمعی راجع به مسایل به بحث می پردازند تا همه کارگران به وضوح روشن شوند. کسی افسرده نیست و همه با امید به مبارزه ادامه می دهند. امکان ادامه حرکت بدون حمایت هایی که از نقاط مختلف می رسد، وجود نداشت. یک کامیون، تکه های چوب برای درست کردن دیواری چوبی به جای دیوار پلاستیکی آورده است تا کارگران برای زمستان آماده شوند. در 12 اکتبر نمایندگان از کارگاه اوفیسینا به دیدار کارگران آمدند. در 28 اکتبر کارکنان مرکز تحقیقات الکترونیک که درست در آن سمت خیابان کارخانه قرار دارد و قبلا حمایت خود را از کارگران اعلام کرده بودند و از آن ها خواسته بودند که به مبارزه ادامه دهند و تسلیم فشار کارفرما نشوند، کمک های مالی خود را برای کارگران آوردند. در همین هفته ملاقاتی بین مالک کارخانه و خریدار جدید که از گروه ORM است انجام شد. تا کنون کوشش های مالک برای بیرون بردن ماشین آلات از ساختمان کارخانه بی ثمر مانده است.

با سر رسیدن نوامبر ماه ششم تصرف کارخانه آغاز شده است. کارگران در فکر ساختن حفاظی برای جلوگیری از سرما در انبار فضای باز هستند. اتاق را بزرگتر کرده اند و به شکل L در آورده اند و به جای پلاستیک از چوب های هدیه شده دیواری چوبی ساخته اند و یک کوره برای گرما آماده کرده اند که فقط نیاز به چوب یا ذغال برای سوخت دارد. کارگران از حمایت های عظیمی که از آن ها می شود و امکان 6 ماه مبارزه را به آن ها داده است سپاسگزارند. این مبارزه فقط مبارزه کارگران اینزه نیست. مبارزه همه کارگران است. مالک کارخانه هم تنها نیست. همه ی ابزارهای قدرت با او همراه هستند؛ دولت ایتالیا نیز با این کارگران می جنگد و به همین دلیل معامله با این کارگران را ممنوع اعلام کرده است. همه ماشین سرکوب سرمایه، پلیس، پلیس سیاسی، نیروهای امنیتی خصوصی، محافظان کارفرما و پادوهای او همه و همه در مقابل 50 کارگر ایستاده اند. زیرا آن را نه مبارزه فقط 50 کارگر بلکه تلنگری بر مرداب 80 ساله رفرمیسم حاکم بر مبارزه طبقه کارگر می بینند و آغاز دوباره مبارزات طبقه کارگر که می تواند از حد حفظ کار فراتر رود و به مصاف سرمایه در جنبشی علیه کارمزدی بینجامد. همه نیروهای سرمایه داری می دانند که اگر کارگران در

این مبارزه پیروز شوند، این پیروزی چون جرعه ای در شالیزار خشک رخوت و سکون مبارزه طبقه کارگر اروپا آتش به پا می کند. 10 نوامبر مالک از دادگاه اجازه بازدید از کارگاه را گرفت تا نشان دهد که هنوز مالک کارخانه است و اقتدار دارد. اما کارگران زیر بارش شدید باران با ایجاد دو ردیف زنجیر انسانی جلو در ورودی کارخانه او را وادار به بازگشت کردند. صبح زود روز 18 نوامبر دوباره کارگران شرکت گاز با این تصور که کارگران چندان در محل حضور ندارند برای قطع انشعاب گاز آمدند. اما باز هم موفق نشدند.

بعد از این که ملاقات بین خریدار جدید و مالکان زمین کارخانه که خواهان دریافت اجاره پرداخت نشده همراه با پاکسازی ساختمان از ماشین آلات و بیرون کردن کارگران از محل تصرف شده هستند بی نتیجه ماند، کارگران به عنوان اعتراض اتوبان را بستند و این را با بلندگو اعلام کردند. حالا دیگر مالکان زمین هم عملاً به مخالفان افزوده شده اند. هفته پایانی نوامبر را کارگران با هیجان زیادی به پایان رساندند. صاحب کارخانه اعلام کرد که کارخانه را به هیچ کسی که قصد بازگشایی آن را داشته باشد نه می فروشد و نه اجاره می دهد. بی تردید، قول و قرارهایی بین صاحب کارخانه و شرکت مالک زمین برای بیرون بردن ماشین آلات و خارج کردن منطقه از شمول مناطق صنعتی انجام گرفته است تا زمین کارخانه برای آپارتمان سازی آماده شود. در حالی که جلسه ای به دعوت وکیل شرکت مالک زمین با شرکت نماینده شورای کارگران و مدیرکل اداره کار میلان برگزار بود، نیروهای نظامی و پلیس امنیتی برای تخلیه کارخانه فرستاده شدند.

مبارزه وارد مرحله جدیدی شده است. اگرچه همین که این 50 کارگر در مبارزه علیه سرمایه و علیه دولت سرمایه داری ایتالیا با همه ابزار سرکوبش توانسته اند 6 ماه بایستند و مقاومت کنند، همین که توانسته اند کارگران دیگر را به حرکت در آورند، همین که توانسته اند چنین حمایت گسترده ای را به دست آورند، تا همین جا نیز برنده این مبارزه کارگران هستند حتی اگر موفق به استمرار تولید در کارخانه نشوند.

دسامبر 2008

منبع: LabourNet Germany

جنگ تمام عیار بر علیه کارگران اشغال کننده

کارخانه Ssangyong Motor کره جنوبی روز 22 جولای توسط کارگران بخش لاک اتومبیل به اشغال در آمد. روز 24 جولای کارفرما اعلام کرد که تا زمانی که کارخانه در اشغال باشد به هیچ وجه حاضر به مذاکره نیست. همزمان تظاهرات گسترده ای در شهر پیونگ تاک در حمایت از کارگران انجام گرفت که چون همیشه پلیس حافظ منافع سرمایه به تظاهرات صلح آمیز مردم حمله برد و عده ای زخمی شدند.

26 جولای دولت کارخانه را میدان جنگ و کارگران غیرمسلح را دشمن دید و 3000 نیروی پلیس و ماموران آتش نشانی را که با نیروهای پشتیبانی مجوعاً 9000 نفر بودند همراه با دو هلی کوپتر به این میدان جنگ گسیل داشت. البته دولت پر بیراه نمی رفت زیرا بین کارگر و سرمایه جنگی واقعی بر سر هست و نیست دو طرف در کار است. اما تا وقتی که جبهه کارگران گسیخته، شقه شقه و سازمان نیافته باشد، برنده حتمی جبهه سرمایه خواهد بود. پلیس کارخانه را از جانب بخش رنگرزی که در آن بخشی از کارگران وابسته به کارفرما در اعتصاب شرکت نکرده و علیه رفقای کارگر خود موضع گرفته بودند به محاصره در آورد. دو هلی کوپتر نظامی گاز مایع توکسید (گاز اشک آور) را برپام بخش لاک خالی می کنند کارگران بسیاری

دچار سوختگی شدید پوستی می شوند. یک تیم 50 نفره پلیس و آتش نشانی در پناه سپرهای متحرکی که با ورقه های فلزی ماشین سازی جلوی خود گرفته اند به ساختمان اشغال شده نزدیک می شوند و به 30 متری این بخش می رسند. در طرف در کارخانه مردم حمایت کننده و اعضای خانواده کارگران اجتماع و تحصن کرده اند و آن ها را تشویق به مقاومت می کنند. کامیون های نظامی زره پوش شده کیپسول های اسپری آب را به منطقه نزدیک می کنند و همراه با هلی کوپترها کارگران را مورد حمله قرار می دهند. کارگران که تاول های بزرگ بر پوست دارند و اجازه ورود آب برای آشامیدن و شستن گاز از پوست بدن به آن ها داده نمی شود در حالی که صدها ظرف آب اهدایی مردم جلوی در تلمبار شده است اعلام می دارند که ما دست از مبارزه نمی کشیم و تا مرگ عقب نمی نشینیم. آن ها می گویند به حملات کارگرانی که جانب کارفرما را گرفته اند نیز پاسخ مقابل خواهیم داد زیرا بالاخره آن ها هم کارگرد و گرچه بسیاری از ما از آنان به عنوان خائن به طبقه کارگر تنفر داریم. کارگران خواهان ترک نظامیان از منطقه و مذاکره با کارفرما برای رعایت قرارداد کار امضا شده هستند. اما کارفرما با این تمهید که با شکایت طلبکاران کارخانه و تصمیم گیری در باره آن به دادگاه سپرده شده است از انجام وظایف خود شانه خالی می کند و مانند سایر هم قطاران خود خواهان کمک های دولتی است که این به معنی در اختیار دادن بخشی از بودجه که باید برای خدمات به عموم بکار رود به سرمایه داران است و یا به معنی استقراض دولت از بانک ها برای راضی کردن سرمایه داران است که توان آن را نیز باید مردم کارگر بپردازند. این جنگ نابرابر کماکان ادامه دارد. اما زمانی کفه ترازوی این مبارزه به نفع کارگران سنگین خواهد شد که کارگران سراسر کشور کره از رفقای اعتصابی خود حمایت کنند. اعتصاب حمایتی سراسری را سازمان دهند و با ایجاد اختلال در امر ایجاد ارزش اضافی یا آن چه که به سود کارفرما معروف است رگ حیاتی سرمایه را در فشار بگذارند انگاه خواهند دید که چگونه دولت سرمایه و سرمایه داران از بیم مرگ به تب رضایت خواهند داد. کارگران چاره ای جز مبارزه و آن هم مبارزه ضد سرمایه داری برای لغو کارمزدی نخواهند داشت در غیرآن صورت همواره و هرروز گروهی از آنان مورد هجوم قرار خواهند گرفت و از هستی ساقط خواهند شد، اگر تنها باشند. جولای 2009.

این جا میدان جنگ سرمایه علیه کارگران است؛ پایان دردناک 77 روز مبارزه کارگران

77 روز اشغال کارخانه Ssangyong توسط کارگران با خشونت و وحشیگری پلیس حافظ منافع سرمایه در 6 ماه اوت پایان یافت. روز 4 اوت پلیس به همراه اعتصاب شکنان کارگران را مورد حمله قرار دادند. 2500 پلیس ضد شورش! تحت پوشش هلی کوپترها حمله به کارگران را آغاز کردند. روز 5 اوت دو گردان ویژه ی پلیس با هلی کوپترها سعی کردند بر بام بخش لاک که کارگران در آن جا بودند نیرو پیاده کنند. کارگران مقاومت کردند. یک کارگاه میانی که به بخش لاک اتومبیل وصل بود در اثر حمله آتش گرفت و 50 کارگر دچار سوختگی شدید شدند. کارگران زخمی که به بیمارستان منقل شده بودند توسط پلیس از روی تخت های بیمارستان دستگیر و به زندان منتقل شدند در نتیجه سایر کارگران زخمی که تعدادشان در مجموع به 100 نفر می رسید از رفتن به بیمارستان برای مداوا خود داری کردند. وابستگان کارگران که در کنار کارخانه کمپ حمایتی خود را برپا کرده بودند توسط وابستگان به کارفرما مورد حمله قرار گرفتند و کمپ شان ویران شد. دانشجویان کره ای اقدام به یک راهپیمائی و تظاهرات حمایتی تا جلوی کارخانه کردند. وقتی آن ها به جلوی کارخانه رسیدند نیروهای امنیتی عقب نشینی کردند تا پلیس بتواند با گاز اشک آور به دانشجویان حمله کند. در این حمله چنان که تلویزیون کره نشان داد یک اسلحه شوک الکتریکی جدید مورد استفاده قرار گرفت که از آن میخ هایی پرتاب می شدند که در لباس فرو می رفت و در آن جا باز شده شوک الکتریکی ایجاد می کرد. در حملات نیروهای سرکوب در ایران به مردم معترض نیز از باتوم های جدید شوک الکتریکی که از کشور آلمان خریده شده بود استفاده شد. . روز 6 اوت که 77 روز از اشغال بخش لاک کارخانه Ssangyong می گذشت و یکی از تلخ ترین روزهای مبارزه طبقه کارگر جهانی بود، در حالی که مدت ها بود که آب و برق قطع بود و از رساندن آب اهدایی سایر کارگران برای آشامیدن و شستن زخم های کارگران جلوگیری می شد، حدود 4000 پلیس و صدها نیروی ضد شورش که از اوائل هفته کارخانه را محاصره کرده بودند با وحشیگری وصف ناپذیری به کارگران حمله کردند و به تصرف کارخانه توسط کارگران پایان دادند. بیش از هزار کارگر در بخش های مختلف برای مقابله با تصمیم کارفرما برای بستن کارخانه و

اخراج کارگران در 27 ماه مه اعتصاب را آغاز کردند. کارگران اندکی بعد با خواسته های: هیچ اخراجی نباید صورت بگیرد؛ تضمین محل کار برای همه کارگران و عدم هیچ گونه تغییری در وضعیت کارخانه به اشغال کارخانه اقدام کردند با حمله پلیس، کارگران تدریجا از ساختمانی به ساختمان دیگر عقب نشستند و بالاخره همه در کارگاه لاک اتومبیل گرد هم آمدند و تهدید کردند که در صورت لزوم این بخش را به آتش خواهند کشید و هست و نیست کارخانه را به خاکستر تبدیل خواهند کرد. در این روز سرکوبگران دولتی به خواسته کارفرمایان با کمک هلی کوپترها به بخش لاک حمله بردند و سقف را برسر کارگران خراب کردند. عده زیادی از کارگران زیر آوار مانده زخمی شدند که حال تعدادی از آنها وخیم بود.

همزمان اتحادیه ی KMWU که کار مذاکره را با کارفرمایان پیش می برد به کارگران اعتصابی اطلاع داد که مدیریت تضمین 60٪ مشاغل برای اعتصابیون را پذیرفته است و با توجه به تعداد بالای زخمیان خواهان پایان اعتصاب و تصرف کارخانه شد. حدود ساعت 4 به وقت کره تعداد 500 کارگر شبانه کارگاه را ترک کردند. لحظه ای بسیار دردناک که زخم آن همواره برپیکر طبقه کارگر خواهند ماند. البته این به مفهوم ادامه کار کارگران نبود بلکه معلوم شد که نه کارفرما بلکه اداره بازنشستگی؛ بازنشستگی اختیاری 468 کارگر را پذیرفته و باقی مانده نیز بدون پرداخت دستمزد به مرخصی خواهند رفت و آماده خدمت خواهند بود تا اگر روزی نیاز به کارشان بود از آن ها دعوت بکار به عمل آید. قبل ازین تاریخ نیز در ماه آپریل دادگاه رای به بازنشستگی پیش از موعد 2646 کارگر از 7175 کارگر شاغل داد. قبل از آن نیز 2000 کارگر قرارداد موقت و فصلی صنایع وابسته کارشان را از دست داده بودند. به این ترتیب، 77 روز مبارزه بدون نتیجه ی دلخواه پایان یافت. تنها گامی که کارگران به جلو برداشتند آزمونی برای اتحاد در مبارزه بود. کارگران فهمیدند که اگر باهم باشند توان مقابله بهتر و قوی تر را در مقابل سرمایه دارند و لشگرکشی دولتی و اخوت سرمایه و دولت نشان داد که این اتحاد چقدر برای آن ها هراس انگیز است و به هر وسیله در مقابل آن خواهند ایستاد. از طرف دیگر طبقه کارگر به ضعف خود در حمایت طبقاتی پی برد. اعتصاب کارگران Ssangyong که پنجمین کارخانه بزرگ اتومبیل سازی در کره جنوبی است، نتوانست مورد حمایت واقعی کارگران 4 کارخانه بزرگ دیگر

اتومبیل سازی کره قرار گیرد. تنها تعداد اندکی از کارگران از آن ها حمایت کردند. یکبار نیز کنفدراسیون اتحادیه های کره یک رالی 3000 نفره را سامان داد که به وسیله 10 هلی کوپتر از هوا و ماشین های آب پاش از زمین مورد حمله با گاز اشک آور توکسید و آب فشرده قرار گرفتند. علاوه بر آن کارگران بخش بهداشت و پزشکی نیز از آنان حمایت کردند اما این کافی نبود. اگر آن ها یک ساعت کار را می خوابانند و گلوی سرمایه را از نظر اقتصادی می فشردند می توانست بسیار موثرتر باشد و نشان دهد که طبقه کارگر جدا از این که در کجا و در کدام بخش کار می کند تن واحد است. و این وحدت زمانی نمود درست و حسابی خواهد یافت که طبقه کارگر مبارزه را به هست و نیست سرمایه بکشاند. به آن جا برسد که گرچه مبارزه برای خواسته های فوری برای بهبود شرایط کار، تضمین کار و دستمزد ضروری است اما تا وقتی سرمایه داری برجا باشد آن ها و خانواده های شان روی خوش در زندگی نخواهند دید و همواره سرمایه فربه تر و آن ها چروکیده تر خواهند شد. بنا براین خواست اساسی خود را که امحا سرمایه داری و استثمار انسان از انسان است بمیان آورند و برای نجات خود و کل جامعه ازین ستم شوراهای ضد سرمایه داری خود را سازمان داده به شاهرگ حیاتی سرمایه یعنی تولید ارزش اضافی یورش برند.

البته این پایان دردناک هنوز پایان کار نیست. دهها کارگر هنوز در کارگاه باقی مانده و خواهان ادامه اعتصاب هستند گرچه چشم انداز روشنی را در مقابل خود نمی بینند اما می گویند:

تصرف Ssangyong مرد، زنده باد تصرف Ssangyong

اوت 2009

تصرف ساختمان اداری پالایشگاه توسط کارگران اعتصابی توتال*

حدود 150 کارگر پالایشگاه نفت کنسرن نفتی توتال در دانکرکو بلژیک بعد از آن که مدیریت خواست و اتمام حجت آن ها را برای مذاکره نپذیرفت ساختمان اداری را تصرف کردند. آن ها به اجبار راه خود را از میان ماموران امنیتی گشودند و با استفاده از نردبان خود را به بالای ساختمان رساندند. این کارگران از 12 ژانویه در اعتصاب بسر می برند زیرا سایت کاری آن ها از ماه سپتامبر بسته شده است و دلیل آن "سقوط مصرف فرآورده های نفتی" اعلام گردیده است.

در این پالایشگاه 370 کارگر اصلی مشغول به کار هستند اما د رکنار آن به صورت جنبی 450 کارگر نیز کنتراتی کار می کنند. کارگران گفتند ما آنقدر در ساختمان می مانیم تا به خواسته هایمان پاسخ داده شود. ما خواستار خشونت نیستیم و به وسایل آسیبی نخواهد رسید.

کنسرن نفتی توتال چهارمین کنسرن بزرگ نفتی و هشتمین شرکت صنعتی بزرگ دنیاست. سرمایه این شرکت 158.8 میلیارد یورو است و 96400 نفر در سراسر جهان به کار در آن اشتغال دارند. همان گونه که رایج است همه سرمایه داران وقتی می خواهند کارگران را از هستی ساقط نمایند ضرر و زیان شرکت و کاهش تولید و فروش را بهانه می کنند اما حتی ضرر و زیان در معیار آن ها نیز بمعنی ضرر و زیان واقعی نیست بلکه به معنای کاهش سود است چنانکه برای توتال نیز چنین است. بیلانس توتال در مقایسه با سال 2008 در رابطه با فروش کاهشی برابر با 27٪ را نشان

می دهد به نحوی که سود شرکت را از حدود 14 بلیون یورو به 7.8 بلیون رسانده است. سود شرکت در چارک چهارم سال یعنی زمانی که این کارگران اخراج شده اند 1.2 بلیون دلار بوده است. باید پرسید آیا کارگران وقتی سود شرکت 14 بلیون یا کمتر یا بیشتر بوده و یا در همین 2 بلیون و اندی فعلی سهمی در آن داشته اند که وقتی سود از محاسبات آن ها کمتر می شود فوراً کارگران را اخراج می کنند. آیا این سودها مگر حاصل کار همین کارگران نیست. و آیا از همین کار پرداخت نشده کارگران نیست که 5 پروژه عظیم در نیجریه، خلیج مکزیکو، آنگولا، قطر و یمن و هم چنین فاز دوم پروژه کانادا و طرح های دیگری در ایالات متحده، روسیه و الجزیره در سال 2009 آغاز شده است. این سفسطه را کارگران بخوبی می شناسند به همین سبب در برابر آن تسلیم نمی شوند. حق کارگران توتال است که برای روشن شدن وضعیت خود نه تنها بخش اداری تصرف کنند بلکه بهتر بود که کارگران شاغل در همبستگی با رفقای بیکار شده خود چرخ تولید را ساکن می کردند تا کارفرمایان بدانند که کارگران منشا سود آن ها را می شناسند. مسلماً تا زمانی که سرمایه داران طبقه رزمنده ای را در مقابل خود نبینند که برای منافع طبقاتی خود و کل طبقه می جنگد و می داند که این نه جنگ چندرغاز اضافه حقوق که هم چنین جنگ برسر هست و نیست سیستم سرمایه داری است کماکان هرچه می خواهند بدون واهمه به پیش خواهند برد. فوریه 2010

تصرف خانه های خالی توسط مردم بی خانمان در برزیل

روز پنج شنبه 9 آوریل 2009 در شهر بلو هوریزانتو در برزیل 300 خانواده در یک حرکت سازمان یافته بنام داندارا تعداد زیادی از خانه های

خالی را به تصرف خود در آوردند. در این شهر 4 میلیونی برزیل طبق آمار رسمی 75 هزار خانه خالی وجود دارد. اما در عین حال 55 هزار نفر از مردم کم درآمد و یا بیکار هیچ سرپناهی برای زندگی ندارند. این سومین بار بود که توده های بی خانمان اقدام به تصرف ساختمان های خالی می کردند. در دو حرکت قبلی که در مرکز این ایالت انجام گرفت توده های تصرف کننده با سرکوب شدید پلیس مواجه شدند و حرکت شان در هم شکسته شد. این بار آن ها خواهان کمک مردمی برای دفاع از حرکت خود شدند که مورد حمایت بریگاد خلق و جنبش مردم بی زمین قرار گرفت. در شب اول تصرف، مردم مورد حمله 150 پلیس قرار گرفتند در حالی که قانون حمله شبانه را ممنوع کرده است. یک روز بعد تعداد تصرف کنندگان به سرعت بالا رفت و طبق گزارش گزارشگران تلویزیون به 4000 نفر رسید. این حرکت سازمان یافته از طرف وکلا مورد حمایت قرار گرفت و تعدادی از وکلا وکالت تصرف کنندگان را به عهده گرفتند و با پلیس و دولت وارد گفتگو شدند. از سال 2008 به بعد در این ایالت حزب کارگر حکومت را در دست دارد، اما مانند همه احزاب رفرمیستی که به نام کارگر اما به کام سرمایه داران عمل می کنند هیچ اقدامی برای سکنا دادن مردم بی سرپناه انجام نداده است. در حالی که بسیاری از این ساختمان ها که در منطقه ای به وسعت 40 هکتار قرار دارند 20 سال است که خالی هستند.

آوریل 2009

با زنان در مکزیک: تجربه اشغال زمین توسط زنان بی خانه در مکزیکو سیتی

سه شنبه 18 اکتبر 2011، همراه ماریا آتیلانو Maria Atilano در مکزیکوسیتی برای ملاقات زنانی می رویم که با دست خالی به مصاف سرمایه رفتند. با دولت نماینده سرمایه داران و زمینداران بزرگ دست به گریبان شدند. آن ها حق انسانی خود را در داشتن سرپناهی برای زندگی، جایی که در آن بتوانند آرام بگیرند. کودکان خود را بدون ترس صاحبان خانه های استیجاری که اکنون بیشتر شرکت های عظیم سرمایه داری هستند و بیم حملات پلیس و ریختن جل و پلاس شان به خیابان، در آغوش بگیرند. به مدرسه بفرستند تا رویای آینده ای دیگر را در سر بپرورند.

در صف اتوبوس می ایستیم. هردو دقیقه اتوبوسی در ایستگاه توقف می کند. از انبوهی جمعیتی که بهم فشرده درآغوش هم اند و بزحمت یکی پیاده می شود گوئی باید خیال سوار شدن را از سر بیرون کرد. به هر حال ساعتی منتظر می شویم و تصمیم می گیریم بزور خود را به اتوبوس تحمیل کنیم و موفق می شویم. اما دوستان مرد در قسمت مردانه جا می مانند. بعد تاکسی ما را از خیابان های تنگ و سربالائی به منطقه ای می رساند که فریاد می زند فقیرنشین است. جلوی یک میدانگاهی کوچک پیاده می شویم که درختی 400 ساله زیور آن است و برای خود قرب و مقامی دارد و به پاس سالمندی و پایداری اش، با تابلویی از شرح زندگی درازش و تاثیرش در مقاومت اهالی ویژه می شود.

این جا محل اجتماع هفتگی و یا قرارهای روزانه شده است. زنانی با سرهای برافراشته منتظر ما هستند و با خوش روئی به استقبال ما می آیند. پیرترین شان با موهای سفید بافته و عصائی در دست که افتخار رهبریت جنبش را بعهده داشته است، بما لبخند می زند. وی از آن روزگار و کار سترگی که کرده بودند با افتخار صحبت می کند. زنانی از فقیرترین اقشار کارگری و اکثرا تنها سرپرست خانوار بدون خانه، و سرگردان ازین آلونک به آن خرابه. زنان با هم شور می کنند؛ راهی جز سلب مالکیت از غاصبین نمی بینند. عزم خود را جزم می کنند و عهد می کنند که تسلیم نشوند. نترسند و استوار تا آخر، پای تصمیم خود بایستند.

منطقه ای را انتخاب می کنند که بالای تپه ای در خارج از محدوده شهر قرار دارد، مسکونی نیست و از بالای تپه که جایگاه آن درخت کهنسال است، بخشی از شهر را در چشم انداز خود دارد. زنان با هم در یک روز جل و پلاس شان را از شهر جمع می کنند و چون پرندگان سبکبال با جوجه های شان به آن جا کوچ می کنند (1990). هریک در گوشه ای مستقر می شوند. سقف شان آسمان است.

دولتی که هیچ گاه فقر و گرسنگی و مرگ و میر این انسان ها، توجه اش را جلب نکرده بود، برای سرکوب متوجه آن ها می شود. پلیس و نیروهای ویژه می فرستد و به جنگ زنان می رود. کشمکش و درگیری روزانه ادامه می یابد. زنان هم ضمن مقاومت با حصیر و چوب و پلاستیک و غیره، کپرهای آلونک های خود را می سازند. روزانه با هم برای پیشبرد امور مشورت می کنند و درخت کهنسال میعادگاه و مکان شورای زنان است. زندگی را بر بالای تپه می آویزند و خبر آمدن ماموران شهربانی و نظامی و

انتظاملی را با به صدا در آوردن آن به اطلاع عموم می رسانند تا آن ها را برای مقاومت بسیج کنند.

کمک تعدادی از مردان را می پذیرند و تصمیم می گیرند آلونک ها و کپر ها را به خانه های محکم تری تبدیل کنند. با دست های خود شروع به ساختن خانه می کنند. دولت در مقابل، با احترام به مالکیت خصوصی و برای دفاع از حقوق طبقه ای که نماینده آن است، کماکان درخواست تخلیه منطقه از زنان و کودکان پافشاری می کند. از دادن امکاناتی که حق اولیه هر انسان برای زندگی است یعنی حق داشتن آب و برق، حق دسترسی به دکتر و دارو و حق کودکان برای داشتن مدرسه، طفره می رود و خود داری می کند. در مقابل امتناع دولت، مردم فقیر مناطق مجاور به کمک می آیند و با آغوش باز کودکان را به مدارس منطقه خود دعوت می کنند و آموزگاران نیز با آن ها هم گام می شوند. گروه های فعال زنان، کارگران و گروه های سیاسی به کمک می شتابند. پزشکان و کادر بهداشتی فعال در جنبش سیاسی اجتماعی، یک روز کارشان را به مداوای آن ها اختصاص می دهند. از میان آنان زنانی را برای آموزش بهداشت انتخاب می کنند تا با دیدن دوره آموزشی، مراقبت های بهداشتی منطقه را عهده دار شوند. رانندگان اتوبوس مناطق مجاور تصمیم می گیرند چند ایستگاه دیگر به خط خود اضافه کنند و این منطقه را هم تحت پوشش قرار دهند. در مقابل مقاومت زنان در حفظ دستاورد خود و حمایت ها و کمک های مردم کارگر و زحمتکش مناطق مجاور و سایر نیروهای سیاسی، دولت سرمایه تدریجا مجبور به عقب نشینی و پذیرفتن واقعیت موجود می شود زیرا وقتی حرکتی با حمایت عمومی مواجه می شود کاری از دست دولت و سرمایه داران بر نمی آید و این چیزی است که باید مورد توجه جنبش کارگری و سایر جنبش های اجتماعی قرار گیرد. اکنون آن ها خانه های خود را ساخته اند. خانه هایی که می شود از لای درز بین بلوک ها درون خانه ها را دید و فقری را مشاهده کرد که باور نکردنی است. اما با وجود این فقر، زنان با قامت کشیده به خود و کاری که کرده اند افتخار می کنند.

زنان نیاز کودکان به بازی و داشتن مکانی مناسب برای آن را در اولویت قرار می دهند و زمین ورزش برای جوانان و پارک بازی برای کودکان با ابزار ساده می سازند. با قرار دادن منابع آب بر بالای سقف خانه ها و خرید آب از تانکرهای آب، مساله بی آبی را تا حدودی حل می کنند. اکنون منطقه دارای مدرسه است. دارای پارکی زیبا و با منبع آب بزرگی برای مواقع

اضطراری است. برق دارد و یک منطقه شهر محسوب می شود. نام آن، Diamante Colonia (منطقه الماس) است و به خاطر کار سترگ این زنان چون الماس در مجموعه جنبش اجتماعی می درخشد. و زنان در کنار مردانی که افتخار می کنند که در این جنبش اجازه مشارکت یافتند، به خود می بالند و معتقدند؛ می شود مبارزه و مقاومت کرد و با سلب مالکیت از غاصبان، حق خود را از آنها گرفت. این، اعتقادی اساسی و درست است. سرمایه داری با مناسبات غالب خود، حتی حق فکرکردن را از توده های کارگر غصب می کند و فکر و ایدئولوژی خود را به آن ها قالب می کند. حاصل کار آن ها را غصب می کند، ساعت ها آن ها را به بیگاری می کشد و نام حاصل آن را ارزش افزوده می گذارد و سود خود می داند. با پرداخت بخش بسیار کوچکی از حاصل کارشان زیر نام دستمزد به آن ها، حق یک زندگی راحت، حق دستیابی کودکانشان به آموزش مناسب و یافتن جایگاه مناسب اجتماعی را از آن ها سلب می کند.

دولت سرمایه ، بانک ها و بنگاه های مالی با دادن اعتبارات نجومی از قبل ارزش های اضافی حاصل از استثمار کارگران و همچنین پس اندازهای ناچیز میلیون ها انسان کارگر به سرمایه داران، راهشان را در غصب زمین ها هموار می کند تا متعاقب آن، حق داشتن سرپناه را به حق اجاره کردن خانه از آن ها تبدیل کنند. تنها راهی که برای رهایی از این وضعیت اسفبار باقی می ماند، بازپس گرفتن این حقوق غصب شده است. سلب مالکیت از غاصبان است. کندن گور سرمایه داری است. برای این هدف باید حرکت کرد. باید مبارزه کرد. باید مقاومت کرد. و کار این زنان گامی در این راه بود.

بیاید گام های بعدی را برداریم. بیایید بر علیه سرمایه و مناسبات آن، شورایی و سراسری متشکل شویم. نوامبر 2011